[illegible]

[illegible]

لا فتیٰ الا علی لا سیف الا ذو الفقار

الحمد للہ والمنۃ کہ در این اوان برکت نشان و زمان سعادت توامان

چکیدہ

قلم ہدایت علم جناب غفرانمآب

قدسی القاب خضر بیابان شریعت غراء

یوسف کنعان ملت بیضا مجدد دین حضرت خیر البشر علی راس

المائۃ الثانیۃ عشر المجتہد علی الاطلاق العلام المشتہر فی الآفاق مولانا الکرم

وسیدنا المفخم السید دلدار علی تغمدہ اللہ بلطفہ الخفی والجلی رسالہ نادرہ

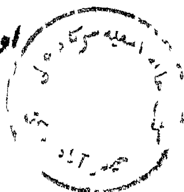
روزگار و عمدہ اعصار المسماۃ بہ **ذو الفقار** در جواب باب دوازدہم

تحفہ اثنا عشریہ حسب فرمایش جناب عالم نبیل و حبر جلیل ذی الدرجۃ الرفیعۃ والرتبۃ

المنیعۃ حاج الحرمین الشریفین مولوی سید شریف حسین خانصاحب

ولد ارشد جناب ارسطو زمان و افلاطون دوران مولوی

سید رجب علی خانصاحب بہادر



ادام اللہ اقبالہما و زاد

اجلالہما

بعد تصحیح و مقابلہ از چند نسخہ برای انتفاع انام و افادہ عوام در سنہ ۱۲۹۱ ہجری

در مطبع مجمع البحرین لودہیانہ حلیہ طبع پوشید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لمثبت الحق ومزیل الباطل والصلوة علی الدعاة الی سبیل النجات محمد وعترته
الذین خصوا بالمناقب والفضائل سیما علی هادی المضلین دافع شبهات المریبین قائد الکرام
البررة وقاتل الکفرة الفجرة ابی الایمة وسراج الامة قسیم الجنة واللظی ایة الله العظمی
الوصی المطلق والقائم بالحق الذی غصبوا حقه فی السقیفة والشوری امیر المؤمنین علی المرتضی
اما بعد بر مرآت ضمیر فیض پذیر طالبان صراط سوی نما یکان مثل غنی ظاهر و روشن باد که یکی از نوادر
سوانح که درین عصر بظهور رسیده این است که شخصی از متمادان بقصد تفسیر نظر باین که علمای شیعه از
[illegible] باهم بعد کتب مخالفین علمای ایشان را ملزم و مبهوت و مقهور و محجوج ساخته اند اراده نمود که بتقلید
[illegible] شیان از کتب اینها علمای شیعه را ملزم سازد و نفهمید که اگر این امر ممکن بودی اسلاف مخالفین که بمراتب
[illegible] در اعلم اخلاف ایشان اند کی دلهای خود را ازین غم و غصه خالی نساختند بالجمله بسبب کوتاه بینی
و [illegible] حیا از اطلاع [illegible] ارباب بصیرت شرم نا کرده برای اثبات قصور خویش تجلی نوشته و اوراق حق
[illegible] اعمال خود تیره و سیاه کرده بتقلید مقتدای خویش بکلمات ضلالت سمات مشابه و مانا بکلام المعجز
[illegible] الاتباع حضرت رسول مطلق را آزرده و لله در من قال رباعی خاقانی
[illegible] ناگه پیش کسی آمد [illegible] کبرم که ما چو به کندن تن مشکل باشد

باشکال مانند گونه بهر دشمن که عهده بر دوست ... و هر چند این مزخرفات که بطور و طرز تحفه باعث نه توالید [illegible]

باعث در خور جواب و داخل حساب نیست و نیز عمر گرامی را که مایه تحصیل مثوبات ابدیست و اوقات [illegible]

در نظر اولو الابصار وقعی و رتبه نداشته باشد صرف نمودن بیجا و بیحاصل است لهذا کاملین [illegible]

از فرقه ناجیه امامیه نگاه التفات بجانب این مقدمات ننموده تا بردو جواب که تضییع اوقات خود [illegible]

از مفصل کلام مجهول الاسم [illegible] جاهلی از مخالفین که این سخن را حمل بر تصنع نماید [illegible]

کلام علمای امامیه [illegible] مردوده سنیان را در انها مطالعه فرماید تا صدق این گفتار بر او [illegible]

و باهر گردد بلکه اینمعنی نزد جمهور [illegible] است کالشمس فی رابعة النهار بر همه عیان است که حاجت به بیان [illegible]

لیکن نوبت مطالعه مقدمات مسطوره چون باین قاصر بی بضاعت رسید بخیال آنکه جامع اباطیل [illegible]

کلام مردم عام فریب را که مصداق کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء حتی اذا جاءه لم یجده [illegible]

هست اگر کشف تلبیسات و رفع مغالطات آن بعمل نیاید مبادا الحضور ناقص پندارد از جواب خود [illegible]

حقیقت مذهب حق امامیه را در بیان نموده بگمان حقیقت مسلک تسنن نسبت عجز و قصور بعلمای شیعه امامیه

نماید و در مجمع عوام ناس زبان بلاف انا خیر منه کشاید پس بحکم خیر الکلام ما قل و دل کلماتی چند در کمال ایجاز

و اختصار برای دفع خیالات واهیه مشار الیه بحیز تحریر در آوردم تا خلل در اوقات کمتر شود و تمیز

حق و باطل [illegible] باشد از تفاسیر که بحول و قوت قادر علی الاطلاق اگر اراده بان تعلق میگرفت [illegible]

ظهور میرسید و هر گاه غرض از این بیان محض تحصیل رضای ملک منان است و نصرت دین حضرت سید

جان [illegible] غرضی دیگر [illegible] آن امیدواری از فضل عمیم الله سبحانه عز شانه هست که موجب رفع تعصب [illegible]

و دفع جهل مرکب اصحاب فساد گردد و بحق الحق و القائل بالصدق مخفی نماند که ناصب عداوت اهلبیت [illegible]

[illegible] الکه را قولا و تیرا نوشته و بالفعل احقر العباد با بطال آن مصر اسر باطل [illegible] داشته چون [illegible]

بنا بر مصلحت کمتر [illegible] اصلی از ا صدقه [illegible] لهذا فقیر بدفع آن [illegible]

والحال چون [illegible] بلکه بهم بنظر رسید که کمال [illegible] بوده [illegible]

[illegible] الملقب بالقرط الغلیظ باو رسیده در تهجین و تنقیص فرقه ناجیه [illegible]

کلام شان بکار برده [illegible] بنظر رسید که بعضی از الفاظ بوده و قبل از شروع مطلب [illegible]

[illegible] کتاب احیاناً [illegible] کلام خود [illegible] بعضی سخنان خود [illegible]

درشتی و خشونت پیاده گرسازد متعذر باشد پس باید دانست که در موضعی از باب هم میگوید کوشش نماید و مهیه باشد
اخوان الشیاطین و افترات ابن مطهر حلی و ابن شهر آشوب مازندرانی که از طعن غزالی و تشنیع حاسدی بیش نیست
و ایضا در باب تقیه میگوید در مسایله شیعه افراط اینها را نظر باید کرد که بادنی طمعی در مال و منصب بلکه نوشت
خوانده اکثرهم در مجلس و گفتن صاحب قبله در کلام دین و ایمان خود را ترک داده کلمه مخالف میخوانند در هر گز
هجرت را واجب میدانند از آیات قرآنی که صریح عتاب بر ترک هجرت است چشم پوشی و اغماض میکنند و در کتب معتبره
ایشان موجود است من صلی خلف سنی فکانما صلی خلف نبی صلعم هم مرتبه ثابت که نماز خود را
دون برای آش و پلاو و متوقع ثواب بدان نماز زیاده بر ثواب نمازهای دیگر ماندن از اینجا معلوم شد که در حقیقت
غایت سست اعتقاداند در مذهب خود بوی از غیرت دین ندارند همگی تعصب ایشان در بدگویی و طعن و تشنیع
صحابه کبار صرف می شود و مشقت دینی را هرگز گوارا نمی‌کنند و متاع قلیل دنیا و راحت و لذت این جهان
هزاران مراتب نزد ایشان عزیزتر و مهم‌تر است از منافع عظیمه دین و نعیم مقیم آخرت و ایضا جای دیگر میگوید
این است بیهوده سرای عالمان و محققان این فرقه تا بعوام اینها چه رسد و ایضا در مقاصد متعه میگوید که اگر
چند روایتی ضعیف و اهی رکیک ابن بابویه و خاندان فتح الله شیرازی مثل لنهائی حیض مخفی و مستور ماندی کسی و
نمازها باور نکرد چه لطف و کدام منت است و ایضا در مقامی میگوید شخصی از شیعه با مادر یا خواهر خود زنا کند
یا با پسر و برادر خود لواطه نماید و تمام عمر در شرب خمر و اکل خنزیر و اکل ربا و کذب و غیبت مداومت نماید
اصلا از دین نمی‌پرسند بلکه اینهمه در حق او مثل روزه و نماز موجب ثواب باشد این مذهب خود از مذهب
اباحیه و زنادقه بدتر است زیراکه غایت کار ایشان است که این امور را مباح دانند و بر ارتکاب آن [illegible]
عقاب شدید نباشد و اینها برین امور متوقع ثواب اند و عبادات میدانند انتهی کلامه چون ازین قبیل کلمات
بیهوده در کتاب او بسیار است و غرضی باستیعاب آن متعلق نشده لهذا باینقدر اکتفا نموده شد و هم پوشیده نماند
که چون درین ایام خجسته فرجام بسبب اقتدار روساء مومنین که بفضل الهی شامل حال ایشان گردیده و اکثری
از نواصب متصوفه برای تحصیل زخارف دنیای دون که شیوه قدیم خاندان کاسه لیسان بنی امیه و عباسیه
بوده در لباس تشیع خود را زیب و زینت میدهند و سجده خاک کربلای معلی را که سبب و وسیله نجات مومنین است
و [illegible] دام تزویر عوام شیعیان گردانیده ازین ساده الواح اخذ و جر مینمایند لهذا بخاطر فاتر
رسید که [illegible] احتمال معنی سنی و صوفی و بعضی از خواص ایشان را که عدو قدیم خاندان اثنا

[illegible] ایشان [illegible] وصلی الله [illegible] که [illegible] که بعد جناب حضرت سید المرسلین
خلیفه بحق ابی بکر را [illegible] و اعتقاد [illegible] باشند که او خلیفه [illegible] حضرت با استحقاق بوده نه بغصب عدوان
و از خواص او یکی این است که [illegible] که از جناب حضرت [illegible] النساء ضبط نموده حق بطرف او بوده
[illegible] باشد او راستی باید دانست که شب و روز هیچ
[illegible] بنام نامی علی ابن ابیطالب نشنیند [illegible] علمای دو
مذهب [illegible] اما صوفی [illegible] مذاهب مختلفه دارند و چون اکثری از اهل این مذاهب [illegible] شده اند لهذا بعضی
بعضی از اصول و فروع صوفیه که احوال شان [illegible] تمام دارند و گاهی را لباس تشیع آمده عوام شیعیان را گول میزنند
و گاهی [illegible] وقت اظهار [illegible] نموده علم مخالفت شیعیان برمی افرازند اکتفا مینماید پس باید دانست
که آن صوفی کسی است که قایل بوحدت وجود باشد و حاصل آن مذهب این است که تمام این عالم که هست عین
ذات حق سبحانه تعالی است و فرق اعتباریست گاهی خود را بصورت ابلیس بنماید و گاهی بصورت محمد و
گاهی بصورت سگ و خوک و گاهی بصورت انسان و گاهی خدا را تشبیه میدهند بدریا و عالم را باموج
و گاهی خدا را [illegible] و مخلوق را [illegible] و گاهی او سبحانه را بمداد و خلق را بحروف [illegible] چنانچه دریا عین موج است
و [illegible] همچنین خدا همین خلق است و باین مضامین شعرها گفته اند و میخوانند و رقص
میکنند و حال [illegible] و آنرا از جمله عبادات میدانند و از جمله اشعار بزرگان ایشان است شعر
[illegible] لا اله الا انا ها
[illegible] از خدا چند جوی [illegible] همه از انجمله
در ذات و صفات [illegible] هرگز نبود [illegible] نظر [illegible] صورت [illegible] یکی شود [illegible] و آب
[illegible] صدق [illegible] که حضرت سید شریف [illegible]
متکلمی و صوفی [illegible] گفت که بیزارم از آن خدائی که در سگ و گربه ظهور کند [illegible] گفت بیزارم از آن
[illegible] که در سگ و گربه [illegible] کلمات بایزید که در حق حلاج گفته این بیت [illegible]
[illegible] صورت [illegible]
[illegible] دریا [illegible] و از جمله ابیات فرید الدین عطار این دو بیت است [illegible] خود [illegible]
کافر [illegible] انکار [illegible] خود [illegible] گناه [illegible] خود کند [illegible] توبه و استغفار [illegible] قدس [illegible]

قائلین بوحدت وجود است و در فصوص خود را افضل از انبیاء دانسته و خود را خاتم الاولیا شمرده و به جناب حضرت
صاحب الزمان [illegible] و گاهی نسبت خطا بحضرت نوح میدهد و گاهی نسبت [illegible] اطاهرین [illegible]
ملعونی که دشمن خاندان اهل بیت اطهار بود دیده [illegible]
بر طرف سازند و اینجا کشت کار و زراعت نمایند طیب طاهر [illegible] دانسته و غزالی [illegible]
و تسنن است گفته که هر که بر یزید لعن کند او ملعون است و شیخ عبدالقادر جیلانی که پیر دستگیر [illegible] است در غنیة
الطالبین گفته که روز عاشوره عید باید کرد و بنا بر آنکه باعث وفات ابی بکر [illegible]
دوشنبه بر طرف نشد همچنین بسبب وفات امام حسین عید عاشوره موقوف نخواهد شد [illegible] حنفیه گفته که
خلیفه بحق بوده بالجمله امثال این کلمات مزخرفه بسیار است که ذکر آن موجب تطویل کلام است و در
استیفای تمام کلام کفر انجام اینها نمودن دشوار است لهذا بذکر دو سه حدیث که [illegible]
در مذمت اینها وارد شده اکتفا مینماید از آن جمله حدیثی است که روایت کرده آن شیخ جلیل [illegible]
[illegible] که قال النبی صلی الله علیه وسلم لا تقوم الساعة حتی یخرج قوم من امتی اسمهم الصوفیة لیسوا
بامتی وانهم یهود امتی الی ان قال هم اضل من الکفار وهم اهل النار حاصل مضمون اینکه پیغمبر
اینکه قیامت قایم نشود تا جماعتی در امت من بهم نرسند که اسم آنها صوفی خواهد بود و آنها
در حقیقت از امت من نیستند بلکه در جمله یهودان محسوب اند و آنها بدتر از کفار اند و اهل جهنم اند [illegible]
حدیثی است که روایت کرده الفاضل الکامل مولانا احمد اردبیلی از امام علی بن محمد الهادی در حدیث
طولانی که فرمودند الصوفیة کلهم من مخالفینا وطریقتهم مغایرة لطریقتنا وان هم
الا نصاری ومجوس هذه الامة الی آخر الحدیث حاصل مضمون آنکه جناب امام علی نقی
فرمودند صوفی تمام اینها خواه اظهار تشیع کنند خواه تسنن مخالف طریق ما اهل بیت اند و طریق
آنها غیر طریقه ما است چه اینها نصارا و مجوس این امت اند [illegible] حرام کرده
[illegible] اند بلکه [illegible]
این امت اند که [illegible] ایضا روایت کرده [illegible]
لا یقول بالتصوف احد الا لخدعة او ضلالة او حماقة حاصل آنکه جناب امام رضا
فرمودند که هیچکس مذهب تصوف را اختیار [illegible] مگر [illegible]

با جهل و حماقت و انتصار روایت کرده است از حضرت صادق ع قال قال رجل من اصحابنا للصادق
جعفر بن محمد علیهما السلام قد ظهر فی هذا الزمان قوم یقال لهم الصوفیة فما تقول فیهم فقال انهم
اعداؤنا فمن مال الیهم فهو منهم و یحشر معهم و سیکون اقوام یدعون حبنا و یمیلون الیهم
و یتشبهون بهم و یلقبون انفسهم بلقبهم و یأوّلون اقوالهم الا فمن مال الیهم فلیس منا
و انا منهم براء و من انکرهم و رد علیهم کان کمن جاهد الکفار بین یدی رسول الله ص
حاصل آنکه شخصی بجناب حضرت صادق ع عرض نمود که قومی پیدا شده اند که آنها را صوفیه میگویند
شما درباب اینها چه میفرمائید جناب صادق ع فرمودند بدرستیکه اینها دشمنان ما اهلبیت اند پس هرکه محبت
نماید بطرف آنها او هم از جمله اینها است و او با آنها محشور خواهد شد و زود است که قومی بهم خواهند رسید که
ادعای دوستی ما کنند و با وجود این محبت بطرف صوفیها نمایند و در لباس و گفتار با آنها خود را مشتبه سازند
و خود را ملقب بلقب صوفیان کنند و اقوال آنها که عین کفر و زندقه است تاویل نمایند پس آنها نیستند از ما
بیزاریم و کسیکه آنها را انکار نماید و رد بر اینها کند ثواب او مثل ثواب کسی است که همراه رسول الله جهاد کرده باشد
و از آنجمله حدیثی است که روایت کرده ابن حمزه و سید مرتضی از شیخ مفید عن محمد بن الحسین بن ابی الخطاب
انه قال کنت مع الهادی علی بن محمد ع فی مسجد النبی فی المدینة فاتاه جماعة من اصحابه
منهم ابو هاشم الجعفری و کان رجلا بلیغا و کانت له منزلة عظیمة عنده ثم دخل المسجد
جماعة من الصوفیة و جلسوا فی جانبه مستدیرا و اخذوا بالتهلیل فقال لا تلتفتوا
الی هؤلاء الخداعین فانهم خلفاء الشیاطین و مخربوا قواعد الدین یتزهدون لراحة
الاجسام و یتهجدون لتصیید الانعام یتجوعون عمرا حتی یدیخوا للایکاف حمرا لا یهللون
الا لغرور الناس و لا یقللون الغذاء الا لملاء العساس و اختلاس قلب الدفناس یتکلمون
الناس باملائهم فی الحب و یطرحونهم بادلائهم فی الجب اورادهم الرقص و التصدیة
و اذکارهم الترنم و التغنیة فلا یتبعهم الا السفهاء و لا یعتقدهم الا الحمقاء فمن ذهب
الی زیارة احد منهم حیا او میتا فکانما ذهب الی زیارة الشیطان و عبادة الاوثان
و من اعان احدا منهم فکانما اعان یزید و معاویة و ابا سفیان فقال رجل من اصحابه
و ان کان معترفا بحقوقکم قال فنظر علیه شبه المغضب قال دع ذا عنک من اعترف

[illegible] عن قتادة [illegible] طوایف الصوفیه لکلهم من المخالفین [illegible]
[illegible] بعضنا وان هم الانصاری ویرون هذه الامة اولئک الذین محمد [illegible] فی اظها [illegible]
[illegible] الکافرون [illegible] مضمون اینکه ابن الحسین [illegible]
[illegible] صحاب آن حضرت آمدند که از [illegible]
[illegible] بعد از ان جماعتی از صوفیه [illegible]
[illegible] شروع کرده بلا اله الا الله گفتن جناب معصوم [illegible] التفات نکردند
این جماعت [illegible] اینها [illegible] خلفای شیاطین اند و خراب کننده قواعد دین [illegible]
[illegible] تا بدنهای خود را راحت دهند [illegible] اظهار [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] که هرگاه خلق خدا معتقد [illegible] ما گردیده بحسن سلوک با ایشان پیش آمده [illegible]
[illegible] راحت بدن ایشان میگردد بعد از ان جناب معصوم فرمودند که این صوفیان که برای نماز شب برنمیخیزند
[illegible] این باشد [illegible] ضعیف العقول را که حکم حیوانات [illegible]
[illegible] مثل حمار اند [illegible] بار پالان [illegible]
[illegible] اینها [illegible] تا [illegible]
[illegible]
[illegible] ضلالت [illegible] روایت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عبادت [illegible] که اعانت کرده [illegible]
پس شخصی از اصحاب [illegible] اگر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] فرمود که [illegible]
[illegible] جهنم [illegible]
[illegible] طریقه اینها مخالف طریقه [illegible]
[illegible] خاموش [illegible]

باشندان را حاصل آنکه صوفیها که بسبب خباثت طینت و عداوت دیرینه که با خاندان رسالت و اهلبیت
عصمت و طهارت میدارند هرچند میخواهند که باظهار شعبده و سحر و زهد و عبادت مخترعه فضائل و کمالات
جناب ائمه اطهار را که انوار الهی اند از دیدهای ظاهربینان مخفی و پوشیده سازند لیکن حق سبحانه تعالی
التزام نموده که انوار خود را یوما فیوما در نظرهای خلایق روشن و جلوه گر سازد و مذهب ائمه دین متین علیهم السلام
بظهور حضرت صاحب الزمان بر همه مذاهب باطله ظاهر و غالب گرداند کو کفار و اهل بدعت این را مکروه داشته باشند
و بالجمله حدیثی ست که روایت کرده مولانا احمد اردبیلی عن احمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی و محمد بن
اسمعیل بن بزیع عن الرضا قال من ذکر عنده الصوفیة ولم ینکرهم بلسانه او قلبه فلیس منا
و من انکرهم فکانما جاهد الکفار بین یدی رسول الله صلعم حاصل آنکه جناب امام رضا فرمودند که شخصی که
نزدیک او ذکر صوفیه بمیان آید و آن شخص بر آنها انکار بزبان یا بقلب نکند آن کس از شیعیان ما نیست و کسی که بر آنها انکار
نماید پس مرتبه او مثل مرتبه کسی هست که در رکاب جناب حضرت رسولخدا با کفار جهاد کرده باشد بالجمله از امثال این
احادیث مستفیضه که استیعاب آن موجب تطویل کلام است و اقوال علمای کرام که محرم مذاهب ائمه دین و اصحاب
اسرار آن حضرت اند وضوح تمام دارد که صوفی خواه اظهار تشیع نماید و از اصحابه ثلاثه تبرا کند و خواه سنی باشد
و از هر دین جستن که چون اصول و معتقد او عین کفر و الحاد است احتراز نمودن از و واجب و لازم خصوص صوفیان
صوفی شیعی چون دشمن خانگی است بیزاری جستن از و واجب و ضرورتر خواهد بود و حاصل آنکه مصرع از دشمن خانگی
حذر باید کرد ... و طریق شناختن موافق و مخالف چون فی الجمله کار مشکل است لهذا بخدمت اخوان مومنین که
التفات بطرف دین داشته باشند ملتمس میگردد که چنانچه متاع دنیوی را از صرافان و جوهریان رجوع نموده نیک را از بد
امتیاز میدهند و هرچند بت پرست باشند و بر آنها اعتماد مینمایند همچنین باید که از علمای دین و صلحای علمای
هندوستان [illegible] ظاهر [illegible] ایمان [illegible] مذاهب [illegible] اند استکشاف امر نموده میان شیعی واقعی و شیعه نقلی امتیاز
دهند و اگر این امر دشوار باشد [illegible] اینقدر هست که ملاحظه نمایند که مصاحبان و جلیس او از کدام فرقه اند
[illegible] ل الی الجنس باین تقریب احوال بواطن ناس بوجه
میگردد [illegible] شروع میکنیم و مطلوب و بالله التوفیق قال
علیه السلام [illegible] معنی تبرا صداقت و دین محبت
[illegible] ترتیب [illegible] اقوال علمای معتبرین شیعه در آنها فی

بالثبات باید رسانید باز استنتاج نتیجه از آن مقدمات باید نمود تا چه ظاهر شود و واضح گردد که قابل تولا کیست و لایق [illegible]
کدام است بر اصول مقرره شیعه و اصلا قول اهل سنت را دخل نباید داد اقول پوشیده و مخفی نماند که این بابت
ناصب نص است صریح که او در اینجا التزام نموده که آنچه درین اجزا بر شیعیان احتجاج نماید [illegible] مستحقان لعن
اصحاب ثلثه و احزاب ایشان از اصول مقرره پیش شیعه باشد و اصلا قول اهل سنت در آن دخل ندهد لهذا مجملے
از اصول شیعیان در اینجا بیان کرده می شود تا حقیقت حال ظاهر و باهر گردد پس بدان که از جمله اصول مقرره
پیش شیعه اثنا عشریه اصول دین است که عبارت از توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد باشد و از اهل سنت
هر که فی الجمله کتب کلامیه ایشان را مطالعه نموده این مطلب را بوضوح تمام دارد و بس بنا بر آن شکی درین نیست
در اینکه امامیه منکر یکی از اصول مذکوره را مومن نمیدانند و او را از جمله ملاعین می انگارند خواه با جناب حضرت امیر
[illegible] مودت و دوستی نمایند و اعتقاد ایشان این است که منکر کذائی مخلد در جحیم [illegible] در عذاب بعد الیم
خواهد بود [illegible] منکر امامت را با وجود اقرار او بتوحید و نبوت و معاد کافر میدانند [illegible] احکام کفار را
در دنیا بر آنها جاری نمیسازند و این از ضروریات مذهب شیعه بلکه ضروریات اسلام است که کسی منافق
باشد همیشه در جهنم خواهد بود و مستحق لعن است هرچند در دنیا بعضی احکام اسلام بر او جاری شود و پیغمبر
از اصول مذهب امامیه است که اقوال و افعال ائمه دین حجت است پس یکی از ائمه دین بر هر که لعن کرده باشد
[illegible] بلعن او [illegible] باشد یقینا آنکس نزد شیعه امامیه ملعون و کافر است و ایضا از اصول مقرره ایشان است که هر که
[illegible] عداوت [illegible] باشد [illegible] عداوت پیغمبر او ملعون است و همیشه در آتش [illegible] خواهد بود و نیز از
[illegible] ایشان است که یکی از ائمه [illegible] معصوم [illegible] ملعون است [illegible] اسلام ظاهر
[illegible] تفصیل این اجمال آنکه بنا بر [illegible] و احادیث بسیار مختص امامیه [illegible] که بعضی
[illegible] کفار [illegible] هرگز از جهنم بیرون نمی آیند و در دنیا نیز احکام کفار [illegible] اسلام
[illegible] که دولت باطل بر دولت حق پیش از ظهور قائم آل محمد غالب خواهد آمد [illegible] سلطنت
[illegible] غالب [illegible] در دولتهای باطل احکام اسلام [illegible]
[illegible] حکم بطهارت ایشان بکنند و ذبیحه ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] و از ایشان بگیرند و دیگر احکام اسلام بر ایشان [illegible]
[illegible] حضرت صاحب الامر ظاهر شوند [illegible]

و در همه احکام مثل سایر کفار باشند و این تفضل خداست لیکن بحال ... که فرق کفار بسیار اند اگر
بر سنیان نیز درین ایام احکام کفار جاری میگردید در امور ... میشدند که منزوی بران
منصوص نیست و از کلام بعضی معلوم میشود که کفر واقعی ایشان را اجماعی میدانند و هر که در ضروری بودن امری که
مذکور شد موافق مذهب شیعه امامیه شکی و ریبی داشته باشد باید کتب معتمده ایشان رجوع نموده مطالعه نماید و از
علمای و کلامی ایشان دریافت نماید تا صدق مقال احقر العباد را و ظاهر ... [illegible]
به پیغام می شود هر گاه این دانسته شد پس بنا بر این میگوییم که منشاء تبرا از اصحاب ... [illegible] و طلحه
و زبیر ... و احزاب آنها مخالفت هر یکی از اصول معتبره مقرره نزد یک شیعه امامیه است چنانچه از ایشان
معلوم است که ایشان و تبعه ایشان بامامت ائمه اثنا عشریه قایل نبودند و نیستند نه بیکی سبعه قایل اند
و این نیز ثابت است که ائمه ما از ایشان تبرا فرموده اند و رعیت خود را حکم نموده اند که تبرا از آنها نمایند
و حکم بنفاق ایشان کنند و نزد امامیه بلکه در پیش مخالفان ایشان هم اگر انصاف کنند ثابت است که پیشوایان
سنیان عداوت بجناب حضرت امیر مومنان و سیده نساء عالمیان عداوت قلبی با انکار فضل و مراتب
ایشان داشتند و با این عداوت مردند و ایضا از مسلمات فریقین است که ایذا ائمه هدی و فاطمه زهرا
... [illegible] تفصیل ... و ثبوت این مقال حواله بکتب اصحاب نموده که علمای با رضوان الله علیهم
... خلفای ثلثه سنیان را با عترت اطهار و اهلبیت اخیار حضرت سید ابرار از اقوال جانبین ثابت کرده اند
و بعضی نیز اعرض عن ذلک فی تلک العجالة بالجمله مخالف هر چند این را قبول نکنند و مکابره و لجاج نماید که از ضروری
مذهب امامیه است که ایشان چنین بوده اند پس هر که بعلت ... [illegible] ... امامیه ... و گوید
و از جاده صراط مستقیم محبت عترت نبی انحراف ورزیده باید از اصول ضروریه شیعه امامیه را مسلم داشته هر که
... [illegible] ... مباحثه و معارضه نماید تا حالیش کرده و نزد او ثابت شود که ... [illegible]
با وجه ... [illegible] ... کرده شیعه امامیه چگونه مستحق ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

لازم نیست و هر چند این مقدمه بدیهی است لیکن برای دفع مکابره بدو وجه ثابت توان کرد اول آنکه ملا محمد رفیع
واعظ صاحب ابواب الجنان که خیلی از معتبران فرقهٔ اثنا عشریه است تصریح نموده است بآن که در میان دو مؤمن
برای امور دنیوی مخالفت ممکن است و حالانکه بجهت ایمان هر یک محبت دیگری دارد دوم آنکه باعتقاد شیعهٔ اثنا عشریه
فیما بین دو مجتهد مثلاً شیخ ابن بابویه و سید مرتضی علم الهدی در بعضی مسائل فقهیه یا تصحیح روایات مرویه مثل خبر
میثاق و غیره مخالفت متحقق است و باهم بجهت اتحاد مذهب محبت یکدیگر دارند پس مخالفت هم باشد نه عداوت
پس جائی که مخالفت باشد لازم نیست که عداوت هم باشد آری جائیکه عداوت باشد ناچار مخالفت هم خواهد بود
انتهی کلام المخالف **اقول** حاصل این مقدمه چنانچه پوشیده نیست این است که بسا گاه در معنی مخالفت و عداوت
مغایرت متحقق است پس آنچه میان اصحاب ثلثه و عائشه و اولیای ایشان و میان جناب حضرت امیر المؤمنین منازعات
و مشاجرات واقع شده از قبیل مخالفت است نه از باب عداوت و چون مخالفت با ایمان جمع میتواند شد مخالفت
مسطوره موجب سلب ایمان اصحاب ثلثه و نظرا ایشان نخواهد بود و پس مستحق لعن نباشند و هر گاه که این دانستی پس بدانکه
باوجود محل مناقشه بودن هر یکی از این مقدمات مسطوره بوجوه عدیده که تفصیل آن موجب تطویل کلام است
وارد می شود اینکه این همه سعی لاطایل تو وقتی مفید می افتاد که منشاء [illegible] اصحاب ثلثه و احزاب ایشان نزد فرقهٔ
امامیه منحصر بود در اتحاد معنی مخالفت و عداوت و دانستی که [illegible] بلکه منشاء تبرا از اصحاب ثلثه مخالفت قوم
هر یک از اصول مقرره مسطوره است خواه معنی مخالفت و عداوت [illegible] باشد خواه مختلف علاوه برین از تجویز
مخالفت میان دو مومن که از جملهٔ امت و رعایا باشند لازم نمی آید تجویز این مخالفت میان امت و نبی و نیز
میان رعیت و وصی نبی سبحان الله کجا مخالفت رعیت با نبی و امام بحق و کجا مخالفت رعیت با رعیت حاصل آنکه
قیاس کذائی از قیاس ابی حنیفه اشنع و اقبح است و ظاهر است [illegible] از قیاس خصم هم کما ینبغی حاصل
نیست چه جای غیران **مصرع** در کفر هم ثابت نه زنار را رسوا مکن آری نظر بمخالفت خلیفهٔ ثانی که نسبت بقول
نبی ائتونی بدوات و قرطاس واقع شد و همچنین در مواضع بسیار چنانچه اهل تسنن بآن اقرار نمایند این بنابر
اصول اهل تسنن تصحیح بعنوان نمود لیکن درین صورت نکث عهدی خواهد بود که در عنوان باب الزام اول
وانیجا ظاهر و هویدا گشت کلمهٔ آنچه از کتاب ابواب الجنان ملا رفیع واعظ نوشته اند خبر این که در میان جها
ده [illegible] خود افتخار نشاید باین که ما هم مثل شیعیان از کتب ایشان بر ایشان احتجاج مینمایم هیچ فضیلتی نبخشد
در [illegible] صورت منظور آن است که مبادا کسی از حاضرین مجلس شاه صاحب متفطن شده مثل جواب امثال [illegible] دهد

که وجه او بسیار قوی است بود و با وجود آن افتخار بحسب جمال خود پیش آن نابینا علیهم و بخدمت ایشان نگذارند [illegible]
و نگوید که اگر این امر قابل [illegible] سلف شما که اصحاب بصیرت و بینائی بودند این امر را عمل [illegible] میگذاشتند پس نوبت
با مثال شما که نسبت ایشان از بصارت بهره و نصیبی ندارد به سید قال الناصب علیه ما علیه
مفسده دوم محبت و عداوت گاهی جمع هم میشوند تفصیل این اجمال آنکه عداوت دو قسم میباشد دینی
مثل عداوت مسلمانان با کافران که بنابر اختلاف اصول عقاید یکدیگر را دشمن میدارند و دنیوی مثل
عداوت مسلمان با برادر مسلمان بجهت مصالح و مفاسد دنیا و بسبب طبع از اوضاع و اتباع او پس اجتماع محبت و عداوت
مختلف الجنس یعنی دینی و دنیوی اصلا مستبعد نیست بلکه اکثر اوقات واقع میشود و اما اجتماع محبت و عداوت
متفق الجنس مختلف النوع یا متفق النوع مختلف الصنف پس نیز واقع است مثل مومن فاسق که بحیثیت
ایمان محبوب است بدلیل قوله تعالی والمومنون والمومنات بعضهم اولیاء بعض و بحیثیت فسق
مبغوض بدلیل ان الله لا یحب الخائنین والله لا یحب الظالمین و بدلیل آنکه نهی از منکر [illegible] است
و ادنی مراتب نهی منکر بغض و شقیق بدل است آمدیم بر اینکه کافر هم بجهت اعمال حسنه که از و صادر میشود
مثل خیرات [illegible] و صدق گفتار بجهت دینی محبوب میشوند بنابر ظاهر نظر حکم
با اجتماع محبت و عداوت او میکنند قیاسا بر مومن فاسق مثل محبت حاتم بسبب جود و محبت نوشیروان بسبب
عدالت و انصاف و بنظر دقیق حاکم باشی لا اجتماع محبت و عداوت دینی میکند در حق او باین سبب که
مقبول شدن عمل [illegible] خدا فرع درستی اعتقاد است و چون اعتقاد فاسد است عملش نیز باعتبار دین نیز
خدا [illegible] است چه جای محبت پس محبتی که با کافر محسن یا کافر عادل بهم رسد همان محبت
دنیوی است [illegible] قوله تعالی والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه الظمان ماء حتی
اذا جاءه لم یجده شیئا و وجد الله عنده فوفاه حسابه والله سریع الحساب پس معلوم شد
که اجتماع محبت و عداوت [illegible] یک شخص از یک حیثیت محال است و بدو حیثیت جائز و واقع چنانچه یا احمد رفیع
[illegible] کسی از سادات از حضرت ائمه نقل کرده و این اجتماع چنانکه در عوام
ممکن است در خواص [illegible] نیست زیرا که مقتضای بشریت مشترک است فرقیکه در خواص و عوام
است متحقق [illegible] جهت است که احکام شرع [illegible] در خواص مفقود [illegible] و در عوام موجود بلکه بسبب کثرت
و قلت فضائل و مناقب بحسب [illegible] نیست و [illegible] در ترجیح و تعیین و قبول احکام

اهل‌بیت چنانکه در خبر طویل درجات ایمان بروایت کلینی از حضرت امام جعفر صادق گذشت و خواص امت بالاجماع
سه فرقه اند اهل‌بیت یعنی اولاد پیغمبر و اقارب او و ازواج مطهرات و اصحاب خالص از شوب نفاق از مهاجرین و انصار این قدر
هست که در طرف مقابل عباسی یا خود شیعه باشند مثلا احاد امت نمیرسد که بخواص امت بنوعی پیش آید که خواص با یکدیگر
پیش آمده اند بدلائل شرعی بسیار که من جمله آنها حدیث مشهور است الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من
بعدی الی آخره و از انجمله آنچه در حق اهل‌بیت و انصار آمده است که اقبلوا عن محسنهم و تجاوزوا عن مسیئهم
و از انجمله آنچه در حق ازواج آمده است و ازواجه امهاتهم و آنحضرت فرموده است که ان امرکن مما یهمنی
من بعدی و لن یصبر علیکن الا الصابرون یعنی بر اطاعت و فرمان برداری شما صبر نخواهند کرد و حقوق
تعظیم شما را مراعات نخواهند کرد مگر کسانی که صبر کامل دارند و بدلائل عرفی بیشمار از انجمله آنکه اولاد و آباء و اهل
هرگز این معامله درست نیست که فیما بین خود با امثال خود دار و گیر و طعن و تشنیع توان کرد با وجود تحقق سبب
آن از ایشان نیز و از انجمله آنکه در هر دولت جماعه میباشند خواص آن دولت مثل شاهزادها و بیگمات و وزرا
و امرای کبار که باعث نشو و نمای آن دولت بوده در ابتدا و موجب بقای آن دولت در انتها میگردند و بسعی و تلاش آنها
آن دولت قایم شده و صورت گرفته و حق خدمت سابقه و قدم رابطه آنها بر جمیع مستفیدان آن دولت ثابت و جماعه
میباشند نوآمده و خوشه چینان آن دولت پس معامله که آن جماعه نوآمده با هم میکنند اگر با شاهزادها و بیگمات
و وزرا و امرا درمیان آرند بلاشبهه مطعون و مردود صاحب دولت میگردند و اگر معامله خود را قیاس کنند با معامله
که خواص آن دولت با هم دارند از گرفت و گیر و انکار و عتاب و مخالفت و شورها بلکه احیانا نوبت بجنگ و جدال
هم آنها را نمیرسد بلاشبهه جمیع مردم او را سبک مغز آن دولت باشند و از انجمله آنکه اگر شخصی از اراذل
از اشراف آن کند که او با شخصی دیگر از اشراف کرده است بمقام عداوت و اهانت و بدگفتن هرگز نزد عقلا
معذور نباشد و او را شبیه به تهمت نمایند و گویند که قدر خود نشناختی ترا نمیرسد که با این قسم شرفا این معامله کنی
انتهی کلام المخالف اقول هر چند سطری چند [illegible] فاضل است
که بامره از جواب این اعتراض در شده لیکن بنابر وجوهی که در صدد آن بوده گذاشته شد جملی از قبایح
آن را نگارش می نماید قوله پس اجتماع محبت و عداوت مختلف الجنس یعنی [illegible] الخ اقول قدح ثانی
بوده و جواب آنکه اگر مراد شما از اجتماع مجرد مصاحبت و جمعیت است اصلا برای خلفا مفید نیست
چه فایده بنسبت بحال ایشان هیچ عاید نشود که بحسب شرع عداوت نیز با محبت جمع میشود

باشند این اتفاق باطل است چنانچه جامع شتات عنقریب خود بهم تصریح بان خواهد نمود و قول حق تعالی المؤمنون
والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض هرچند در صورت خبر است اما حقیقةً امر بولایت و دوستی است مؤمنان را
باهمدیگر اعم ازینکه در امور دنیوی باشد یا اخروی و آیه ولا تکونوا کالذین تفرقوا واختلفوا نیز دلالت تمام
برین مرام دارد و بنای جمعه و جماعت که از قبل شارع تقرر یافته عمده مصلحت آن ایتلاف و اتحاد است و امر او
آیات و روایات کثیره که در کتب فریقین در باب رعایت تودد و محبت مسطور است موجب بسط کلام است
بالجمله عداوت با مومن داشتن هرگاه خلاف حق باشد مذموم است و ناروا و اصرار بران موجب فسق است
و خروج از عدالت بلکه بمقتضای لا یفترق رجلان علی الهجران الا استوجب احدهما البراءة
واللعنة مباشران مستحق لعن و مورد طعن میشود لاسیما هرگاه عداوت با جنابی کنند که در شان آنجناب عموماً
وارد شده یا علی مع الحق والحق مع علی و یا علی لا یحبك الا مومن ولا یبغضك الا کافر
او منافق و یا علی من قاتلك فقد قاتلنی و من ابغضك فقد ابغضنی لانك منی کنفسی و طینتك
من طینتی وانت وصیی و خلیفتی علی امتی و دوستی او بمصداق کریمه قل لا اسئلکم علیه اجرا
الا المودة فی القربی واجب عینی باشد و یا با کسی دشمنی کنند که در حق او خاتم الانبیا موافق روایت صحیح
بخاری وغیره فرموده باشد که فاطمة بضعة منی من اذاها فقد اذانی خصوصاً در صورتی که آن معصومه را
بمرتبه اذیت رسانند از غصب فدک و قصد حرق بیت وغیره که مخالفین نیز اعتراف نمایند تا اینکه آن معصومه غضب
فرموده و کلام نکرد تا اینکه وفات نمود و تفصیل این اجمال حواله بکتب مبسوطه جانبین است العاقل تکفیه الاشارة
دوم آنکه اجتماع محبت و عداوت مختلف الجنس را که بذل جهد در صدد اثبات آن شده مذهب سنیین را
ضایع و فاسد کرده تفصیل این اجمال آنکه اسلاف جناب سامی در مقام افتخار نقل مینمایند و از عمده مناقب
عائشه میشمارند این را که جناب رسالت مآب نسبت بان مادر مهربان که باعث قتل چندین هزار از فرزندان
گردید نظر باینکه صغیر السن بوده باکره بشرف مزاوجت آنحضرت فایز شده فرط محبت داشتند و او را
حمیرا میگفتند و بعضی دیگر زوجات بجهت خوشنودی حضرت رسول خدا شب نوبت خود را بعائشه
بخشیده بودند پس نسبتا بحکم امکان اجتماع محبت و عداوت مختلف الجنس گردید این همه سعی فلان
خود را بباد فنا دادی زیرا که مطلوب شیعیان همین است که چنانچه با وجود اختلاف جنس در خلقت اجتماع عائشه
و حضرت خاتم الانبیا و زن نوح و لوط با ایشان اتفاق افتاد و همچنین اجتماع محبت دنیوی با عداوت

دینی نظر باختلاف بعض میان انبیا و ازواج ایشان بوقوع آمده و هل [illegible]
قلیلا و ابا کثیرا فان ما کنت بما عندنا ناصبا قوله [illegible] الخ
اقول ظاهرا سالک طریق اعوجاج بسلوک مسلک استدلال بآیت ندارد [illegible]
باهم میکند و آیه ثانیه بر این که خدای عزوجل خائنین و ظالمین را دوست نمیدارد [illegible]
و عداوت شخص واحد نسبت بشخص واحد و این معنی منظور در این روایت حاصل نمیشود [illegible]
قوله اما نظر دقیق حکم باستحاله اجتماع محبت و عداوت دینی میکند الخ اقول [illegible]
نبی و وصی نسبت باصحاب ثلثه و عائشه و حفصه از همین باب است قوله خواص امت بالاجماع [illegible] الخ اقول
معلوم نیست که از خواص امت چه معنی اراده نموده اگر مرادش از خواص قرابت نسبیه [illegible]
و غیر او از اعظم خواص باشند و اگر مطلوبش از خواص مقربان درگاه الهی و حضرت رسالت پناه [illegible]
که دعوای اجماعی که بر خواص بودن اصحاب ثلثه و عائشه و حفصه میکند کدام اجماع است اگر مقصودش [illegible]
اجماع اهل تسنن است حالش نظیر اجماع سقیفه و شوری است نزد امامیه که بان میخواهد احتجاج [illegible]
و حال آنکه در بدو امر عهد نموده که غیر از اصول مقرره شیعه امامیه اصلا قول اهلسنت [illegible]
نمود که حادث ایشان است اختلاف از اسلاف یاد گرفته اند محل اعتراض است و اگر منظورش اجماع اهل اسلام
بحیثیتی که امامیه نیز در آن داخل اند پس مدعی ابطال سحر شد [illegible] این آیه را نخوانده که الا لعنة الله علی الکاذبین
زیرا که امامیه اصحاب ثلثه و غیرهم را از عوام امت نمیدانند چه جای آنکه از خواص امت [illegible]
[illegible] الخ اقول از کلام ایشان معلوم می شود که [illegible] [illegible]
ابوبکر باشد که غیر از شرافت پدر زن بودن ندارد قوله منجمله آنها صدیقی است [illegible] اقول [illegible]
[illegible] که در بین اصحاب آن صحابه که بنا بر روایات بخاری و غیره که حاصل [illegible] بعضی [illegible]
[illegible] اصحاب پیغمبر صلعم با چندکس را [illegible] خواهند برد چون آنحضرت [illegible] اصحابی
اصحابی [illegible] جواب بعرض اقدس خواهند رسانید که اینها مرتد شدند و رجعت قهقری [illegible]
پس اگر داخل نباشد دلیل ناتمام خواهد بود و الا جائز نباشد که خاتم الانبیا از [illegible]
ضروری مسلمان دین اسلام است منع فرماید قوله و از انجمله انچه در حق ازواج آمده است اقول آیه [illegible]
دلالت زیاده برین ندارد که مناکحت با ایشان حرام است نه این که اگر اینها [illegible] باشد اطاعت باید کرد

و احترام شان بعمل باید آورد و پس ترجمه حدیث فرمان برداری اطاعت [illegible] الحاق

اهل کتاب و گفتن شان هذا من عند الله نیست و چون التزام نموده که از غیر کتاب [illegible] اعلام

که از کلام کتاب امامیه این نقل نموده **قوله** از انجمله اینکه در هر دولت جماعه [illegible]

اقول [illegible] در عالم مثال کلام در صورت معقول میتواند شد که حضرت [illegible] مخاطب [illegible]

تلویحا عدول از مدلول آیه وقرن فی بیوتکن ولا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی نموده [illegible]

بر امام بر حق بمقتضای من لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة از ایمان [illegible] مستحق

ضعف عذاب و موجب مدلول آیه مثل امراة لوط وامراة نوح مخلد فی النار [illegible]

از انجمله باشند که در شان ایشان جناب حق سبحانه تعالی میفرماید انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت

و یطهرکم تطهیرا و هم میفرماید انما ولیکم الله و رسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون

الزکوة و هم راکعون و هم میفرماید اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و جناب سید المرسلین میفرماید

من کنت مولاه فعلی مولاه و انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی و انی

تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی و غیر ذلک من الایات والاحادیث [illegible]

خاک را با عالم پاک و کدام ظلم و جفا از ین نسبت قبیح تر خواهد بود و که آدمی نظر باید که چون ابلیس [illegible]

با ملائک محشور و قابیل برادر هابیل پسر صفی آدم صفی الله و امراة نوح و لوط هم بستر انبیا و ابولهب عم محمد

بودند پس ادب نموده از ایشان بیزاری بجوید و درجات ایشان را در درجات ملائکه مقربین و انبیای مرسلین

و اوصیای طیبین قرار دهد و نظر باین بیدادی اهل زمان و عدم [illegible]

شکایت میفرمایند که انزلنی الدهر ثم انزلنی حتی قیل علی و معویة [illegible]

و در مقابل این مثال نامربوط و غیر واقع کلام معقول و موجه مذکور میکرد [illegible]

عدالت و حسن سلوک اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده بسیار [illegible]

صفات برگزیده نظیر پادشاه مذکور باشد و آن پادشاه آن فرزند [illegible]

در کتاب [illegible] و اطاعت [illegible]

[illegible] باشد و پادشاه مذکور [illegible]

[illegible]

بمنزله آزار و اذیت رسانیدن بخود وسش فرموده باشد و چنین مشتری العقد فرزند موصوف را داده باشد و آن
قران السعدین قطبین فلک جاه و جلال بهم رسیده باشد که تاج ولیعهدی و نیابت آن بادشاه باشد و تا حین وفات
درباره تا مبرها برعایا وصیت نیکو و رعایت حرمت ظاهری و باطنی فرماید و حین که آن بادشاه ازین جهان فانی
انتقال نماید بعضی از نو آمده ها و ملازمان او نمک بحرامی نموده جسد مطهر آن بادشاه را در میان دوست و دشمن
بی غسل و کفن و دفن گذارند و فرصت را غنیمت دانسته بطریق تغلب و غصب بجای آن بادشاه نشینند و آن فرزند
گرامی را پس پشت کرده برای اطاعت خود بمحض عوام بکشند و از و بجبر بیعت گیرند و وظیفه مقرری که در حال
حیات آن بادشاه بپاره جگر خود عطا فرموده باشد بظلم و ستم انتزاع نمایند و اکتفا بران نکرده اراده بستن
دولتخانه آن بادشاه نمایند در حینی که آن فرزند ارجمند یعنی ولیعهد شوران بضعه و دو ریحانه اش که از فرط محبت
خود را کیف آنها ساخته باشد و پسر خود را فدای آنها کرده باشد و جبرئیل امین محمد جنبان آن دو ریحانه باشد
و غیر آن از فضایل بسیار که دوست و دشمن در شان ایشان از خالق ارض و سما و از آن بادشاه نقل نموده اند در آنجا
باشند بلکه اصح آنست که حرق هم بفعل آید پس شک نیست که درین صورت واجب و لازم و فرض متحتم است بر هر وضیع
و شریف که از خوان الوان نعمت آن بادشاه منیف بهره و نصیبی یافته باشد که از ان نو آمده های مکار و از آن نمک
بحرامان غدار تبرا نماید و بیزاری جوید تا فردا بفضل خدا در زمره انصار و حواریان آن بادشاه روز جزا محشور
شود و از شفاعت و انعام آن عالم پناه بخششی کامل حاصل نماید و ذلک هو الفوز العظیم و ثواب و جزا بدون تبرا
از اعدای خدا حاصل نمی شود **قال الناصب علیه ما علیه** مقدمه سوم مداوات که مومنین با باهم
بجهت دنیا واقع شود مخل ایمان نمیشود اما مذموم و قبیح است و چون مراعات رتبه باشد اقبح و اشنع است
و معنی مراعات رتبه آنست که هر دو از خواص امت باشند و یا هر دو از عوام و معنی عدم مراعات آنکه عامی
با خاصی در افتد و با وی آن کند که با هم جنس خود میکرد و خواص امت در صدر اول سه گروه بوده اند صحابه
و ازواج و اهلبیت و در قرون ما بعد نیز سه گروه اند علما و سادات و مشایخ طریقت یعنی اولیا پس درینجا
دو دعوی بهم رسیده یکی آن که مخل ایمان نیست دوم آن که مذموم و قبیح است برای اثبات این هر دو دعوی
یک روایت از کافی کلینی کافیست ملا محمد رفیع واعظ قصه آورده که حضرت ابی عبدالله روایت صفوان
جمال از کافی آورده و در آخر گفته که حضرت ابو عبدالله بعد از گفتگو یک شب گذشت خود بخانه عبدالله
بن حسن رفتند و صلح کردند ثم از کافی نقل نموده که لا یفترق رجلان علی الهجران الا استوجب احدهما

احدهما البرائة واللعنة وربما استحق ذلك كلاهما قال الراوی هو معتب جعلت فداك هذا الظالم فما بال المظلوم قال لانه لا يدعو اخاه الى الصلح ولا يتعامس له

پس معلوم شد که این قسم از رنجها در میان خواص امت بوقوع آمده و معاذ الله که مخل ایمان کسی از طرفین بوده باشد و نیز معلوم شد که این قسم آزردگی هم مذموم و قبیح است زود تدارکش باید کرد و دیگر شاهد وقوع آزردگی در خواص امت بحکم بشریت باوصف مساوات درجه و مرتبه قصه رنجیدن حضرت امیر با بوتراب گفتن در میان آنجناب و حضرت سیدة النساء متحقق گشته و این قصه را نیز ملا محمد رفیع آورده و باقتضای بشریت حوالة فرموده

انتهی کلامه **قوله** در مقدمه سیوم عداوتی که مومنین را با هم بجهت دنیا واقع شود الخ **اقول** مقصود او از این چنانچه ظاهر است این است که میان اصحاب ثلثه و احزاب ایشان و میان جناب امیر المومنین و دیگر اهلبیت رسالت که عداوت بود موجب زوال ایمان هیچ یک نتواند شد پس اصحاب ثلثه و احزاب ایشان نزد یک امامیه مستحق لعن نباشد فیرد علیه حینئذ ضروب من الکلام و صنوف من الملام اول آنکه استنتاج نتیجه مسطوره از مقدمه مذکوره موقوف است بر اینکه بنا بر اصول شیعه باثبات رسانی که اصحاب ثلثه از اول امر مومن بوده اند و این از جمله ممتنعات و محالاتست چه علمای ایشان بدلایل بسیار و اخبار بیشمار کفر و نفاق پیشوایان شما را در کتب خود باثبات رسانیده اند و هرگاه حقیقت حال چنین باشد پس کلام شما از محل اعتبار ساقط باشد و ما را بعد ازین دیگر احتیاج گفتگو و مؤنت دفع حرفهای باقی نمیماند لیکن چون بمقتضای الحق یعلو ولا یعلی بجهت مزید تفضیح مخالفین و اظهار فضل و اقتدار اهل مذهب حق گفته میشود که ما بحمد الله میتوانیم که از کتب اصول تو بوجوه کثیره باثبات رسانیم که ایمه تو از ایمان بهره نداشتند و در حقیقت در زمره منافقین پیش خدا و رسول او محسوب بودند و تفصیل این وجوه چون موجب تطویل کلام میشود و این خلاف آنست که ما التزام آن نموده ایم لهذا باقرب طرق بعض مقتضیات مقدمه مذکوره که مفاد آن تسلیم عداوت ایشان است با علی بن ابیطالب نفاق آن منافقان باثبات میرسانیم بحول الله و قوته پس میگوییم که ابن عبد البر در استیعاب گفته است که طایفه از صحابه روایت کرده اند که حضرت رسول خدا فرمود که یا علی دوست نمیدارد ترا مگر مومنی و دشمن نمیدارد ترا مگر منافقی و حضرت امیر المومنین خود فرمود که بخدا سوگند که عهد کرد پیغمبر امی با من که دوست نمیدارد ترا مگر مومن و دشمن نمیدارد ترا مگر منافق و دیگر حضرت رسول فرمود که هر که علی را دوست دارد بتحقیق مرا دوست داشته است و هر که علی را آزار کند بتحقیق مرا آزار کرده است و هر که مرا آزار

بتحقیق خدا را آزار کرده است و از جابر روایت کرده است که ما می شناختیم منافقان را در زمان حضرت رسول خدا
بکین و بغض علی ابن ابیطالب انتهی با نقل ابن عبد البر در صحیح ترمذی از ابی سعید روایت کرده است که گفت ما گروه
انصار منافقان را می شناختیم به بغض علی بن ابی طالب و ایضا در صحیح مسلم و ترمذی و نسائی روایت کرده است
که حضرت امیر المومنین فرمود که سوگند میخورم بخدائی که دانه را شگافت و گیاه را رویانید و خلایق را آفرید
که عهد کرد نبی امی بسوی من که دوست نمیدارد ترا مگر مومن و دشمن نمیدارد ترا مگر منافق و امثال این بسیار است
اگر خوف ملال مستمعان نبود و مطلب خفائی میداشت اضعاف آن بیان میشد لکن عیان را چه حاجت به بیان
نمیدانیم کدام بیچه صالحی مخالف را بدر و سر آورده که چنین بحر ذخار را بتلاطم و بحرکت آورده که بیکموی آن
چنین خانهای مخالفان دین و بنیان کاخهات شان خراب میشود گویا بگوش هوش این رسیده قصه
ای مگس حضرت سیمرغ نه جولانگه تست .. عرض خود میبری و زحمت ما میداری .. از همه محروم تر خفاش بود .. که عدوی
آفتاب فلک ش بود .. نی تواند در مصافش زخم خورد .. نی بنفرین بایدش هجو کرد .. دشمنی گیری بحد خویش گیر
تا بود ممکن که گردانی اسیر قطره با قلزم چه استیزه کند .. ابلهست وریش خود بر میکند .. بالجمله عداوت امیر المومنین
نه مثل عداوت سایر ناس است بلکه این عداوت از جمله امارات نفاق است که خبر از کفر و نفاق سابق میدهد
پس این مقدمه که تو در ان عداوت مومنین را ذکر نمودی برای تو غیر از نتیجه ندامت و پشیمانی ثمره نمی بخشد دوم
آنکه مسلمنا که از اهل امامیه تو مومن بودند لیکن چون بمقتضای قوله تعالی لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی و ما روی البخاری عن ابی ذر قال قال رسول الله من ناصب علیا الخلافة بعدی
فهو کافر وقد حارب الله و رسوله و ایضا عن ابی سعید قال سمعت النبی یقول ... ابی
من مات و بغضه مات یهودیا او نصرانیا ونحو ذلک من الاخبار المشهورة و دوستی اهلبیت
سلام الله علیهم از جمله ضروریات دین کافه اهل اسلام است پس هرگاه تسلیم نمودی که اینها عداوت با اهلبیت داشتند
پس شما باید از ایمان خارج شوند زیرا که باتفاق اهل اسلام منکر ضروری دین مثل نماز و روزه ماه رمضان
کافر است که بحسب ظاهر اقرار بشهادتین نماید سوم آنکه مسلمنا که عداوت اهلبیت علیهم السلام هرگاه بحد ... نبوی
باشد موجب کفر نمی شود لیکن عداوت ایشان که با جناب امیر المومنین متحقق بود تعلق بیکی از اصول دین
که امامت باشد داشت و معلوم است که جهل بامام نیست که آدمی کافر میشود و از اینجاست که عبد الله بن عمر
طرق علی الحجاج بابه لیلا لیبایع لعبد الملک کی لا یبیت تلک اللیلة بلا امام لانه روی

روی عن النبی انه قال من مات ولا امام له مات میتة جاهلیة و ایضا [illegible]

ان عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله یقول من خلع یدا من طاعة لقی الله یوم القیامة

ولا حجة له ومن مات ولیس فی عنقه بیعة مات میتة جاهلیة الروایة الثانیة [illegible]

مسلم والاولی مسطورة فی شرح نهج البلاغة لابن ابی الحدید المعتزلی [illegible]

کو دیده خفاش طبعان ایشان کور باشد اما انچه اعاده ذکر خواص امت نموده پس در مباحثه [illegible] امثال

چنین مزخرفات هرچند قباحت آن نزدیک بخردان مدرک نشود ولیکن پیش دانشمندان بسیار مستکره

و قبیح است [illegible] حقیقت امر این افسانه در رد مقدمه ثانیه منکشف گردید بالجمله [illegible]

نزدیک علمای فرقه [illegible] علم و فهم آراسته اند کسانی میتوانند بود که باعتبار صلاح و تقوی مرتبه

و کمال متصف باشند کو عبید حبشیه باشند و ناصبی و رذیل طبع کسی است که بسبب [illegible] و عدوان

از آیه و قرآن فی بیوتکن [illegible] مستحق [illegible] عذاب و نکال ابدی باقتضای یضاعف لها العذاب ضعفین

میشود باسباب احداث بدعت و امور مستنکره بمدلول انچه در صحاح مخالفین باسناد متعدده و عبارات مختلفه

مسطور است قال الذی لیردن علی الحوض رجال ممن صاحبنی حتی اذا رایتهم و رفعوا الی رؤوسهم

اختلجوا فلاقولن ای رب اصحابی اصحابی فلیقالن لی انک لا تدری ما احدثوا بعدک مرتد شده باشند

و رجعت قهقری کرده باشند کو حمیرا و اصحاب ثلثه باشند اما انچه [illegible] خود روایت متضمن ذکر یحیی جناب

ابی عبد الله [illegible] الحسن یاد کرده پس [illegible] احتجاج [illegible] که جناب صادق [illegible]

[illegible] و امثال آن [illegible] وجوه واجب پس بر تقدیر حجیت خبر واحد خطا از قبیل [illegible]

و شک نیست که [illegible] وفات بقول اکثر شیعه و جناب صادق [illegible]

[illegible] جناب ائمه معصومین بود ولیکن بحمد الله که تفصیل [illegible] و امثال آن

[illegible] بلکه نجات شیعه علاوه بر این در مقام جواب میتوان گفت که [illegible]

[illegible] بلکه از قبیل [illegible] در حال آنکه [illegible] بر مقدمه اولی [illegible]

[illegible] و ایضا [illegible] شاید [illegible] امر باشد در باب [illegible]

[illegible] واقع شود اما [illegible] نموده [illegible]

[illegible] حق معصوم بوده بر تقدیر صحت روایت و عدم [illegible]

مخالفین معنوا نمود که محض برای اظهار جلالت قدر امیر المومنین و مزید ثواب و قرب آنحضرت نزد حضرت
رسول خدا باشد چه حکایت متضمن آنست که جبرئیل مجدد این باجرا از پیش رب جلیل نازل گردید و در
حضرت فاطمه در حیات بعثت داخل گشت و رفع ملال و اضطراب جناب سید المرسلین [illegible]
نمود و [illegible] این وعید او مثل مخاصمه و ملک باشد پیش او [illegible] [illegible]
سبب اضطراب جبرئیل ملال رسول خدا باشد برای برکه [illegible] حق [illegible]
فاطمه را [illegible] سبب شده باشد و این و [illegible] پیش خدا و رسول مخاصم او باشد [illegible]
ایشان [illegible] واضح خواهد گشت دلالت میکند که در بعضی اوقات میان ابی بکر و عائشه [illegible]
[illegible] بطا [illegible] بسبب [illegible] معتقد عالم است [illegible]
معلوم نیست که جناب امیر و جناب فاطمه دست [illegible] تدبیر حال این ملال [illegible]
بر ملال ابو بکر با عائشه [illegible] قیاس باید نمود [illegible] و ظلم و تعدی [illegible]
تقسیم [illegible] رسول ثقلین [illegible] قال الناصب علیه [illegible] عداوت [illegible]
[illegible] کفر است پس هر گاه کافر را دشمن باید داشت زیرا که علت عداوت [illegible] کفر است
ایشان [illegible] اشتراک الحکم قوله تعالی لا تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الآخر یوادون
من حاد الله و رسوله و لو کانوا آباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشیرتهم [illegible]
یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الیهود و النصاری اولیاء بعضهم اولیاء بعض و من
یتولهم منکم فانه منهم ان الله لا یهدی القوم الظالمین و قوله تعالی لا یتخذ المومنون
الکافرین اولیاء من دون المومنین و من یفعل ذلک فلیس من الله فی شیء [illegible]
مستفاد شد که اگر مسلمان را با کافر اسباب محبت و دوستی مثل پدری و پسری و برادری [illegible]
[illegible] متحقق باشد این همه را بوصف کفر [illegible] اعتبار [illegible] عداوت بر کفر باید
[illegible] دینی [illegible] ایمان است پس جمیع اهل ایمان [illegible]
[illegible] علت وجوب محبت که ایمان است [illegible]
بوجود الحکم قوله تعالی و المومنون و المومنات بعضهم اولیاء بعض [illegible]
[illegible] محبه و محبوبه و حق تعالی محب جمیع مومنین است و محبت او تعالی [illegible]

هر مومن به معصیت دیگران نباید خود را ... [illegible] ... الله ولی الذین آمنوا ...

مطلق ... [illegible] ... که مومن جمع مومنین ... [illegible] ... باشد قوله

... آمنوا الی ... یخرجهم من الظلمات الی النور قوله تعالی ... الذین آمنوا و عملوا الصالحات ...

... الصالحات ... و قوله تعالی ذلک بان الله مولی الذین ... وان الکافرین لا مولی لهم ...

... [illegible] ... که ولایت مومنین ... گناه صغیره و کبیره زائل نشود و قوله تعالی

... وان طائفتان ... [illegible] ... الله ... بالاجماع ... و طایفه بنو سلمه و بنو حارثه ...

کما ... قبل از قتال ... عبد الله بن ... المنافقین ... کرده بودند و ان بالاجماع کبیره

... [illegible] ... بنفس خود حاضر بود ... یکی منطوق ...

... اسلام که با وجود تقصیر ... حق تعالی با وصف این ...

ولایت ... ست ... و آنها را مومنین فرمود ... و علی الله فلیتوکل المومنون ...

... محبت ایمان ضروریست و چون اعمال صالحه مثل جهاد و قتال ... و تقوی و اخلاق ...

... مومنین یافت شود ... بالتخصیص محبوب خدا باشد قوله تعالی ان الله یحب الذین یقاتلون

فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص و قوله تعالی یا ایها الذین ... من یرتد منکم عن دینه

فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه و قوله تعالی ان الله یحب ... و یحب المتطهرین ...

ان الله یحب المتقین و قوله تعالی ان الله یحب المحسنین انتهی کلامه ... [illegible] ... چهارم ...

... [illegible] ... الحق اقول ... [illegible] ...

... [illegible] ... دشنام ... [illegible] ...

... [illegible] ... اصحاب ثلثه ... [illegible] ...

اثنا عشریه کافی ... [illegible] ... گفته ... [illegible] ...

... [illegible] ... کلام ... اثبات ... [illegible] ...

... [illegible] ... امامیه ... [illegible] ... اثنا عشریه جمع ... [illegible] ...

... انکار ... ضروریات ... [illegible] ... اسلام ... انکار یکی از ضروریات

مذهب امامیه نماید مثل ... [illegible] ... مستغفر ... علی ...

فرموده است خلیفه ثانی گفت که من نمی‌نویسم مگر آنچه در توریت بود از صفات تو این را گفت و شروع در خواندن نمود و جناب خاتم الانبیاء در حالت غضب بود پس شخصی از انصار گفت که وای بر تو مگر نمی‌بینی که جناب آنحضرت نحو شدت بر تو غضبناک اند پس گفت که پناه میبرم بخدا از غضب او و غضب رسول صلی الله علیه و آله وسلم او نبود نوشتم من مگر آنچه در توریت بود از [illegible] پس آنحضرت فرمود که ای فلان اگر موسی زنده میبود و تو بر غیبت [illegible] او هر آینه کافر میشدی [illegible] پس من بر [illegible] مبعوث شده ام و تو هم بشنو که این روایت چون از کتب اهل سنه گذشت نزد اهل قسمتی [illegible] باشد [illegible] این است آنچه در مشکوة ایشان مسطور است [illegible] عن جابر ان عمر اتی [illegible] حین اتاه عمر فقال انا نسمع احادیث من یهود تعجبنا افتری ان نکتب بعضها فقال امتهوکون انتم کما تهوکت الیهود والنصاری یعنی شما با اضطراب و تحیر دارید و چون با لقد جئتکم بها بیضاء نقیه ولو کان موسی حیا ما وسعه الا اتباعی رواه احمد والبیهقی فی شعب الایمان [illegible] در آن کتاب مندرج است ان عمر ابن الخطاب الی رسول الله بنسخة من التوریت فقال یا رسول الله هذه نسخة من التوریت فسکت فجعل یقرأ و وجه رسول الله یتغیر فقال ابوبکر ثکلتک الثواکل اما تری ما بوجه رسول الله فنظر عمر الی وجه رسول الله فقال اعوذ بالله من غضب الله و غضب رسوله رضینا بالله ربا و بمحمد نبیا فقال رسول الله والذی نفس محمد بیده لو بدا لکم موسی فاتبعتموه بالجمله چنانچه این مردی خود موجب تخریب [illegible] شده [illegible] خلیفه ثانی و ثالث [illegible] تعالی بجزا این عمل زود او را با اصحاب ثلثه ملحق ساز و با اصحاب بالشمال [illegible] الذین اغوینا اغویناهم کما غوینا تبرأنا الیک ما کانوا ایانا یعبدون [illegible] کامل [illegible] فرموده تعالی لا یتخذ المومنون الکافرین اولیاء من دون المومنین [illegible] **قوله** [illegible] **اقول** [illegible] **قوله** [illegible] **اقول** [illegible]

باشند و غصب فدک بظلم و عدوان و غصب حق خلافت امیر مومنان و زدن عمار یاسر بنحویکه چند نماز از او فوت شده و آزار
فتوق بهم ساید و اخراج ابا ذر از مدینه طیبه و فرستادن آن مظلوم بربذه و زدن عبد الله بن مسعود را دو مرتبه یکمرتبه
بجهت نماز کردنش برابا ذر و مرتبه دیگر برای ندادن مصحف بمرتبه که دو استخوان پهلوی او را شکست و آن مظلوم بعد از آن
رحلت کرد و هتک حرمت جناب ایشان نسبت بجناب حضرات مذکورین در دامان اصحاب ثلثه باقی ماند بر تقدیر اول
محبت کذائی مثل وصول الی تمیز اسد اسکندر محکم تر و استوار تر خواهد بود و هر گاه حال محبت چنین باشد پس از کجا
دانستی که شیعیان علی بن ابی طالب اصحاب ثلثه را با وجود تبرا و لعن فرستادن بر آنها محبت ندارند و بر تقدیر ثانی
پس باید این موعظه تو بالای قبرهای اصحاب ثلثه گذاشته شود که با وجود این آیات صریحه که تو بانها بر وجوب محبت مومنین
استدلال نمودی چرا آنها این محبت را نسبت بامیر المومنین و یعسوب الدین و دیگر اهل بیت اطهار و اصحاب کبار مرعی نداشتند
قوله زیرا که علت وجوب محبت که ایمان است الخ **اقول** اگر مراد تو از این گفتگو اثبات وجوب محبت اصحاب ثلثه است
پس در آنوقت شیعیان علی بن ابی طالب را میرسد که بگویند آنچه قدر مسلم است وجود علت شایع است در بعضی از
مشایخ ثلثه اما وجود علت وجوب محبت که ایمان باشد پس آن ممنوع چنانچه در ما سبق واضح گشت **قوله** پس چون
حق تعالی مومنان را مطلقا دوست میدارد الخ **اقول** قطع نظر از آنچه از حیثیت قصور این تفریع و عبارت ناموجه
او بحث متوجه می شود چنانچه بر صاحبان بصیرت پوشیده نیست وارد میشود این که حق سبحانه تعالی مومنان را دوست میدارد
لیکن بمقتضای قوله تعالی ان الله لا یحب الخائنین خاین و غادر را دوست نمیدارد و خلیفه ثانی شما باتفاق خاین
بود زیرا که در جامع الاصول که کتاب معتمد سنیان است و جامع صحاح سته مسطور است که خلیفه ثانی بحضرت عباس
و جناب امیر المومنین خطاب نموده گفت که شما را گمان این است که من خاین و کاذب و غادر و ستمگرم و در بعضی روایات
وارد شده است که گفت شما خلیفه اول را هم خاین و غادر میدانستید و مرا هم و چنین مسلم در صحیح خود از مالک بن
اوس روایت کرده است که عمر بعلی و عباس گفت که ابو بکر گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت ما میراث نمیگذاریم
آنچه از ما میماند صدقه است پس شما او را دروغگو و گنهگار و خاین دانستید و خدا میداند که او راستگو و نیکوکار و تابع
حق بود پس ابو بکر مرد و من ولی رسول خدا و ابو بکرم پس مرا دروغگو و گنهکار و خائن دانستید و خدا میداند که من راستگو
و نیکوکار و تابع حقم و در صحیح بخاری نیز مثل این روایت کرده و ابن ابی الحدید هم این مضمون را بچند سند از کتاب سقیفه
روایت کرده است و معلوم است که جناب فاطمه علیها السلام بنا بر آیه تطهیر و غیره از آیات و احادیث بسیار باتفاق
صادق است پس آنها خاین باشند پس آنها دشمن خدا باشند و دشمن خدا **قوله** و این قدر محبت مختص بجهت ایمان

ضروری الجزاقول اری هرگاه با صحت ایمان اعمال صالحه جمع شود دوستی چنین کس [illegible]

باتفاق مخالف و موافق این همه کمالات در جناب امیر المؤمنین و اولاد معصومین او ثابت [illegible]

حضرات ع را دوست میدانند و دوستی ایشان را جزو ایمان میدانند و درین باب [illegible]

و عائشه و حفصه و احزاب ایشان واقع شده چنانچه از جنگ جمل [illegible]

تلبیس چون بنا بر مذهب شیعه بهره از ایمان نداشتند و معهذا اتصاف داشتند [illegible]

کفار با وجود حاضر بودن جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه از ملاحظه حال [illegible]

واقع میکردد و مثل ظلم و ستم نمودن بر اهل بیت اطهار و اصحاب کبار مثل حضرت ابا ذر و جناب عمار [illegible]

مسلمانان بناحق چنانچه از خطبه شقشقیه و غیره ظاهر میشود و علی هذا القیاس [illegible]

میشود از روی کتب مخالفین بحمد الله کتابی تصنیف میتوان کرد و دوستی اینها واجب نباشد [illegible]

لازم و هیچ جزو اخل [illegible] نباشند والله الهادی الی الصواب قال الناصب علیه ما علیه

مقدمه پنجم محبت و عداوت با مؤمن و کافر مراتب مختلف و درجات متفاوت دارد چنانچه هر عاقل را در محبت [illegible]

که با اقارب خود از پدر و پسر و برادر و عم و خال و مادر و خواهر دارد در حال تفاوت و اختلاف معلوم است [illegible]

و را [illegible] بقدر قوت عداوت و ضعف آن در قلت و کثرت آثار آن تفاوت [illegible]

وجدانی است همچنین محبت دینی که بجهت ایمان دارد نیز متفاوت و مختلف خواهد بود [illegible]

و عداوت آن بقدر اختلاف و تفاوت اشخاص مؤمنین در محبوبیت خدای تعالی [illegible]

زیاده تر بایده اشت و اعلی درجات محبت دینی آن است که بسید مؤمنین رسول رب العالمین [illegible]

بالاجماع بعد از ان بجماعه مؤمنین که اتصال و قرب عظیم بذات پاک او دارند و آنجماعه [illegible]

و قرابت او و اولاد و اقارب او که اجزاء و ابعاض او بیند و در حق ایشان فرموده است احبوا الله لما [illegible]

واحبونی بحب الله و احبوا اهل بیتی بحبی دوم ازواج مطهرات او که حکم اجزاء [illegible]

حق تعالی خود میفرماید که النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم [illegible]

که ازواج بسبب کمال خلطه و اتحاد حکم شخص [illegible] و لهذا در شرع [illegible]

اعتبار فرموده اند و در مقام امتنان [illegible] یک سلک کشیده قوله تعالی [illegible]

فجعله نسبا و صهرا [illegible]

ایثار نموده مال و بدن خود را در تلف و مشقت انداختند و خانمان خود را ترک دادند و اقارب خود را از برادران
و پسران و پدران و ازواج و مادران و خواهران برای خوشنودی حق میگذاشتند چنانچه حق تعالی قدردانی اعمال
ایشان فرموده در حق ایشان عنایت نموده للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم واموالهم
یبتغون فضلا من الله ورضوانا وینصرون الله ورسوله اولئک هم الصادقون والذین
تبوءو الدار والایمان من قبلهم یحبون من هاجر الیهم ولا یجدون فی صدورهم حاجة
مما اوتوا ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة و بدیهی است نزد تمام اهل عالم که این قسم صفات
و اخلاص و اتصال و قرب اعلی و ارفع است از نسبت مجرد و کما قال القائل القوم اخوان صدق بینهم
سبب من المودة لم یعدل به نسب یعنی در هر سه طایفه اسباب محبت اقوی و اوفر و اتم و اکثر اند به نسبت
عامه مؤمنین و کافه مسلمین به دو جهت اول کمال قرب و اتصال ایشان با جناب پیغمبر خدا که از جمله بنی آدم مخصوص
به زیاده محبوبیت است دوم حقوق این هر سه طائفه در ترویج شریعت و دین و علو درجه ایشان در جهاد و تقوی
و طهارت آری اگر ازین جماعت برخی باشند خالی از ایمان یا مرتکب چیزی شوند که حبط اعمال سابقه ایشان کند
و بموجب نص قرآنی واجب العداوت شوند و قرب و اتصال ایشان با پیغمبر برابر لغو و ساقط گردد البته گروه
ازین حکم مستثنی باشند مثل ابولهب و امثال او و بیان در تحقیق ایمان و عدم ایمان ایشان و حبط اعمال و طاعات
ایشان باید شنید و از تجرید الاعتقاد خواجه نصیر الدین طوسی مبحث ایمان و کفر و مسئله حبط اعمال باید شنید خواجه نصیر
طوسی میگوید که الایمان التصدیق بالقلب یعنی [illegible] اعتقاد واللسان یعنی [illegible] اقرار بکل ما جاء به
النبی من دینه ضرورة ولا یکفی الاول یعنی تصدیق بدون اقرار بقوله تعالی واستیقنتها انفسهم ولا
الثانی یعنی اقرار بدون تصدیق نیز کافی نیست لقوله قل لم تؤمنوا نیز میگوید والکفر عدم الایمان
اشاره باینست که درمیان ایمان و کفر [illegible] اما مع الضد او بدونه و نیز میگوید
والفسق الخروج عن طاعة الله مع الایمان یعنی فسق که ارتکاب معصیت است منافات با
ایمان ندارد مؤمن فاسق میتوان بود و نیز میگوید والنفاق اظهار الایمان مع اخفاء الکفر والفاسق مؤمن
لحقا یعنی [illegible] دنیا و آخرت [illegible] مغفرت و صدقات و تحریم لعن و تبرا و وجوب محبت
او [illegible] ایمان [illegible] شفاعت پیغمبر و امام و امکان عفو الهی
[illegible] در خوف [illegible] فی النار و عذاب [illegible]

... و خیانت ... که ... الا انگشت ... بمدینه و سوسه قتل علی ابن ابی طالب احمقانه ...
... بانت ... کتب مناقب ابن مردویه الحافظ ... ابن عباس ...
النبی صلی ... فمررنا بحدیقة فقال علی رض ما احسن هذه یا رسول الله صلی الله علیه و آله فقال
حدیقتک فی الجنة احسن منها ثم مررنا بحدیقة فقال علی رض ما احسن هذه یا رسول الله قال
حتی مررنا بسبع حدائق فقال رسول الله صلعم حدائقک فی الجنة احسن منها ثم ضرب علی راسه
و لحیته و بکی حتی بکینا علی بکاءه و قال علی رض ما یبکیک یا رسول الله صلی الله علیه و آله
قال ضغائن فی صدور قوم لا یبدونها لک حتی یفقدونی انتهی و این روایت در دیگر
کتب معتبره اهلسنت و جماعت نیز مذکور است بلکه صاحب استهید را این ناصبی
هم در ازالة الخفا آورده و معتمد دانسته حاصل آنکه نظر بامثال این در این عجالة قمقام ... حیا
عقل و فهم ظاهر می شود که ذکر حدیث احبوا اهل بیتی لحبی در این مقام از ناصبی بصد هزار کدورت و نفاق ...
میان آمده مشابهت تمام باقرار اصحاب ثلثه بکلمه محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دارد **قوله** ... از ...
مطهرات او که حکم اجزاء و ابعاض دارند الخ **اقول** امثال چنین افسانه بیهوده و ترهات و طامات ... باب
حق سبحانه را از خود ... کردن غیر از ثمره ندامت و پشیمانی در این جا حاصلی ندارد ... نهی
چنانچه درست از مناقب ... اکثر اهل بیت ... کشیده همچنین ... ثابت ... چنانچه
حق سبحانه تعالی در کلام مجید در سوره تحریم برآیت چنین ... تنقیص ...
میفرماید ضرب الله مثلا للذین کفروا امراة نوح و امراة لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا
صالحین فخانتاهما فلم یغنیا عنهما من الله شیئا و قیل ادخلا النار مع الداخلین ...
... النبی الی بعض ازواجه حدیثا فلما نبأت به و اظهره الله علیه
عرف بعضه و اعرض عن بعض فلما نبأها به قالت من انبأک هذا قال نبأنی العلیم الخبیر ان تتوبا
الی الله فقد صغت قلوبکما و ان تظاهرا علیه فان الله هو مولاه و جبریل و صالح المؤمنین
و الملائکة بعد ذلک ظهیر ... الاتفاق موافق و مخالف مخاطب بقوله تعالی فقد صغت قلوبکما ...
... بسبب خیانت و افشای ... آنحضرت ... بسبب ... و کذب ...
... گردید و بعد ... حق تعالی ... ضرب مثل فرموده خیانت زن نوح و ... لوط ...

ذکر نمود و فرمود و قیل ادخلا النار مع الداخلین گمان ندارم که بهیچ باب از اولیای صاحب انصاف پوشیده
باشد که مقصود از حق تعالی ازین بیان بیان حال عائشه و حفصه و ازاله سفینه و نفاق آن با از دلها عوام عباد بوده باشد والله اعلم
بحقیقة الحال الجمله کسانیکه اقوال مفسرین عامه و خاصه در شان نزول این آیه دیده اند میدانند که عائشه و حفصه
اصلا و مطلقا از نافرمانی خدا و رسول و در جمیع امور و فتنه ها برپا کردن و الحال ان الفتنة اشد من القتل
ریب ننمودند بنابرآنست که با وجه رسول الله بودن آنها غیر از مزید عذاب و ضعف نکال ثمره نداشته باشد الحاصل
چگونه در وصف ام المومنین عائشه که بشعار ام الصبیان برآمده چندین هزار اطفال بیگناه خود را در جنگ جمل
بمعرض هلاکت آوردند و جناب حضرت ایشان اول اناث اند که بالای زین سوار شدند و این بدعت حسنه در میان
آنها شیوع یافت نهی وجه مخدره که از مدلول صریح قوله تعالی و قرن فی بیوتکن عدول نموده بجنگ امیر المومنین
که باتفاق اهل اسلام در حق آنحضرت جناب سید المرسلین فرمودند یا علی حربک حربی بیرون آمدند و پاس حرمت
خدا و رسول لحاظ ننمودند در محفل عظیم و جم غفیر که زیاده از شانزده هزار آدم تقریبا بوده باشد باظهار دعوی سفیر و غ
طلب خون عثمان بلکه خود اکثر اوقات بزبان خود درباره میفرمودند اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا ابن قتیبه روایت
میکند که چون خبر بیعت نمودن خلق کثیر بجناب امیر علیه السلام بعائشه رسید و عائشه در مدینه نبود و بنهایت
مرتبه در طیش آمده فرمود والله عثمان بظلم مقتول شده البته من طلب خون او خواهم کرد پس عبید در آن وقت گفت
که ای عائشه تو اول کسی بودی که مردمان را بر قتل او حریص میکردی و میفرمودی اقتلوا نعثلا فقد فجر و انشا نمود شعر
فمنک البداء و منک الغیر و منک الریاح و منک المطر وانت امرت بقتل الامام و قلت
لنا انه قد فجر فهبنا اطعناک فی قتله وقاتله عندنا من امر و چون کسی جناب عائشه را در آن وقت
تکلیف دخول مدینه نمود بسبب شدت عداوت که با جناب امیر المومنین ع داشت گفت مرا خوش نمی آید داخل شدن
مدینه در حالی که علی علیه السلام را در آن تسلطی بوده باشد بالجمله چون با آن کوکبه و حشمت بالای آب حوأب رسیدند
و کلاب آن موضع فریاد برآوردند در آن وقت با وجود اینکه حدیث نبوی کانی باحداکن فتنبحها کلاب
الحوأب فایاک ان تکونی یا حمیراء یاد ایشان آمده از مخالفت خدا و رسول نمودند با نکاد و خائب و خاسر
دنیا و آخرت گردیدند و از جمله تشنیعات که جناب حضرت ام سلمه برین فعل ناهنجار او کرده این بود که فرمود
لو اتیت الذی اتیت ثم قیل لی ادخلی الجنة لاستحییت من رسول الله این بست مجملی از احوال
بعضی از ازواج که ای ناصبی حکم بوجوب محبت آنها کردی و مثل نامه اعمال خود بیاره از قرطاس را بذکران سیاه

ان سعید بن المسیب حدث ان جده حزن قدم علی النبی صلی الله علیه وسلم فقال ما اسمک قال اسمی حزن فقال بل انت سهل قال ما انا بمغیر اسم سمانیه ابی پس هرگاه حال بعضی صحابه این باشد که در امر سهل مخالفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم کنند حال آنها با دیگر امور چه باشد و هم دلالت میکند بر بدی بعضی اصحاب فی الجمله قوله تعالی اذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی یراءون الناس ولا یذکرون الله الا قلیلا و قوله تعالی ولا ینفقون الا وهم کارهون و قوله تعالی واذا ما انزلت سورة نظر بعضهم الی بعض هل یریکم من احد ثم انصرفوا صرف الله قلوبهم بانهم قوم لا یفقهون وقال الله تعالی یحلفون لکم لترضوا عنهم فان الله لا یرضی عن القوم الفاسقین و قوله تعالی و من اهل المدینة مردوا علی النفاق الآیه و امثال این آیات و اخبار بسیار که مطاعن اصحاب فی الجمله باشد موجود ست و استیعاب این و امثال چنین و چنین باشند اما مطاعن اصحاب ثلثه که مقصود اهم ناصبین از ترغیب دوستی اصحاب دوستی آنها ست پس آن هم جلد کتب مستقل میخواهد تا اقل از آن نوشته شود ولیکن بمقتضای ما لا یدرک کله لا یترک کله بطریق انموذج مجملی از آن بقید قلم می آید و بالله التوفیق از الجمله اینکه جناب سید المرسلین ابوبکر و غیره را همراه جیش اسامه کرده فرستاده مکرر درین باب تاکید میفرمود و میفرمود جهزوا جیش اسامة لعن الله من تخلف عنها چنانچه شهرستانی در کتاب ملل و نحل این معنی را ذکر ساخته و معلوم ست که ایشان تخلف نمودند مستحق لعن او شدند و دوستی کسیکه مستحق لعن جناب خدا و رسول خدا باشد چگونه واجب باشد دوم اینکه خلیفه ثانی بکرات میگفت کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله شرها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه پس کسیکه کاری کرده باشد که سبب القتل گردد باز بران تا دم مرگ اصرار نماید قابل دوستی نباشد سوم آنکه ابوبکر گفت اقیلونی اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم چنانچه در کتاب الاموال ابو عبید قاسم بن سلام همین معنی مسطور ست و جناب امیر علیه السلام در خطبه شقشقیه اشعار باین معنی فرموده اند و ظاهر حاصل مضمون بعضی از این نسبت که خلیفه اول از رضا و سبب اقالة خلافت میکردند و چون وقت مرگ در رسید بخلیفه ثانی منصب خلافت را داد و این معنی محل تعجب ست که چیزی را که خود لیاقت نداشتند و بغصب منصب نبوت بر خود چه وجه ساختند و ازینکه پیدا ست که کسی را که مستحق این در سید ساختند و میفرمودند و علی فیکم با مفوض بغیر نمودند چهارم قول او که در وقت مرض میگفت لیتنی کنت ترکت بیت فاطمة ولم اکشفها و لیتنی فی ظلة بنی ساعدة کنت ضربت یدی علی ید احد الرجلین فکان هو الامیر وکنت الوزیر پس

[illegible] دیده و دانسته حق فاطمه و حق علی ابن ابیطالب را غصب کرده باشند و مراتب یاسه عالیه
[illegible] گذاشته باشد و تحریم آنکه منع نمودند فاطمه را از حق او و میراث پدر بزرگوار آن معصوم بوده
[illegible] یا ابن ابی قحافة اترث اباك ولا ارث ابی دیده دانسته بر آنحضرت ظلم نمود و آنحضرت را آزرده
[illegible] حق تعالی و رسول او را بخشم آورد و بالجمله مطاعن اصحاب ثلثه و اخراب اتباع ایشان در کتب شیعه
[illegible] در دفع این مطاعن تکلفات بارده نموده اند و بیان تکلفات و اظهار قبائح آن در کتاب کشف
[illegible] و اهذا از مطاعن خلیفه ثانی و ثالث هم اعراض نموده بر فهم و فطن گذاشته شد فمن اراد
الاطلاع علیه فلیرجع الی المطولات **قوله** چنانچه حق تعالی قدر دانی اعمال ایشان فرموده در حق
ایشان فرموده للفقراء **قول** تمام این آیه مع ما تقدم چنین است ما افاء الله علی رسوله من القری فلله
وللرسول ولذی القربی الیتامی والمساکین وابن السبیل کیلا یکون دولة بین الاغنیاء منکم وما آتیکم
الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا واتقوا الله ان الله شدید العقاب للفقراء المهاجرین الذین
اخرجوا من دیارهم واموالهم یبتغون فضلا من الله ورضوانا وینصرون الله ورسوله
اولئك هم الصادقون و زمخشری در کشاف و رازی در تفسیر کبیر گفته که قوله تعالی للفقراء بدلست از قوله
لذی القربی و معلوم ست که مراد از ذی القربی درین آیه بنی هاشم و بنی عبد المطلب اند چنانچه رازی گفته
واعلم انهم اجمعوا علی ان المراد من قوله لذی القربی بنو هاشم وبنو عبد المطلب پس استدلال
ازین آیه بر فضیلت هجرت ابی بکر و عمر و اقران ایشان غایت حماقتست و بر فرض تسلیم فضیلت هجرت امثال
آن از اعمال مشروطست بر ایمان باجماع و اتفاق اهل اسلام و درستی نیت چنانچه بخاری در صحیح خود
از لیث روایت نموده است که گفت شنیدم عمر خطاب را که بر منبر میگفت که شنیدم رسول خدا را که میفرمود
انما الاعمال بالنیات وانما لکل امرء ما نوی فمن کانت هجرته الی الله فهجرته الی الله ورسوله
ومن کانت هجرته الی دنیا یصیبها او الی امرأة ینکحها فهجرته الی ما هاجر الیه و این هردو فیما نحن
فیه در معرض عدم تسلیم و موقوف بر اثبات ست اما آیه ثانیه که بر اثبات فضیلت انصار ذکر نموده پس
اگر مراد او ازین اثبات فضیلت جمیع انصار است فهو ممنوع زیرا که مخفی نیست بر وضوح انجامید که بعضی از
اهل مدینه بمقتضای آیات و اخبار مورد سهام ملام از قبل ملك علام و رسول انام بوده اند و اگر مراد او
اثبات فضیلت بعضی از انصار است پس از کجا که آنها که بطوع و رغبت بخلافت ابی بکر راضی شده بیعت کردند

مخالفت نمودند باقرار و اعتراف محققین ایشان ثابت شد اکنون بحث از اعمال و اخلاق ظاهر ایشان که دلیل
برحسن باطن ہست باید نمود و بلاغ ہا اللہ در بیان آیہ یا ایہا الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان
لم تفعل فما بلغت رسالتہ آوردہ است کہ مجرد اقرار بشہادتین و تصدیق اجمالی بما جاء بہ النبی مرتبہ
اسلام ہست و بعد از رحلت حضرت رسالت پناہ کل امت اجابت این مرتبہ اسلام را داشتند و بحفظ وصیت
ایزدی کہ وعدہ شدہ بود ازین مرتبہ بدر نرفتند و این مقدار ازین عقیدہ اسلام کافی بود از برای انقیاد
اوامر حضرت رسالت پناہی کہ در باب اخراج مشرکین از جزیرہ عرب و در باب قتال با اہل ارتداد و یا مانعین
زکات و با مدعیان کاذب نبوت و در باب جہاد با کفار فارس و روم و غیر آن واقع شدہ بود و جمعی کہ متصدی
خلافت و ریاست شدند درین امور کہ کوشش بحدی نمودند تا در نظر خلایق از استحقاق امر خلافت دور نیفتند
و بسیاری ازین مردم در مالیات و در اجتناب از محرمات ظاہرہ بلکہ در ترک بعض لذایذ مباحہ ببرکت دریافت
صحبت شریف نبوی و بقای آن برکات در نفوس ایشان از جہت قرب زمان از اہل ورع و زہد و تقوی بودند
و مساہلہ و مداہنہ کہ واقع شد در امر خلافت در حق اہلبیت بود و بس انتہی کلامہ و ازین کلام صریح معلوم شد
کہ ایشان را زیادہ بر اصل ایمان ورع و زہد و تقوی کہ بدریافت صحبت شریف نبوی صلعم و بقای آن برکات در نفوس
ایشان حاصل بود و نیز معلوم شد کہ صحبت ایشان با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم باخلاص قلبی بود نہ از راہ نفاق
و ظاہرداری الا قبول فیض و برکت از ان صحبت چہ قسم حاصل میکردند و عاقل را درینجا غور در کار ہست کہ
ہرگاہ ایمان و ورع تقوی و زہد باعتراف و اقرار ایشان در حق الجماعہ ثابت شد یقینا پس ادعای آنکہ در امر
خلافت و در حق اہل بیت از ایشان معصیت بظہور آمدہ ادعای خلاف ما ثبت بالیقین ہست پس معلوم شد
کہ اگر ہم از ایشان بنا بر تمسک بدلیلی یا فہم این امر از نصی واقع شدہ باشد نہ بنا بر قصد معصیت زیرا کہ اگر
صحبت پیغمبر در ایشان تاثیر کردہ باشد درین امر عظیم چہ قسم حرکت بی برکت از ایشان دیدہ و دانستہ بنا بر طمع دنیا
و حب جاہ و مال صدور یابد و الا زہد و تقوی و اجتناب از محرمات در ایشان اصلا موجود نبود و آنچہ
گفتہ است کہ این ہمہ برای آن بود کہ از نظر خلایق دور نیفتند رجم بالغیب و ادعای علوم قلوب است ما مردم
مکلف بظاہر حالیم ہر کرا بحسب ظاہر نیک بینیم نیک گوئیم و معہذا باعتراف و علت حسن احوال آنہا برکت صحبت شریف
نبوی بود پس البتہ در بواطن ایشان نیز آن صحبت کیمیا اثر موثر شدہ باشد بالجملہ باعتراف علمای شیعہ امامیہ
جماعہ از اصحاب با ورع و زہد و تقوی و اجتناب از کل محرمات بلکہ از بعض مباحات نیز کردند و کوشش در

در ترویج اسلام و اخراج مشرکین از جزیرهٔ عرب و مقاتله با کفار فارس و روم و غیر ذلک از خصایص و فضایل
ثابت شد والحمد لله الکنون از بحث معلوم [illegible] مرتبه ایشان عند الله و قبول اعمال صالحه ایشان در
بارگاه خداوندی کرده می آید بالیقین معلوم [illegible] که هیچ مرتبه اعلی و فضل از خوشنودی خداوند تعالی
نمی تواند بود و بهیچ راه او تعالی [illegible] که باشد مقبول کافه اهل ایمانست قوله تعالی
والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم و
رضوا عنه واعد لهم جنات تجری تحتها الانهار خالدین فیها ابدا ذلک الفوز العظیم
ملا عبد الله صاحب اظهار الحق گفته استدلال اهل سنت و جماعت بر فضل خلفا ازین آیه خالی از قصوری
نیست و [illegible] سخنان مشهور [illegible] روش اهل سنت تمامی ندارد و بغیر سخنان مشهور جوابی بتوان گفتن
و صورت سخن مخالف اینکه در تفسیر نیشاپوری گفته قال اهل السنة لا شک ان ابا بکر سبق الی الهجرة فهو من
السابقین و قد اخبر الله تعالی بانه رضی [illegible] ان رضی معلل بالسبق الی الهجرة [illegible] و
بدو امه فدل ذلک علی صحة امامته و علم جواز الطعن فیه و بعد از نقل این کلام گفته که جواب گفتن
این سخن بارتکاب انکه در سبق هجرت و نصرت ایمان شرط است و آن شخص معاذ الله هیچ وقت ایمان نداشته
حتی قبل از ظهور ناخوشی با امیر المومنین از انصاف دور است و گفتن اینکه مراد از سابقین بهجرت و نصرت
آنها اند که تصدیق امامت بلافصل برای امیر المومنین کرده باشند و بوصیت حضرت پیغمبر در امر خلافت عمل
کرده باشند تکلفی است دور از کار چرا که در لفظ آیه چیزی که مشعر باین قید باشد نیست انتهی کلامه بلفظه و ازین
کلام [illegible] بتوان فهمید که هرگاه انکار امامت [illegible] مخصص عموم آیه نتوانست شد تقصیرات دیگر مثل
منع فدک و غیره که بوقوع آمده بطریق [illegible] شد چرا که در لفظ آیه چیزی که مشعر باین قید هم باشد موجود نیست
بس ازان ملا عبد الله گفته [illegible] که جواب باین روش گفته شود که این دلالت نمیکند مگر بر اینکه
خوشنودی [illegible] تعالی از سابقان مهاجرین [illegible] ایشان که صفت بهجرت و نصرت پیغمبر بوده باشد
[illegible] و هرگاه فعلی از افعال [illegible] که جزای آن خلود در جنت خواهد بود و فاما دخول جنت
[illegible] است برضای الهی و [illegible] است و مشروط بحسن خاتمه و بقای ایمان تا آخر عمر
و عدم صدور اعمال سیئه [illegible] کلامه [illegible] دانشمندان این [illegible] که اصلا بجواب کلام
احاطه نمیکند و اصول و عقاید [illegible] دلالت بر فضیلت [illegible] که تقریر کرده [illegible]

اصول است نمیشود زیرا که حلول آیه تعلق رضا بذوات مهاجرین و انصار است لیکن چون بذوات ایشان صفت

عنوانی سبقت در هجرت و نصرت یاد فرموده اند لازم آمد که این وصف علت تعلق رضا باشد نه آنکه

متعلق رضا همین صفت بوده فرق درمیان متعلق بودن رضا و علت بودن تعلق رضا بدیهی است که بر صبیان

هم پوشیده نماند و اگر این قسم تصرف غیر مربوط در کلام الله جاری شود در هیچ مدعا صورت استدلال حاصل

نگردد مثلا ایه دالات دلالت میکند مگر اینکه ولایت شما با این وصف متعلق است یعنی اقامت صلوة

و ایتاء زکوة در حالت رکوع و بقای این وصف مشروط است بحسن خاتمه و کذا و کذا علی هذا القیاس دوم

آنکه چون بالیقین جزای این عمل خلود در جنت باشد پس مانع از وصول این جزا با ایشان یا کفر و ارتداد است

یا وسوسه و اعمال سیئه محبطه علی الشق الاول این قاعده برهم میشود که مخالفوه فسقة و نیز خود مولوی عبد الله

مشهدی سوال و جواب قوم الصمد را اعتراف نموده اند که انکار امامت حضرت امیر نه تاویل باطل

یا با انکار نص موجب کفر است و قاضی نور الله شوشتری در مجالس المومنین قایل شده است بعدم ارتداد

شیخین چنانچه سابق گذشت و علی الشق الثانی خلاف عقاید خود ارتکاب میکند قال نصیر الدین الطوسی

فی تجرید العقاید والاحباط باطل لاستلزامه الظلم و لقوله تعالی فمن یعمل مثقال ذرة خیرا

یره و ظرفه این است که ملا عبد الله را این عقیده خود مطلقا فراموش شده و انقدر در سخن پروری خود

منهمک گشته که در اعمال محبطه خلفا شروع نموده و چهار عمل بر شمرده اول آنکه ایشان در غزوه احد

و [illegible] از [illegible] دوم آنکه غصب خلافت مرتضی نمودند سوم آنکه غصب فدک نمودند چهارم آنکه حضرت

[illegible] منقول الصدر [illegible] نموده است بآنکه انکار امامت مرتضی

[illegible] و منافات برضوان ندارد [illegible] و منافات برضوان نداشت محبط او چگونه

[illegible] شیعه [illegible] لئن اشرکت لیحبطن عملک و فرا

[illegible] چگونه محبط این عمل تواند بود که

[illegible] آن [illegible] یافت اگر آن عمل حبط شده بود رضا

بعلاقه [illegible] و بالاجماع سوره توبه من آخرها [illegible] در سال سوم از هجرت

[illegible] مرتضی کفر نیست باعتراف علمای شیعه چنانچه گذشت پس احباط چگونه از وی متصور

[illegible] شده زیرا که ابوبکر فدک را از حضرت فاطمه رضی الله عنها بدست خود در ملک خود

در ملک خود نیاورده بلکه منع میراث یا منع هبه ناتمام نموده و این غصب گفتن کمال بیخبریست و معهذا این
منع هم بموجب تمسک بحدیث مشهور بود و سفیه نشد چه جای آنکه کفر باشد و حبط اعمال تمام عمر نماید و منع
احضار دوات و قلم از شیخین هرگز بظهور نیامده مخاطب یا ائتونی بقرطاس فقط این هر دو نبودند جمیع بنی هاشم
و اهل بیت درین شریک اند و معهذا اگر مشوره درین باب داده باشند بخطا در مشوره حبط اعمال صحابه
چگونه شود بالجمله درین مقام حیرت اهل سنت و پا زدن ملا عبد الله را باید دید که چه قسم چپ و راست میزند و
او بجای نمیرسد و از همین جنس و آیات دیگر مثل اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام
کمن آمن بالله و الیوم الآخر و جاهد فی سبیل الله لا یستوون عند الله و الله لا یهدی
القوم الظالمین الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم
درجة عند الله و اولئك هم الفائزون يبشرهم ربهم برحمة منه و رضوان و جنات لهم
فيها نعيم مقيم خالدين فيها ابدا ان الله عنده اجر عظيم و آيه ان الذين آمنوا و هاجروا
و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبيل الله و الذين آووا و نصروا اولئك بعضهم اولياء
بعض الی آخر سوره ملا عبد الله و دیگر علمای شیعه دست و پا زده و سعی و تلاش نموده آخر تن بعجز
داده قایل بمراتب علیای این اشخاص شده اند این هست حال مخالفان حضرت امیر و اهل بیت بزعم شیعه
از مهاجرین و انصار که خلفای ثلثه هم از انجمله اند اما حال محاربین ایشان که حضرت ام المومنین و طلحه و
زبیر اند از مهاجرین اولین پس شیعه را درین و بسیار است تفصیلش آنکه اوائل ایشان فرق نمیکردند در مخالف
و محارب همه را تکفیر مینمودند و سب و تبرا جایز می شمردند و چون متاخرین ایشان متنبه شدند بر آنکه در صورتیکه
امامت را در حکم نبوت گیریم و منکر او را کافر و مرتد شماریم بوجوه بسیار خلل در اصول مذهب راه مییابد
از انجمله آنکه حضرات ائمه بلا تکلف و بلا ضرورت ملجئه نکاح داده و نکاح آنها میکردند مثلا حضرت سکینه را
بمصعب بن الزبیر و دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر را حضرت امام محمد باقر نکاح کردند و علی هذا القیاس ایشان
و بجمیع حضرات ائمه رایج و جاری بود و هرگز معامله ایشان با منکران امامت خود مثل معامله ایشان با منکران
نبوت نبود و امامت هر امام مثل امامت حضرت امیر است و از انجمله آن که جماعه از اخوان و اقارب ایشان
منکر امامت ائمه بوده اند مثل محمد بن حنفیه که منکر امامت حضرت امام زین العابدین بود و با وصف منازعه
و محاکمه به سنگ حجر اسود و شهادت او برای امام زین العابدین دست بردار نشد از دعوی امامت برای خود

وصیت امامت با ولاد خود کرده رفت و نذر و نیاز و خمس وغیره که از طرف مختار بایشان میرسید هرگز امام زین العابدین با شرایشان نیکرد و مثل زید شهید که با شبهه مدعی خود بود و منکر امامت امام محمد باقر و درین باب باهشام بن الحکم مناظره هم کرد و از دعوی دست بردار نشد تا آنکه شهادت یافت و باز اولاد او یحیی و متوکل با اولاد امام جعفر صادق درین باب پرخاش داشته اند و باز اولاد امام جعفر نیز درمیان خود با مثل عبدالله افطح و اسحاق بن جعفر مدعی امامت خود بوده اند و اگر اولاد امام حسن را نیز بشماریم که جمعی کثیر مثل نفس زکیه وغیره مدعی امامت خود گذشته اند و منکر امامت دیگر اینها بوده اند بلکه جنگ و قتال خیلی مشتعل میشود بلکه اتباع اینها جنگ و قتال هم باهم نموده اند ثانیاً ثقفی عبدالله پسر صلبی حضرت امیر المؤمنین را کشته است چنانچه در کتب انساب و تواریخ موجود است پس اگر انکار امامت امام مثل انکار نبوت نبی کفر باشد اینهمه اشخاص کافر شوند و حضرات ائمه در حق زید شهید و محمد بن حنفیه و امثالهم شهادت بخوبی و فلاح داده اند همه کذب و دروغ باشد و اگر گوئیم که اولاد علی هرچند منکر امامت امام وقت باشند کافر نمی شوند و دیگران به انکار امامت امام وقت کافر میشوند لازم آید تفاوت و اختلاف در موجبات کفر حالانکه بالاجماع در موجبات کفر تفاوتی نیست امامزاده باشد یا علوی هرگاه کلمه کفر بر زبان براند کافر شد ناچار شدند و گفتند که منکر امامت کافر نیست فرق در مخالف و محارب بر آوردند پس منکر مخالف است و مخالف فاسق و محارب کافر است اما درینجا قباحت دیگر لازم آمد زیرا که چون انکار امامت کفر نباشد و محاربه لازمه انکار است در وقتی که امام قصد خود خواهد با کفر لازم غیر کفر شد و این معنی محالست بلکه هرچه حکم لازم است حکم ملزوم هست پس انکار نیز کفر باشد و نیز بدیهی است که محاربه خود مرتبه ایست از مراتب انکار که در وقت اراده قصر امام انکار به این جهت رو میدهد بود اکثر شیعه جواب این سخن باین روش داده اند که هرچند قاعده همین را اقتضا میکند که چون انکار چیزی کفر نباشد محاربه با صاحب آن چیز نیز نباید که کفر باشد زیرا که در نوعی است از انکار اما این قاعده را بخلاف عقل در حق محاربان حضرت امیر گذاشته ایم بسبب نص حدیث متفق علیه که حربک حربی و سلمک سلمی و درین جواب نیز بچند وجه خدشه هست ... کلام تشبیه است بحذف حرف تشبیه یعنی حربک کانه حربی زیرا که معنی حقیقی ... ت که حرب حضرت امیر حرب حضرت رسول صلعم بود حقیقة بل حکما چنین

وچون مجاز بحذف حرف تشبیه شایع بود و هیچ قبح نبود در این حدیث معلوم شد که لازم نیست چه مساوات مشبه و مشبه به
در جمیع احکام هرگز در تشبیه لازم نیست و این لفظ را جناب رسول در حق بسیاری از صحابه در حق قبایل
متعدده از اسلم و غفار و جهینه و مزینه نیز فرموده اند و بالاتفاق محاربه آنها کفر نیست دوم آنکه معنی کلام آن حضرت
که حرب تو بالتخصیص حرب من است بلکه این حرب جماعه کثیر مثل قتله عثمان که در الجمله حضرت امیر هم باشد حرب رسول است و
اضمار بسیار متعارف رایج است مثلا شخصی دوست خود را میگوید که هر که ترا بدخواه باشد بدخواه من است والا آن
دوست او در زمره مردم آشنا باشد که آن مردم بجهت امر خاص مشترک کسی را بدخواه البته در عموم کلام آن شخص
داخل نمیشود والعیاذ بالله و در حق این صحابه کبار و ام المومنین بالتخصیص قصد محاربت حضرت امیر نداشتند بلکه
از قتله عثمان استیفاء قصاص مقصود داشتند چون حضرت امیر هم شریک آن لشکر بود با ایشان نیز محاربه
واقع شد سوم آنکه حرب کنایه است از عداوت و پر ظاهر است که این اشخاص عداوت بحضرت امیر
نداشتند و حرب ایشان بنا بر عداوت نبود محض برای دفع فساد امت و استیفاء قصاص مقابله نمودند که بقتال
انجامید چهارم آنکه در جمیع افعال اختیاریه قصد و اراده شرط است تا موجب مدح و ذم شود مثلا اگر شخصی
گوید که هر که این آوند را بشکند او را چنین و چنان کنم و شخصی از راه خطا در رفتن براه لغزش یافت و پای او به آن
رسید و شکست بالاجماع او را شکننده نتوان گفت و در وعید داخل نشد و همین است حال محاربه ایشان با حضرت امیر
از روی تواریخ معتبره پنجم آنکه سلمنا محاربه حضرت امیر بنا بر هر چه باشد محاربه رسول است لیکن
محاربه رسول نیز مطلقا کفر نیست بلکه با انکار نبوت و رسالت کفر است و برای طمع دنیا و مال کفر نیست بدلیل
آیت قرآنی در حق قطاع الطریق که بالاجماع کافر نمی شوند که فاسق باشند قوله تعالی انما جزاء الذین یحاربون
الله ورسوله ویسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا الخ و در حق سود خواران همین وعید وارد است
و سود خوار بالاجماع کافر نیست قوله فاذنوا بحرب من الله ورسوله بلکه درین آیات حرب خدا و رسول
هر دو در حق فساق ثابت فرموده اند و در حدیث مذکور تنها حرب رسول است پس چون حرب خدا و رسول
هر دو موجب کفر نشود حرب رسول تنها چرا موجب کفر باشد ای حربی که با رسول از راه انکار دین و اثبات
اسلام [illegible] مطلق حرب کسی چه میتوان گفت در حق حضرت موسی که محاربه حضرت هارون و قصد
نفرمود [illegible] تا خذ بلحیتی ولا برأسی در [illegible] عمران
حرکات [illegible]

همان رتبه داشت و زوجه مطهره رسول آنجناب را حامی قتله عثمان و مداهن در اجرای قصاص فهمیده با او بحرب
پرخاش شد بعینها مثل حضرت موسی که هارون را حامی گوساله پرستان و مداهن در اجرای حد و تعزیر فهمیده
این اهانت نسبت به برادر کلان پیغمبر جلیل القدر نمود پس اگر حرب رسول کفر میبود حضرت موسی حاشاه من ذلک
در افساعت کافر می شدند العیاذ بالله من ذلک و معامله که برادران حضرت یوسف با آنجناب کردند و حضرت
یعقوب را المی که رسانیدند از محاربت چه کمی دارد و درین مقام راه انصاف باید پیمود و در رتبه هرکس را ملاحظه باید نمود
جانب ثانی نیز ام المومنین است زوجه رسول صلعم که بحکم نص قرآنی مادر مومنان و مادر حضرت امیر است اگر مادر پسر خود را
توبیخ و زجر و تهدید نماید نماید کو ان یسیر فی النفس الامارة جنایت بری الذمه باشد ما و شما را نمیرسد که مادر او را آماج
طعن خود بگیریم چنانچه بر حضرت موسی و برادران حضرت یوسف نمیرسد که زبان طعن بر کشائیم بلکه
درینجا نسبت مادری و پسری است و در آنجا نسبت برادری و مساوات مصرع گر حفظ مراتب نکنی زندیقی
بالجمله معلوم شد که تمسک بحدیث حربک حربی در اثبات کفر محاربان حضرت امیر هرگز بر قاعده نمی نشیند
و مخالف اصول بسیار میگردد و ایمان و اعمال صالحه آن محاربین جائی نرفته مانع بغض و عداوت و سب و تبرا است
و فرق در مخالفه و محاربه بوجهی معقول نیست درینجا نیز کلمات بعض علمای شیعه باید شنید قاضی نور الله شوستری
در مجالس المومنین خود آورده که مفهوم تشیع اینست که خلیفه بلافصل بعد از حضرت رسول صلعم امام مرتضی علی است
و لعن و سب در مفهوم نیست میسنجد که نام حضرات خلفای ثلثه بر زبان شیعه جاری شود و اگر جاهلان شیعه حکم
بوجوب لعن کردند سخن ایشان معتبر نیست و آنچه خبث و فحش در ماده ام المومنین عائشه نسبت بشیعه میکنند
حاشا ثم حاشا که واقع باشد چه نسبت فحش بکافه آدمیان حرام است چه جای حرم حضرت پیغمبر خدا صلعم اما چون
حضرت عائشه مخالفت امر و قرن فی بیوتکن نموده به بصره آمد و بحرب حضرت امیر اقدام نمود بحکم حدیث
حربک حربی و سلمک سلمی که فریقین در مناقب امیر روایت کرده اند حرب حضرت امیر با حرب حضرت پیغمبر است
یقینا مقبول نیست بنابرین مورد طعن شده بعد از ان متصل همین کلام گفته است که این ضعیف حدیثی در کتاب
حدیث از کتب شیعه دیده باین مضمون که عائشه در خدمت امیر از حرب توبه کرده هرچند قصه حرب متواتر است
و حکایت توبه خبر واحد اما بنابرین طعن کردن در حق وی جایز نیست انتهی کلامه بلفظه و بر تاریخ دان پوشیده نیست
که توبه [illegible] از لشکریان حضرت امیر نیز منقول است و باز گشتن حضرت زبیر خود از معرکه
جنگ بعد [illegible] حضرت امیر ایشان را حدیث پیغمبر صلعم که دلالت بر حقیت حضرت امیر میکرد شنید

شهوره متواترنیست این بنا بر روایات نزد شیعه طعن درین اشخاص جایز باشد و هو المدعا باید دانست که
تاخرین شیعه مثل ملا عبد الله مشهدی و اقران او ازین عقیده خود که محارب حضرت امیر کافرست نیز رجوع
کرده بجهان قدر قناعت کرده که محاربه حضرت امیر نیز موجب کفر نیست بلکه بسر حد فسق و کبیره میرساند زیرا که
اینها تکذیب نص پیغمبر نکردند بلکه بنا بر تاویل باطل یا انکار نص محاربه او را حلال دانستند پس فسق اعتقادی باشد
نه کفر و چون گفته خواجه نصیر هم نزد علمای شیعه حکم وحی ناطق دارد خصوصا در باب عقائد بعض متاخرین
ایشان درمیان قول خواجه نصیر و ملا عبد الله باین وجه جمع نموده اند و تطبیق داده که به مقتضای حدیث
حربک حربی از محاربه با مرتضی کفر لازم می آید هرچند التزام کفر نباشد و لزوم کفر کفر نیست نزد شیعه نیز بلکه
التزام کفر کفرست پس قول خواجه باعتبار التزام است و چون التزام کفر در ایشان نبود اطلاق مرتد بر ایشان
نتوان کرد انتهی کلامه و الحق کلام این عزیز ناشی از کمال دقت است که بر اصول شیعه زیاده بران متصور نیست
لیکن حدیث مذکور با وجودیکه قابل تاویل است و بالقطع معنی حقیقی آن مراد نیست معارض نمیتواند شد آیات
قطعیه را که در حق عموم مهاجرین و انصار و بالخصوص در حق ازواج طاهرات و این دو برزگوار
وارد شده است و نیز لزوم کفر این اشخاص بر قواعد شیعه درست نمیشود غایت کار محاربه با امام وقت بغی است
و البغی فسق لا کفر و اگر بنا بر شبهه یا تاویل باشد فسق هم نمیماند بلکه خطاء اجتهادی میگردد و چون منتهای کلام
شیعه درین مبحث معلوم شد ضرور افتاد که مذهب اهل سنت نیز درین مسئله مذکور شود باید دانست که مخالفت
حضرت امیر بنا بر اجتهاد در مسایل فقهیه که امامت و میراث پیغمبر و عدم تمام هبه قبل القبض و تقسیم خمس و متعه
الحج و غیره ازان باب است اصلا کفر نیست و معصیت هم نیست زیرا که حضرت امیر نیز مجتهدی بود از مجتهدین
صحابه و مجتهدان را در مسائل اجتهادیه باهم خلاف جایز است و هر مجتهد ماجور است و محارب حضرت مرتضی
اگر از راه عداوت و بغض است نزد علمای اهل سنت کافرست بالاجماع و همین است مذهب ایشان در حق
خوارج و اهل نهروان و حدیث حربک حربی نزد ایشان بر همین محمول است اما و لیکن نزد هم که است نه التزام
آن پس اطلاق مرتد بر ایشان نتوان کرد و چون شبهه ایشان بسیار بی مغز و مقابل نصوص قطعیه قرآنی و احادیث
متواتره پیغمبر است موجب اعذار ایشان نمیتواند شد پس خوارج نزد اهل سنت در احکام اخروی کافر اند
و دعای مغفرت برای ایشان نباید کرد و نماز جنازه ایشان نباید خواند و علی هذا القیاس و محارب حضرت امیر
نه از راه عداوت و بغض بلکه بشبهه فاسد و تاویل باطل مثل اصحاب جمل و اصحاب صفین پس در خطاء

اجتهادی و بطلان اعتقادی خود مشترک اند فرق این است که در خطاء اجتهادی فسق اعتقادی اصحاب جمل
اصلا محو طعن و تفسیق نیست بسبب ورود نصوص قطعیه قرآنی و احادیث متواتره در مدح و ثناخوانی ایشان
و سوابق اسلامیه ایشان و ثبوت قرابت و علاقه نسبی و صهری ایشان با جناب پیغمبر مثل آنچه در حق حضرت موسی
چون نصوص قطعیه قائم است بر عصمت، علاوه در حق مانعین از طعن و تفسیق ایشان در آنچه باجتهاد خود صواب دانسته
بعمل آوردند از راه محبت دنیا و اتباع هوی و ابتغاء مال بودند بهوای نفسانی و نزغ شیطانی حاشا جنابهم عن ذلک
و در اصحاب صفین چون این امور بالقطع ثابت نشده توقف و سکوت لازم است نظر بعمومات آیات و
احادیث داله بر فضل صحابه بلکه جمیع مؤمنین و امید شفاعت و نجات بعفو پروردگار و برای گروهی
شام بالیقین کسی را معلوم کنیم که عداوت و بغض حضرت امیر داشت بحدیکه تکفیر آن جناب یا لعن و سب آنعالی
جناب میکرد او را بالیقین کافر خواهیم دانست چون انجمعی تا حال از روی روایت معتبره ثابت نشده و اصل
ایمان آنها بالیقین ثابت است تمسک باصل داریم بالجمله اجماع اهلسنت است بر آنکه تکفیر کننده حضرت امیر
یا منکر بهشتی بودن ایشان یا منکر لیاقت خلافت ایشان باعتبار اوصاف دینی مثل علم و عدالت و تقوی
و ورع کافر است و چون این معنی در حق خوارج نهروان بالقطع بثبوت پیوسته انها را کافر میگویند از دیگران
هرگز بثبوت نرسیده آنها را تکفیر نمیکنند این است تنقیح مذهب اهلسنت درین باب موافق اصول
ایشان زیرا که اجماع دارند بر آنکه منکر ضروریات دین کافر است و علو درجه ایمان حضرت امیر و بهشتی بودن
ایشان و لایق خلافت پیغمبر بودن از روی احادیث بلکه آیات قطعیه متواتره ثابت است پس منکر این امور
کافر باشد و محاربت ایشان از راه شامت نفس و حب جاه یا از راه تاویل باطل و شبهه فاسد فسق عملی
یا فسق اعتقادیست نه کفر و درین اصل امامیه نیز متفق اند پس درین حکم نیز باید که متفق باشند **اقول** مقصود
از تمهید این مقدمه این است که ناصب عداوت اهلبیت علیهم السلام میخواهد که امیه خود را از موردیت لعن
نجات دهد پس باید دانست که این خیالیست بغایت محال زیرا که بر تقدیر اینکه مطلب عبارت محقق طوسی
علیه الرحمه همین باشد که بذهن قاصر او رسیده وجه استحقاق لعن ایشان منحصر در محاربه به حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام نیست چه بر تقریر سابق درین ظاهر گشته و به تقریب واضح خواهد شد که هر که انکار یکی از اصول
دین و یا منکر یکی از ضروریات دین و یا مذهب باشد ملعون است گو محارب نباشد و محقق طوسی علیه الرحمه
کل من یکون محاربا لا یکون ... کافرا فانه یجوز ان یکون المحمول اعم اما قوله ان ... غوه ...

فمعناه انه لابد من ان یکون مخالفه فاسقا الا انه لا یکون الا فاسقا فانه من خیر ...
مذهبنا ان بعض انواع مخالفته یجر الی الکفر والکفر مستلزم للفسق علامہ علیہ الرحمہ میفرماید
ای فسق اعظم من الکفر و ہم میتواند شد کہ او محقق این باشد کہ مخالف علی بن ابیطالب اوا می کہ ...
یکی از ضروریات دین نباشد مسلم فاسق ست چنانچہ سائر مخالفین اعنی در دار دنیا احکام اسلام
بر آنہا جاری میشود کو در دار آخرت مخلد بنار خواہند بود چنانچہ حال منافقین در وقت نبی
متوال بود لہذا ابن ابی جمہور رحمۃ اللہ علیہ در رسالہ خود این مطلب را باین عبارت مودی ساختہ
اما المخالف لعلی اذا لم یبلغ حد المحاربة او المقدم علیه غیره والمعتقد ان خلافته
کانت بالبیعة لا بالنص فهو فاسق عندنا ولیس بکافر لدخوله فی الاسلام المطلق
الذی هو الاقرار بالشهادتین هذا حکمه فی الدنیا واما فی الاخرة فیحکم علیه بالعقاب
لترکه اعتقاد امامته الواجب علیه انتهی ار ی اکثر اوقات استعمال فسق در خصوص معنی خروج
عن طاعة الله مع الایمان می شود و از ین لازم نمی آید کہ ہر جا کہ لفظ فاسق مستعمل شود ہمین معنے
مراد باشد کیف و جناب حق سبحانہ تعالے میفرماید و لقد انزلنا الیک آیات بینات وما یکفر
بها الا الفاسقون و نیز میفرماید و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب و حکمة
ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه قال ءاقررتم و اخذتم
علی ذلکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا و انا معکم من الشاهدین فمن تولی بعد ذلک
فاولئك هم الفاسقون و ظاہر ست کہ او سبحانہ تقدس و تعالی درینجا لفظ فاسق بر مرتد اطلاق
کردہ و نیز میفرماید کنتم خیر امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر
و تؤمنون بالله و لو آمن اهل الکتاب لکان خیرا لهم منهم المؤمنون و اکثرهم الفاسقون
و درین مقام لفظ فاسق در مقابلہ مومن واقع شدہ و درین ہر دو آیہ ہیچ وجہ ممکن نیست کہ فاسق را
مومن توان گفت و نیز میفرماید المنافقون و المنافقات بعضهم من بعض یامرون بالمنکر
و ینهون عن المعروف و یقبضون ایدیهم نسوا الله فنسیهم ان المنافقین هم الفاسقون
و امثال این آیات در کلام مجید بسیار ست و از ینجا مبرہن میشود کہ این مجادل متعصب کلام
محقق علیہ الرحمہ را درین مقام محض بر سبیل تدلیس و مغالطہ ذکر نمودہ و بر کلام سفاہت نظام

خود ان ادلیل شمرده و حال آنکه کلام محقق علیه الرحمه در غایت جودت و متانت است و توهم نشود که همچنی کرد رباب مخالفین جناب امیر علیه السلام و مخلد بودن آنها در نار و در تفرقه میان ایمان و اسلام گفته می‌شود از قدما ثابت و مستحدثات متاخرین اصحاب ما است زیرا که متقدمین اصحاب ما باین تصریح نموده اند چنانچه ابن بابویه علیه الرحمه و الرضوان در اعتقادات خود میفرماید و اعتقادنا ان حجج الله تعالی علی خلقه بعد نبیه محمد صلی الله علیه وآله وسلم الائمة الاثنا عشر اولهم امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام ثم الحسن ثم الحسین ثم علی بن الحسین ثم محمد بن علی ثم جعفر بن محمد ثم موسی بن جعفر ثم علی بن موسی الرضا ثم محمد بن علی ثم علی بن محمد ثم الحسن بن علی ثم محمد بن الحسن الحجة القائم بامر الله صاحب الزمان وخلیفة الرحمن فی ارضه الحاضر فی الامصار الغائب عن الابصار صلوات الله علیهم اجمعین و اعتقادنا انهم اولوا الامر الذین امر الله بطاعتهم و انهم المعصومون عن الخطاء و الزلل و انهم الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا و ان لهم المعجزات و البراهین الدلائل و نعتقد ان حبهم ایمان و بغضهم کفر و ان امرهم امر الله و نهیهم نهی الله و طاعتهم طاعة الله و معصیتهم معصیة الله و ولیهم ولی الله و عدوهم عدو الله و ذکر ظالمین ... اعتقادنا فیهم انهم ملعونون و البرائة منهم واجبة و الائمة فی کتاب الله عزوجل امامان امام هدی و امام ضلالة قال الله تعالی جل ثناءه و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا و قال عزوجل و جعلناهم ائمة یدعون الی النار و یوم القیمة لاینصرون و اتبعناهم فی هذه الدنیا لعنة و یوم القیمة هم من المقبوحین و قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم من ظلم علیا فی مقعدی هذا بعد وفاتی فکانما جحد نبوتی و نبوة الانبیاء قبلی و من تولی ظالما فهو ظالم و قال الله عزوجل لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار و الظلم هو وضع الشئ فی غیر موضعه فمن ادعی الامامة و لیس من اهلها فهو الظالم الملعون و من وضع الامامة فی غیر اهلها فهو ظالم ملعون و قال النبی صلی الله علیه وآله من جحد علیا امامته بعدی فقد جحد نبوتی و من جحد نبوتی فقد جحد الله ربوبیته و قال النبی یا علی انت المظلوم بعدی من ظلمک فقد ظلمنی و من انصفک فقد انصفنی و من جحدک فقد جحدنی و من والاک فقد والانی و من عاداک فقد عادانی و من اطاعک فقد اطاعنی و من عصاک فقد عصانی و اعتقادنا فیمن جحد امامة الائمة من بعدی علیهم صلوات الله

علیہم انه بمنزلة من جحد نبوة الانبیاء واعتقادنا فیمن اقر بامیر المومنین علیه السلام
وانکر واحدا من بعده من الایمة انه بمنزلة من اقر بجمیع الانبیاء ثم انکر محمدا صلی الله علیه وآله وسلم
وقال الصادق ع من شك فی کفر اعدائنا والظالمین لنا فهو کافر واعتقادنا فیمن قاتل
علیاً قول النبی صلی الله علیه وآله وسلم من قاتل علیا فقد قاتلنی وقوله من حارب علیا فقد حاربنی
ومن حاربنی فقد حارب الله وقوله ع لعلی وفاطمة والحسن والحسین انا حرب لمن حاربکم
وسلم لمن سالمکم انتهی کلامه وشهید ثانی قدس الله سره فرموده که معارفی که بآن ایمان حاصل میشود
پنج اصل ست اول معرفت حق جل وعلاست ومراد بآن اعتقاد جازم ثابت ست بآنکه خداوند عالمیان
موجودست وازلی وابدی ست وواجب الوجود بالذات ست یعنی وجود او وذات قدیم اوست بی آنکه
محتاج بعلتی بوده باشد وآنکه تصدیق نماید بصفات کمالیه ثبوتیه او ومنزه داند او را از آنچه لایق بجناب او
نباشد از صفات مخلوقات وممکنات اصل دوم تصدیق بعدل وحکمت خداست وعدل آنست که ظلم نمیکند
وامری که بعقل قبیح ست از و صادر نمیشود اصل سوم تصدیق به نبوت محمدؐ ست وبجمیع آنچه آنحضرت
آورده است تفصیلاً در آنچه معلوم باشد تفصیلاً واجمالاً در آنچه معلوم باشد اجمالاً اصل چهارم تصدیق
بامامت دوازده امام ست بعد از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم واین اصل مخصوص فرقه امامیه است
واز ضروریات مذهب ایشان ست زیرا که مخالفین امامت را از فروع مذهب میدانند نه از اصول وشرط ست
که تصدیق کنند بآنکه ایشان امامانند که هدایت میکنند مردم را بحق وانقیاد ایشان وامر ونواهی بر همه
خلق واجب ست انتهی کلامه اعلی الله مقامه ومحقق طوسی علیه الرحمه در رساله قواعد العقاید گفته اصول ایمان
نزد شیعه سه چیز ست تصدیق بوحدانیت خدا در ذات او ودر افعال او وتصدیق به پیغمبری پیغمبران و
تصدیق بامامت ائمه بعد از پیغمبران انتهی کلام المحقق رحمه الله واین کلام برهان قاطع ست بر فساد ذهن اعوج
الطبع این معاند عنادا که از عبارت تجرید محقق میخواهد که غیر المخصوص محاربین گرداند خلفای ثلثه
خود را از آن نجات دهد نجات متصور نیست بآنکه علاوه بر کفر در سلک فساق داخل و
گردیدند [illegible] الحمار لیستفید لنفسه قرنا فا
وماله اذنان [illegible] صاحب نواقض الروافض [illegible] العجب ان الرفضة احد تو قولا اخر
ویقولون ان الاسلام [illegible] فی تعریف الاسلام مع التلفظ بالشهادتین

والایمان اخص من الاسلام لانهم یعتبرون فی تحققه التصدیق بامامة الائمة الاثنی عشر بالترتب
المعین من غیر فصل بین النبی و اول الائمة علیهم السلام و بجمیع معتقداتهم مثل حیات محمد بن الحسن
العسکری مع عصمة الائمة و غیرهما فعندهم یوجد من کان مسلما غیر مؤمن و غالب اصحابهم
یقولون غیر المومن مخلد فی النار علی انه یلزم خلود اغلب المسلمین فی النار انتهی کلامه و ازین دریافت
می شود که بودن امامت ایمه از اصول ایمان نزد امامیه و بودن انکار آن مستلزم خلود فی النار بمرتبه شایع ست که
احدی را مجال انکار آن نیست حتی که صاحب نواقض در مقام رد نوشته که ازین لازم می آید خلود اکثر مسلمین در نار
قوله علمای ما علیه قاضی نور الله ششتری در مجالس المومنین آورده الخ **اقول** پوشیده نماند که این کلام
بر تقدیر صحت و صدور آن از فاضل مذکور قادح مقصود ما و مفید مطلوب او نمی شود زیرا که سابق گذشته
که فاسق در مقابله مؤمن اطلاق شده پس فرق میان کفر و فسق همین ست که کافر نجس ست در دنیا و مخلد ست
فی النار در عقبی و فاسق که بسبب انکار یکی از ضروریات مذهب باشد مخلد در نار خواهد بود گو در دنیا
احکام مسلمین بسبب اقرار شهادتین بر او جاری شود چنانچه سابق به تفصیل و توضیح معلوم گردید **قوله**
چون ایمان جماعه که بحضرت مرتضی مخالفت نمودند باقرار و اعتراف محققین ایشان ثابت شد
اقول اعتراف شیعه بایمان جماعت مذکوره از عقاید ابن بابویه علیه الرحمه و عبارت شهید ثانی رحمه الله
و عبارت محقق در رساله قواعد العقائد بوجه احسن ظاهر میشود چنانچه عنقریب مذکور شد **قوله** ملا عبد الله
در میان آیه یا ایها الرسول بلغ الخ **اقول** باید دانست که ملا عبد الله مشهدی اصلا از مشاهیر علما نیست
چه مشاهیر علما کسانی را میتوان گفت که کلام ایشان مستند باشد در روایت حدیث و بیان اصول
و مسائل فقه و در کتب متداوله رجوع و استدلال باقوال آنها واقع شود چنانچه شیخ محمد یعقوب کلینی
و ابن بابویه و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ الطائفه رضوان الله علیهم از قدما و محقق طوسی
و علامه حلی و نظرای ایشان از متاخرین و ملا عبد الله مشهدی شخصی مجهول الحال ست که با وجود یکه
بعون و منت الهی درین بلاد اکثر کتب مشهوره متقدمین و متاخرین بغایت متعارف و متداول و احوال
علمای کرام از متقدمین و متاخرین و کتب و تصانیف ایشان عوام طلبه این دیار را محفوظ و ملحوظ ست اصلا
و مطلقا نام او و نام تصنیف او که کتاب اظهار الحق ست گوش زد هیچ کسی از خواص و عوام این دیار نیست
چه جای آنکه در کتب متداوله ماخذ کرده باشد بر کاه که اصل بودن امامت در تحقیق ایمان بکلام تقدیر و

معتمدین متأخرین علمای کرام در بحث معصوم بیان کردیم و بکلام مخالف بر این معنی استدلال کردیم اما ثبت
از ضروریات مذهب ما هست و منکر آن نزد ایشان مؤمن نیست پس درین حال استدلال تو بکلام شخص
مجهول الحال نزد ما جماعت ساقط است چه ما نمی‌رسد که بگوییم او شیعه نبود یا اگر شیعه هم بوده باشد غلط
گفته است پس تو لازم است که اول بر تشیع او برهان آری ثانیا صحت نقل او و یا اثبات رسانی و هیچ
نه از راه جدل و بی انصافیست چه این عصبیت مخصوص فرقه ضاله معاندین اعدای اهلبیت است
نمی بینی که هرگاه حدیثی مناقض مذهب ایشان از کتب متعارفه ایشان نقل کنیم میگویند که در صحاح نیست
گو در مسند ابن حنبل که از ائمه ایشان است بوده باشد و اگر وجود آن در یکی از صحاح ثابت شود گویند که
در صحیحین نیست و هرگاه در صحیح مسلم یافته شود گویند در بخاری نیست هرگاه در بخاری یابند بعضی به تضعیف
رجال کوشند و اکثری مبادرت کنند و گویند که روافض الحاق کرده اند یا تاویل و یا انکار کنند و این عادت
ایشان بوجهی شایع است که احدی مجال انکار آن ندارد و بر سبیل تنزل میگوییم که بر تقدیر تسلیم نیز کلام ملاعبدالله
مشهدی مفید مطلب تو بهیچ وجه نمیتواند شد چه مکرات و مرات بر اثبات رسانیده شد که آنچه مقتضی جواز
لعن و وجوب تبرا و خلود فی النار باشد انتفای ایمان است با اخلال شرطی از شروط آن نه انتفای اسلام با انکار
شهادتین پس درین صورت بقای اسلام با وجود انتفای ایمان از لعن و تبرا نمیتواند داد پس نفی ارتداد چنانچه
مذکور شد که از عبارت کتاب اظهار الحق مستنبط می شود ارتداد بمعنی ترک اسلام خواهد بود نه بمعنی انتفای ایمان
چنانچه در تحقیق عبارت تجرید محقق رحمه الله به تفصیل بیان نموده شد بعد ازان **ناصب علیه ما علیه میگوید**
درین کلام چند فائده معلوم شد اول آنکه انکار معنی نص مدلول آن بنابر تاویل فاسد کفر نیست بلکه نوعی است
از فسق اعتقادی که آن را در عرف اهلسنت خطای اجتهادی گویند اقول این فائده من قبیل بناء الفاسد
علی الفاسد است چه سابق بیان شده که عدم کفر بمعنی انکار شهادتین و نحو آن مستلزم وجود ایمان نیست و از کلام
ملا عبدالله هیچ جا ایمان ایشان مستنبط نمی شود پس استدلال تو بعدم لزوم کفر ایشان بر عدم جواز لعن
و لعن و خلود فی النار غایت لاحیائی است اما لزوم فسق اعتقادی مسلم است لیکن این فسق همان است
که در کلام مجید بمعنی ارتداد واقع شده قوله تعالی لولا فریقا قال انتم شهدنا و ما معلوم من النفاهم
ثم تولی بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون چنانچه سابق گذشت **باز ناصب علیه ما علیه میگوید**
دوم آنکه غصب فدک و منع قرطاس و غیر ذلک که از بعض کبار واقع شد بنابر تمسک بحدیث نحن معاشر الانبیا

لا نرث ولا نورث یا بنا بر تمسک بآیه الیوم اکملت لکم دینکم نیز کفر نیست اگر فی اعتقادی هست که آنرا
خطای اجتهادی نامند زیرا که چون تاویل باطل در مسئله نص امامت موجب سقوط کفر گردید تمسک بحدیث و آیه
در مسئله میراث و نوشتن کتاب که بهزاران درجه ادون از مسئله امامت است بالاتباع از فروع فقهیه چرا موجب
سقوط کفر نباشد **اقول** بر صاحبان بصیرت و ادراک که باستقامت فهم و سلامت طبع از اشیاء بادیانت
و انصاف و ترک تعصب و اعتساف متمتع شده مخفی نیست که منشاء این کلام شقاوت انجام و مغویت شناعت و لوازم
دو امر است اول عدم اطلاع او بر مراد علمای امامیه در مواقع استعمال الفاظ مذکوره بر مراد چنانچه بالتفصیل ابراز
یافته دوم غایت انهماک و توغل او در تعصب و عداوت اشیاع و اتباع اهل بیت رسالت که غصب فدک را از مسائل
جزئیه فقهیه شمرده سهل انگاشته و حال آنکه بحث غصب فدک و منع قرطاس از مهمات ملت باطله مخالفین است
و حجه ایشان در این مباحث نزد خواص و عوام بمرتبه ظهور میرسد که اکثری از ایشان که ترک عقاید باطله خود کرده اند
و از شیخین تبرا نموده نظر بهمین غصب فدک و منع قرطاس بایمان جمع نمیتواند شد حاصل کلام اینکه امامیه که در مسئله
فدک تکفیر شیخین مینمایند نه برای آنست که در مسئله میراث خطا کرده اند بلکه بجهت آنکه جناب فاطمه را تکذیب
نموده و گواهی جناب امیر المومنین ع و امام حسن و امام حسین را که باجماع محل نص انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا مخصوص بایشانست و مستلزم تنزیه ایشان از کذب و معصیت کرده اند
و محبت واجبه ذوی القربی را که بمقتضای آیه کریمه قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی اجر رسالت است
ترک کرده اند و ایضا بجهت آنست که باعتراف بخاری حیث روی و غضبت فاطمة و لم تتکلم حتی ماتت آن معصومه
مظلومه را آزرده اند و این معه ضمیمه فاطمة بضعة منی من اذاها فقد اذانی و من اذانی فقد
اذی الله و من اذی الله فقد کفر و آیه وافی هدایه ان الذین یوذون الله و رسوله لعنهم الله
فی الدنیا و الاخرة مستلزم آنست که روح مطهر حضرت خیر البشر را رنجانیده و برنجانیدن آنحضرت خداوند قهار
جبار را رنجانیده و بخود غضب آورده و بمدلول نص کلام مجید مورد لعن شده اند پس هر کسیکه پاره از
انصاف داشته باشد ادنی تامل جزم میکند که تکذیب فاطمه زهرا و رد شهادت حضرت امیر المومنین ع و حسنین ع
با نص آیه تطهیر و آیه قربی و حدیث فاطمة بضعة منی اصلا جمع نمیتواند شد [illegible] مرا باور نمی آید [illegible]
[illegible] حتی [illegible] بین همه [illegible] و همچنین حال منع قرطاس است بلکه بمراتب از این اقبح و افحش [illegible]
[illegible] جناب رسول خدا ائتونی بقرطاس اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعدی که بحکم علام

علام وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی از شائبه خطا و از وصمت هوا محفوظ و معصوم است لیس گشتی انداز
بعید بان نسبت کرده بنای ایمان را منهدم ساخته است و رخنه در شریعت محمدی انداخته و خاندان رسالت را برباد
داده **قوله** و این فرق گویا اجماعی اینفرقه است الخ **اقول** خدا شاهد است وکفی بالله شهیدا که اگر خود رست شیخ
نیشود و مستعدان شریعت خود دانشمند را ننگ و عار بود که با مثال چنین جلف جاف تکلم نماید لیکن بمقتضای الضرورات
تبیح المحظورات چار ناچار از علو نازل قرب ابکار افکار حضیض مخاطبه مجوزه شو با خود را فرود باید آورد
باجمال اگر چشم بصیرت داری چرا بدیده انصاف نظر نمیکنی با نچه بدرجه تواتر رسیده که جناب خاتم النبیین فرموده
من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة و بانچه از امام زاده تو عبد الله بن عمر
بروز یافته پس می بینیکه در شرح نهج البلاغه که از تصانیف ابن ابی الحدید المعتزلی است مسطور است که راوی
ان عبد الله بن عمر طرق علی الحجاج بابه لیلا لیبایع بعبد الملك کی لا یبیت تلك اللیلة بلا
امام لانه روی عن النبی ص انه قال من مات ولا امام له مات میتة جاهلیة وایضا اخرج مسلم
انه لما خلعوا یزید و اجتمعوا علی ابن مطیع اتاه ابن عمر فقال له عبد الله بن مطیع اطرحوا لابی
عبد الرحمن وسادة فقال له عبد الله بن عمر انی لم اتك لاجلس اتیتك لاحدثك حدیثا سمعته
من رسول الله صلی الله علیه وسلم من خلع یدا من طاعته لقی الله یوم القیمه ولا حجة له ومن
مات ولیس فی عنقه بیعته مات میتة جاهلیة و شارح مقاصد در شرح مقاصد نیز اعتراف نموده
که معنی حدیث ماثور همین است که از ان متبادر است و در شرح مقاصد هم از کلام او استشمام این معنی میشود
هرگاه حقیقت حال چنین باشد پس بطور کافه اهل اسلام واجب است که امامت از اصول دین باشد فضلا عن
الامامیة تا حال هیچ از عوام و خواص امامیه بفروع بودن مسئله امامت قائل نشده چه جای آنکه اجماع امامیه برآن
منعقد شده باشد لیکن اذا القیت جلباب الحیا فقل ما شئت فان من لا حیاء له لا ایمان له بعد
نقل کلام ملا عبد الله مجهول الحال **قوله** و از این کلام صریح معلوم میشود که ایشان را زیاده بر اصل ایمان
ورع و زهد و تقوی برکت دریافت صحبت شریف نبوی الخ **اقول** تدلیس و تلبیس است که از و بروز یافته
والا ملا عبد الله ذکر ایمان در این کلام که از و نقل نموده نموده اصلی او گفته که متغلبه اسلام داشتند نه ایمان
که از این لازم نمی آید حکم بایمان انها و از ابقای برکات صحبت ببعض وجوه لازم نمی آید تحقق از شرف آن
بجمیع وجوه کیف والا باید بعضی از اعمام حضرت نبوی ص که مزید شرف صحبت قرابت قریبه داشتند

بطریق اولی سعید دارین باشند بالجمله غرض ملا عبد الله این است که هرچه بسبب صحبت آنحضرت بعضی از
اخلاق حمیده داشتند لیکن بسبب خبث طینت کرده شدند بسبب انکار بعضی از اصول دین فیما از ایمان بی بهره گردیده
ماندند در من قال ع هرگز از وی به بهبود نداشت ** دیدن روی نبی سود نداشت ** قوله الا قبول فیض و برکت
از آن صحبت چه قسم حاصل میکردند تا قائل او را اینجا خود در کار است الخ اقول اخبار بسیار بطرق کثیره
مسلم است که بسبب خلط طینت کافر است از کفار و مسلمانان که از سعادت ایمان بهره ندارند بعضی از اخلاق
حمیده و صفات پسندیده بروز می یابد لیکن طینت خبیثه اصلیه شان بعد مردن آنها را بدرک اسفل
میرساند بالجمله بسبب برکت وجود پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم کفار و مشرکین از عذاب عاجل دنیوی نجات یافته اند
چنانچه قول حق تعالی و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم برین دلالت دارد پس حال نظر ایشان
برین قیاس باید نمود قوله که اگر صحبت پیغمبر در ایشان تاثیر کرده باشد درین امر عظیم چه قسم حرکت بی برکت
از ایشان آمد اقول عدم تاثیر صحبت نبی از روایات صحاح سته که متضمن ارتداد بسیاری از صحابه در رجعت
قهقری نمودن شان و داخل شدن شان در جهنم معلوم و متیقن است پس اینهمه دست و پا زدن لاطائل مثل ناقه عشوا
که میزنی اگر مرضی تو این است که علی عمر ملا عبد الله سلب برکت صحبت آنحضرت بالکلیه از پیران خود نمایی
چنانچه از شرح مسطوره تو مستفاد است ما هم درین معامله راضی شده ایم سخن را کوتاه باید نمود قوله رجم بالغیب
و ادعای علوم قلبیه است مردم مکلف بظاهر حال ایشان الخ اقول رجم بالغیب نیست رجمی است بر شهادت قوله یا علی
لا یبغضک الا منافق و علی مع الحق و فاطمة بضعة منی الخ و ضغائن فی صدور قوم الخ و من
مات و لم یعرف امام زمانه و امثال ذلک من الاحادیث الکثیرة قوله باعتراف علمای شیعه ایمان جمع
از اصحاب به ورع و زهد و تقوی و اجتناب از کل محرمات الخ اقول باطن علمای شیعیان گردن کلفتان بشکند
مدرجات او در تدلیسات و تلبیسات ملاحظه باید نمود اول بجای اسلام ایمان استعمال نموده بطرف علمای شیعه
اسناد نموده بعد از ان تفصیل بیسه بطرف علمای شیعه این نسبت داده البته معلوم است صاحبان عقل و فراست
که تا چه حد امانت و دیانت مثل اسلاف خود ولی بهره ور نیست و معهذا از ناظرین کتاب چه امید دارد اما آنچه
بعد از آن در باب عادل بودن بعضی از صحابه تنازع فیهم متمسک می شود بقول حق تعالی والسابقون الاولون
من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم و رضوا عنه و اعد لهم
جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا پس باید دانست که باتفاق اهل اسلام در صحت

وصحت هجرت وترتب ثواب بر آن ایمان شرط است و از نجاست لیل هم میرسد اگر درین هجرت شریک ابوبکر بوده
مشرک بود چنانچه در کتاب طبقات واقدی تصریح بآن واقع شده مقبول الهجرت نخواهد بود زیرا که باتفاق اهل السنه شرط
صحت عبادتست همچنین باتفاق فریقین شرط ترتب ثواب هجرت صحت نیت ست چنانچه دلالت میکند بر آن
حدیث متواتر انما الاعمال بالنیات ولکل امری ما نوی فمن کانت هجرته الی الله و رسوله الخ
که بعد انبیاء او از صحیح بخاری وغیره مسطورست پس تا وقتیکه ما را علم بصحت نیت ابی بکر به ثبوت نرسد دخول
او در مدلول این آیه متیقن نمیشود و تا متیقن نشود احتجاج باین آیه بر علو مرتبه او نمی تواند شد و ایضا کلام
بعضی از علماء دلالت میکند که مراد از سبقت فی الهجرت مهاجرت بنی هاشم ست از مکه به شعبه و یا هجرت بطرف حبشه
که برانی پیشتر از هجرت مدینه بوده پس درینصورت ابی بکر را شرف سبقت هجرت صوری هم نخواهد بود و ایضا
احتجاج باین آیه موقوف ست که بثبوت رسد که هجرت ابوبکر باجازت حضرت نبوی واقع شده و شیعه
این را قبول ندارند و ایضا الانسان علی نفسه بصیرة احوال هجرت خود را ابی بکر و دخول خود را در مدلول
این آیه بهتر میدانست حال این که کتب مخالفین دلالت میکند بر آنکه در وقت وفات میگفت و یا لیتنی
لم اکشف بیت فاطمة و نحو ذلک و ایضا محل کلام ست اینکه مراد از سابقین سابقین فی الهجرت ست یا سابقین
فی الاسلام چنانچه در تفسیر کبیر رازی وغیره مسطورست و تفصیل این اجمال از کتاب کبیر که درین نزدیکی بمنصه ظهور جلوه
گر دیده طلب باید نمود و ایضا آنچه بعد تامل و نظر دقیق ظاهر میگردد این ست که این آیه در شان کسانی نازل شده
که در حال نزول آیه سبقت بطرف موت کرده بودند از مهاجرین و انصار و با ایمان ازین جهان انتقال کرده
بودند زیرا که جناب حق سبحانه و تعالی از حال ایشان خبر میدهد که ایشان از خدای خود راضی شدند و معلوم است
که اگر اینها زنده میبودند مناسب این بود که حقتعالی بصیغه مضارع که یرضون باشد این مطلب را ادا نماید نه بصیغه
ماضی و ایضا متبادر ازین رضا این ست که چون در آخرت علو مرتبه خود را دیده اند راضی شده اند و الا هر یک
از صحابه رسول خدا از خدای خود در دار دنیا راضی بوده چه ظاهر آن است که با عدم رضا از حق تعالی ایمان
متصور نباشد و این خلاف آنست که نواصب در باب صحابه گمان دارند بالجمله عقل سلیم حاکم است بآنچه در معرض
بیان آمد و لا اقل ازینمعنی احتمال دارد قد تقرر فی موضعه اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال و بنابرین
تفسیر آیه موید کسانی خواهد بود که قائل هستند که قبل از قیامت مومنین داخل جنت نمیشوند تا معنی اعدلهم جنت
درست شود و هذا ظاهر لاستر فیه و ابوجعفر شیخ ابن ابی الحدید در باب آیاتیکه بحسب عمومات دلالت بر خوبی

اصحاب میکنند عموماً کلامی بسیار شنیع مشتمل بر دلایل و براهین گفته‌اند و چون آن کلام در کمال بسط و بزبان عربی است
بترجمه بعضی از فقرات آن اکتفا می نماید پس او گفته لما انچه وارد شده است در قرآن مجید از قول حق تعالی
لقد رضی الله عن المؤمنین و قول حق تعالی لقد تاب الله علی النبی و الذین معه الخ و قول النبی ان الله اطلع
علی اهل البدر بس از جود تسلیم بتمام دلالت بر سعادت عاقبت است و جائز نیست که حکم علی الاطلاق
جاری شود [illegible] غیر معصوم بانکه بر او [illegible] بست [illegible] باشند که سببه انصاف و اردو حوال
صحابه [illegible] نازل شود سید اند که احوال انها شتی [illegible] بوده است [illegible] جائز است بر ایشان غیر جائز بوده
و غیر از شرف صحبت ما به الامتیاز در میان ما و ایشان چیزی نبود و معلوم است که صحبت رسول هدایت را موجب آن نمی
میشود که صدور خطا و گناه از اصحاب ممتنع باشد و چگونه چنین باشد و حال این که اگر حسبی بود عایشه محتاج
نمیشد باین که در باب برائت او از عجز آیه از آسمان نازل شود بلکه میبایست که جناب سید المرسلین از
اول میگفت [illegible] که عایشه شرف صحبت و دیگران بمراتب زیاده حاصل نموده ی کسیکه
شرف صحبت [illegible] حاصل باشد گناه از جائز نبود و صفوان بن معطل هم از اصحاب بود پس میبایست که
پیغمبر محزون و غمگین نمیشد و میگفت که چون صفوان از صحابه است صدور معصیت از او جائز نبود و گفته نیست
که جسارت داشته باشد بر این که بگوید که برائت از هیچ یک اصحاب محمد جائز نیست هر چند از ایشان بدیها و معاصی
بظهور رسد بعد از آنکه جناب حق تعالی در حق جنابیکه شرف صحابه بر وجه او حاصل کرده باشند بگوید لئن اشرکت
لیحبطن عملک و لتکونن من الخاسرین و بعد قوله تعالی قل انی اخاف ان عصیت ربی عذاب یوم
عظیم و بعد قوله تعالی فاحکم بین الناس بالحق و لا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله ان الذین یضلون
عن سبیل الله لهم عذاب شدید الخ مگر اینکه آن شخص فهم نداشته باشد و امثال این کلمات بسیار گفته بجهت خوف
تطویل بهمین قدر اکتفا نموده شد و اما اینکه از ملا عبد الله نقل نموده که او گفت آن شخص معاذ الله هیچ وقت ایمان نداشته
بس معلوم است که یا ملا عبد الله ناسیه نموده و یا اینکه جامع کلمات این مزخرفات را از پیش خود داخل نموده
و ایراد او و ایمان در مقام سلامت و معلوم است که خلیفه اول از اول امر از ایمان بهره نداشت باتفاق
من علماء الامامیة **قوله** اول دلالت آیه بمضمون که تقریر کرده اصلا از روی قواعد اصول درست نمی شود الخ
اقول [illegible] نمی شود برای اولا این که نتیجه مثال با منطق تقریر یافته است این است که مفهوم موضوع قضیه را
[illegible] معلوم [illegible] موضوع و در مجاسابقه اولیه است [illegible] از انبات

باثبات نرسیده که مراد از سبقت درینجا سبقت فی الهجره هست پس غایت ما فی الباب علت رضا سبقت الی
الاسلام یا سبقت الی الموت یا سبقت الی الهجرة لا علی الیقین خواهد بود و این علت مبهمه بر [illegible]
مفید نمیتواند شد [illegible] یا این که علت رضای مهاجرین و انصار از حق تعالی مجرد هجرت و نصرت نمیتواند شد
بلکه نظر دقیق حکم میکند که رضای آنها از حق تعالی بتسلیم اوامر و نواهی و علت هجرت و نصرت شده و این قرینه
دیگر است بر اینکه مراد از سابقین سابقین الی الموت اند چه سوت الجنة مشابده و ربات را مدخلیه تام در
رضای آنها از حق تعالی ست [illegible] ثالثا اینکه غایت ما فی الباب آنکه [illegible] علت بودن هجرت و نصرت
در باب رضای حق تعالی از آنها و رضای آنها از و تعالی شانه میتواند شد و علت اعم ست ازین که تامه یا
ناقصه و استعمال علت ناقصه در کلام حقتعالی و احادیث نبوی شیاع تام دارد و اگر بسبب [illegible]
ذهن که داری درین باب تامل داشته باشی پس قرآن مجید را از اول [illegible] به بصیرت تلاوت کن [illegible]
وعده و وعید تامل نما تا صدق این مقال واضح گردد و اما آنچه در اینمقام در باب [illegible] [illegible]
قیاس ست مع الفارق چه امثال چنین تقییدات دور از کار [illegible] خلاف [illegible]
ست پس [illegible] از اعتبار ساقط باشد **قوله** دوم آنکه [illegible] بالیقین [illegible]

اقول مردود ست اولا بجهت اینکه از بناء قبیل فاسد علی الفاسد ست [illegible] ثانیا بجهت اینکه [illegible]
باختیار شق اول بگوئیم که در سنی خروج از ایمان اسباب عدیده [illegible] مخالفت [illegible]
موجب خروج از ایمان نشود [illegible] ثالثا بجهت اینکه سنی که عدم [illegible]
ذلک قد مر در ما سبق واضح گشته که عدم ارتداد شیخین بمعنی عدم خروج از اسلام میتواند شد [illegible]
شان از ایمان پس ذکر کلام سید نور الله شوشتری غیر از تکثیر مطالب [illegible]
ماست اختیار شق ثانی و آنچه او گفته که حباط نزد یک امامیه باطل ست [illegible]
مختار امامیه این ست که شرط قبول اعمال خاتمه بخیر شدن است [illegible]
متحقق نشده جزای اعمال ثبت نمی شود و عمل بمجرد صدور [illegible] جزا [illegible]
لاحق جزای عمل خیر سابق را محو و باطل سازد بنا بر مذهب امامیه [illegible]
و سنی پس قول بعدم حبط بهیچ وجه بنا بر اختیار شق ثانی
ثالث مطلقا از حیا بهره نداشته والا [illegible]

مذهب امامیه چنین حرف بیجا در قید قلم نمی آورند **قوله** سابق خود در کلام منقول از صدر اعتراف نموده الخ
اقول این کلام کلامی است که از غباوت بلکه از شقاوت قائل خود خبر میدهد چه بر تقدیر تسلیم صحت نقل
و معتمد بودن مسند الیه مراد او این است که رضا را مقید بعدم انکار امامیه نمی توان نمود تا لازم آید که وجود
مقید بدون قید متحقق نباشد پس رضا از کتم عدم بعرصهٔ وجود نیاید و الحال منظور او این است که گو رضا
متحقق گشته لیکن انکار امامت محبط عمل آنها و رافع وجود رضا گردیده و بر هر عاقل معلوم است که این هر دو کلام
بهیچ وجه منافات ندارد **قوله** وحالانکه نزد جمیع شیعه احباط خاصه کفر و اشراک است الخ **اقول** دلالت تمام
دارد بر این که قائل آنرا خبط شده زیرا که کار عاقل نیست که تفصیل کلمات عدیده بحکم متناقض جزم نماید چه
قبل ازین گفته که نزدیک امامیه احباط باطل است و اینجا از کمال بیحیائی میگوید احباط نزد جمیع شیعه خاصه
کفر و اشراک است و ایضا استدلال نمودن بر انعقاد اجماع فرقه بآیه و کتاب بسیار عجیب و طرفه است و ایضا آیه
زیاده برین که شرک محبط اعمال است دلالت ندارد و دلالت مفهوم محل نزاع است **قوله** و فرار روز احد نص
قرآنی عفو است **اقول** فرار صحابه در روز احد متیقن و دخول فارین در حکم آیه یا ایها الذین آمنوا اذا
لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد
باء بغضب من الله و ماویه جهنم و بئس المصیر باجماع معلوم است و عفو ایشان بحیثیتی که مطلق ماوای ایشان
در جهنم نباشد مشکوک و الیقین لا یزول الا بیقین مثله و ایضا قول حق سبحانه تعالی و یوم حنین
اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا و ضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم ولیتم مدبرین
صریح است در اینکه فرار از ایشان واقع شده و مستحق عذاب نکال شده اند بحکم آیه اولی و آیه عفو بعد از آن نازل
نشده پس قول ملا عبد الله که متضمن حبط اعمال ثلاثه است مطابق واقع باشد و شاید جنگ احد را بر سبیل
تمثیل گفته باشد **قوله** علیه ما علیه و بالاجماع سورهٔ توبه بس آخر نازل است **اقول** لعن الله الکاذب
المعاند الناصب گویا کذب و عذر را از امامین کاذبین معاندین خود اکتساب نموده و الشاهد
علی کذبه عبارة الاتقان لجلال الدین السیوطی فانه قال اخرج مسلم عن ابن عباس
قال آخر سورة نزلت اذا جاء نصر الله و الفتح و اخرج الترمذی و الحاکم عن عایشة قالت
آخر سورة نزلت المائدة فما وجدتم فیها من حلال فاستحلوه الحدیث و اخرج ایضا عن
عبد الله بن عمرو [illegible] آخر سورة نزلت سورة المائدة و الفتح قلت یعنی اذا جاء نصر الله و [illegible]

وفی حدیث عثمان المشهور براءة من اخر القرآن نزولا وقال القاضی ابوبکر فی الانتصار هذه
الاقوال لیس فیها شیء مرفوع الی النبی وکل قاله بضرب من الاجتهاد وغلبة الظن انتهی مسلم که اخر نازل
سوره براءت باشد لیکن ازین لازم نمی آید که هر یک از آیات آن سوره آخر ما نزل باشد چنانچه بعد رجوع بکتاب
اتقان ظاهر میشود وایضا معلوم است که جامع قرآن عثمان بن عفان در باب تالیف آیات بهر قسم که خواست
تصرفات نموده پس داخل نمودن آیه السابقون در سوره براءة دلیل تاخر نزول آن نمیتواند شد واین همه گفتگو بعد
تنزل است از انچه در دلالت آیه بر مطلوب ایشان گفتگو نموده شد **قوله** غصب خلافت مرتضی کفر نیست الخ
اقول در انستی که او را اشتباه شده والا از ضروریات مذهب شیعه است که غاصب خلافت حضرت امیر المؤمنین منصوص علی
مومن نیست **قوله** زیرا که ابوبکر فدک را از حضرت فاطمه بدست خود در ملک خود در آورده الخ **اقول** منع
فدک از فاطمه و تکذیب او نمودن و او را آزرده ساختن به حیثیتی که جناب آنحضرت آزرده خاطر از آنها از جهان
رفت چنانچه صحیح بخاری و مسلم بران ناطق است نظرا الی آیة التطهیر وقول النبی صلی الله علیه وآله وسلم فاطمة بضعة
منی من اذاها فقد اذانی محبط اعمال او میتواند شد وقول حق تعالی وآت ذا القربی حقه واحادیث مخالفین
ناطق است باینکه فدک در دست جناب فاطمه بوده و تفصیل این امر و بیان این احادیث در کتاب کبیر بوجه احسن مرقوم شده
خوفا للتطویل باین مجمل اکتفا نموده شد و در سیره ملا معین که از معتمدین علمای اهلسنت است و در مقصد اقصی باین
عبارت مذکور است که بعضی گویند که حضرت رسول بسوی خیبر جناب امیر المؤمنین علی را فرستاد و مصالحه
بر دست امیر واقع شد بدان نهج که حضرت امیر قصد خون ایشان نکند و حوائط خاصه از آن رسول باشند پس
جبرئیل فرود آمد و گفت که حق تعالی میفرماید که حق خویشان بده رسول گفت خویش من کیستند و حق ایشان
چیست جبرئیل گفت فاطمه است حوائط فدک را باو ده وانچه از خدا و رسول اوست در فدک هم بده پیغمبر فاطمه
بخواند و از برای وی حجتی نوشت و آن وثیقه بوده که بعد از وفات رسول جناب فاطمه پیش ابوبکر آورد و گفت
این کتاب رسول خدا است برای من و حسن و حسین و ایضا در کنز العمال شیخ علی متقی و حاکم در تاریخ خود وسید الحفاظ
ابن مردویه که اینها معتمدین اهل تسنن بودند روایت کرده اند که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم فدک بحضرت
فاطمه علیها السلام عطا کرده و آن دلیل ظاهر است بر آنکه فدک در تحت تصرف حضرت فاطمه بوده در حین حیات
رسول خدا و بعد از رحلت فرمودن جناب خاتم الانبیا از دست جناب فاطمه بدر رفت و دعوی با قرار شارح مواقف
و غیره استشهاد ابی بکر از جناب معصومه و شهادت امیر کبیر [illegible]

ثابت نیست و معلوم نیست که اگر هبه بدون قبض هم بود احتیاج استشهاد در شهادت من یشهد الله بطهارتهم
نبود و هرگاه حقیقت حال چنین باشد پس بر تقدیر تسلیم ایمان ابی بکر از اول امر این امر ناشایسته باعث حبط
ایمان و اعمال او شد **قوله** و همچنین منع هم بموجب تمسک بحدیث مشهور نبود الخ **اقول** حکم بشهرت آنکه
کرده اگر شهرت آن میان متاخرین اعدای اهل بیت مراد است برای او مفید نیست اند شد و اگر مراد این است که
در وقت ابی بکر حدیث مشهور بوده پس کذب محض است بلکه ابو بکر بآن منفرد بوده چنانچه ابن ابی الحدید سنی
اعتراف نموده است و در وقت عمر بعضی از صحابه که بموجب حدیث نبوی جهت قهقری نموده مرتد شده بودند
رغبة الیه و رهبة عنه شهادت زور روح نجس واضع حدیث را بمزید عذاب و نکال معذب ساخته خود را مستحق
نار گردانیدند **قوله** منع احضار دوات و قلم هرگز از شیخین بظهور نیامده الخ **اقول** پس معلوم نیست که بزرگان
و اسلاف شما را چه ضرورت بود که چنین کذب بر خلیفه شما بسته اند و اگر آنها راست گفته اند پس معلوم نیست
که شما چرا خود را مورد لعنة الله علی الکاذبین میسازید احمد بن حنبل از جابر انصاری روایت کرده که ان رسول الله
دعا عند موته بصحیفة یکتب فیها کتابا لا یضلون بعده قال فخالفه فیها عمر و رواه عن سعید
بن جبیر و عکرمة و عن سفیان بن عیینة و عن عمرو بن دینار و عن الحکم بن ابان و عن جماعة
ثم روی احمد بن حنبل عن سعید بن جبیر و عکرمة عن ابن عباس و ذکر فیه ان عمر ابن الخطاب
قال عن النبی انه یهجر من ذلک ما ذکره الحمیدی فی کتاب الجمع بین الصحیحین فی الحدیث الرابع
من المتفق علی صحته من مسند عبد الله بن عباس قال لما احتضر النبی و فی بیته رجال منهم
عمر بن الخطاب فقال النبی هلموا اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده فقال عمر بن الخطاب ان النبی قد غلب
علیه الوجع و عندکم القرآن حسبکم کتاب ربکم و فی روایة ابن عمر من غیر کتاب الحمیدی قال عمر ان
الرجل لیهجر فی کتاب الحمیدی قالوا ما شانه یهجر قال الحمیدی فاختلف الحاضرون عند النبی فبعضهم
یقول القول ما قاله النبی فقربوا الیه کتابا یکتب لکم و بعضهم یقول القول ما قاله عمر فلما اکثروا
اللغط و الاختلاف قال النبی قوموا عنی و لا ینبغی عندی التنازع و امثال این روایات در صحاح سته و غیره
[illegible] هرگز [illegible] بسوط رجوع نمایند اینکه گفت مخاطب خطاب اولی بقرطاس فقط [illegible] بودند
[illegible] بنی هاشم و اهل بیت [illegible] احتیاج بآن نیست بلی بودند لیکن در آنها بودند که با عمر و احزاب
[illegible] بودند [illegible] زبان جناب نبوی نمایند اما [illegible] گذاشتند که [illegible]

ثمانیه و تصدیق ذلک ما روی الحمیدی ان عبد الله بن عباس کان یبکی حتی یبل دموعه الحصا و یقول
یوم الخمیس و ما یوم الخمیس قال الراوی لحدیث فقلت یا ابن عباس و ما یوم الخمیس فذکر عبد الله بن
عباس انه یوم منع رسول الله من ذلک الکتاب و کان عبد الله یقول الرزیة ما حال بین
رسول الله و بین کتابه و از اینجا معلوم شد که این حیلوله میان کتاب و میان آنحضرت که واقع شده بتعمد
بود بلکه از راه شوره پشتی و غلظت و فظاظة که ملکه خلیفه ثانی شده بود بعمل آمد **قوله** باید دید که چه تحریف آیات
می‌نماید **اقول** ای ملا عبد الصمد بیچاره چه کند که تو گرفتار سنت ازین جهت چنین است می‌نماید
بخط مستقیم حال حسب اقتراحات بی‌نشانه ... اگر مدید هوای این معنی از مقتدای خود تحریف الکتاب
بپرس و خود را زیر بار منت یکی از اولاد افلح ساز تا مراد تو حاصل گردد **قوله** و از همین جنس در آیه دیگر
مثل اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله و الیوم الآخر و جاهد فی
سبیل الله لا یستوون عند الله و الله لا یهدی القوم الظالمین **اقول** ذکر این آیه در فضیلت صحابه
حق اهل البیت از علمای اهل تسنن بسیار تعجب است هرچند نظر بآنکه ناصب عداوت اهل البیت و انکار فضائل ایشان
بوده نماید و از انصاف محروم است هیچ بعدی ندارد با جمله ... کتابی که مسمی بجمع بین الصحاح است
تصحیح نموده اند بآنکه این آیه در شان حضرت علی بن ابیطالب نازل شده و هرگاه طلحه بن شیبه و عباس بن عبد المطلب با
هم یکدیگر افتخار کردند طلحه گفت من سزاوار ترم بخانه خدا زیرا که کلید آن در دست من است و عباس گفت من
سزاوار ترم زیرا که من صاحب سقایه ام و بان قیام مینمایم علی فرمود که من سابق ترم از همه خلق از جهت ایمان پس سزاوار
ترم از اینها در جهاد پس حق سبحانه این آیه نازل کرد و فضیلت آنجناب ظاهر گردانید و فضل ابن روزبهان ناصب
اعتراف بآن نموده در کتاب ابطال الباطل که در رد کشف الحق نوشته بعد نقل کلام مصنف گفته قول هذا
صحیح من روایة الجمهور ما اهل السنة و عدها العلماء فی فضائل امیر المومنین و فضائله اکثر من ان
تحصی انتهی کلامه اما قوله تعالی الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم
اولئک اعظم درجة عند الله پس شک نیست در آنکه از صحابه کسانی که ایمان داشتند و هجرت و جهاد
کردند دلالت بر فضیلت آنها دارد و لیکن چون ایمان ناصبین حق ولایت و هجرت ایشان ... نسبت بثبوت
رسیده استدلال بدین آیات بر فضیلت ایشان وجهی ندارد لاسیما نظر بآنکه او سبحانه تعالی مقارن این
صفت صفت جهاد را نیز ذکر نموده و کیفیت جهاد ایشان در جنگ احد و خیبر و حنین اظهر من الشمس

پس جناب ایشان را ازین آیه بهره نخواهد بود و بلکه انشاء الله مصداق قول او سبحانه تعالی و من یولهم یومئذ دبره الخ
خواهند بود و افزار انداری اهل تسنن را میرسد که اعتراض کنند که مخاطب آیه فرار عن الزحف مومنان اند چه آیه
مذکوره مصدرست بقوله یا ایها الذین امنوا و جناب خلفا ازاول امر ازین وصف عنوانی خارج اند لئن
تنزلنا عن ذلک پس میگوییم این آیات معارض ست بآیات دیگر مانند قوله تعالی و یوم حنین اذ
اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا و ضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم ولیتم مدبرین
ثم بعضهم بقوله تعالی یا ایها الذین امنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار و من یولهم یومئذ
دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله و ماواه جهنم و بئس المصیر
و قوله تعالی و اعلموا ان فیکم رسول الله لو یطیعکم فی کثیر من الامر لعنتم و قوله تعالی لم تقولون
ما لا تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون و قوله تعالی و اذا راوا تجارة او لهوا
انفضوا الیها و ترکوک قائما قل ما عند الله خیر من اللهو و من التجارة والله خیر الرازقین
و قوله تعالی ما کان النبی ان تکون له اسری حتی یثخن فی الارض تریدون عرض الدنیا والله
یرید الاخرة والله عزیز حکیم و قوله تعالی لولا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب
عظیم و قوله تعالی و من اهل المدینة مردوا علی النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم سنعذبهم مرتین
ثم یردون الی عذاب عظیم و قوله تعالی و اذا انزلت سورة محکمة و ذکر فیها القتال رایت الذین فی
قلوبهم مرض ینظرون الیک نظر المغشی علیه من الموت و قوله تعالی و اذا ما انزلت سورة نظر بعضهم الی
بعض هل یریکم من احد ثم انصرفوا صرف الله قلوبهم بانهم قوم لا یفقهون و قوله تعالی یحلفون لکم
لترضوا عنهم فان ترضوا عنهم فان الله لا یرضی عن القوم الفاسقین و قوله تعالی و یحلفون بالله
انهم لمنکم و ما هم منکم و لکنهم قوم یفرقون و قوله تعالی و اذا رایتهم تعجبک اجسامهم و ان یقولوا
تسمع لقولهم کانهم خشب مسندة یحسبون کل صیحة علیهم هم العدو فاحذرهم قاتلهم الله انی
یوفکون و قوله تعالی و لا ینفقون الا و هم کارهون و قوله تعالی و اذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی
یراءون الناس و لا یذکرون الله الا قلیلا و امثال این دیگر آیات ست پس لابدست که در جمع بین الایات
[illegible] آیات مناقب [illegible] روایات ذم ست پس بعضی صحابه آنحضرت عموما ممدوح باشند
[illegible] شیعیان ست قوله صاحب ممدود و دیگر علمای شیعه دست و پا زده اند الخ اقول قبل ازین

[illegible] بعضی [illegible] باشد و [illegible] ایشان [illegible] و نسخ احادیث را تجویز نموده [illegible]

[illegible] رسیده [illegible] احکام [illegible] سبب [illegible] ایشان نبوده باشند [illegible]

[illegible] در زمان [illegible] ایشان [illegible] و تصریح بجواز [illegible]

[illegible] نظر [illegible] ایشان سینه بسینه میرسد اگر [illegible]

رسیده باشد [illegible] ایشان [illegible] منکر [illegible] **اقول** [illegible]

نموده همان [illegible] کلام علمای امامیه [illegible] سید [illegible]

[illegible] سنیان [illegible] اسلام [illegible] قدیم الایام حکم بعدم ایمان اصحاب [illegible]

[illegible] اعدای اهلبیت [illegible] احکام اسلام [illegible] برایشان جاری مینمایند چنانچه جناب

سید المرسلین [illegible] برایشان [illegible] کلمه شهادتین [illegible] خواه مؤمن باشد

و خواه منافق [illegible] کافر [illegible] قابل [illegible] اهلبیت [illegible]

[illegible] اعتبار [illegible] خرافات [illegible] **قوله** [illegible]

ایشان [illegible] منکر [illegible] امامت [illegible]

قول [illegible]

[illegible] بعضی [illegible] و اعتقادات [illegible] امام [illegible]

[illegible] شیعه [illegible] روایات [illegible] احادیث [illegible]

[illegible]

لکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم [illegible] و منهم مقتصد و منهم سابق

بالخیرات باذن [illegible]

[illegible] سادات صحیح النسب [illegible]

[illegible] که عدم ایمان [illegible]

[illegible] زید بن علی [illegible] شیعه [illegible]

[illegible] بینما [illegible] بعلی بن الحسین [illegible]

زید بن علی بن الحسین [illegible] احادیث [illegible] امامت [illegible]

و اگر چیزی بر خلاف این دلالت نوشته باشد تأویل خواهد بود و آدمی شاید میان امامیه در بدعی عبد الله افطح
اختلافی نباشد پس حال او اگر مثل حال [illegible] ثابت نباشد پسر نوح و زن نوح و لوط و عائشه و حفصه خسران
مآل باشد چه بحال شیعیان ضرر نمیرساند قوله مثل زید شهید که بلاشبهه مدعی امامت خود بود و منکر امامت
امام محمد باقر و در این باب با هشام بن الحکم مناظره هم میکرد و از این دعوی دست بردار نشد **اقول** شیخ
مفید در ارشاد خود میفرماید که زید بن علی بعد امام محمد باقر علیه السلام افضل برادران و صاحب ورع و عبادت و فقاهت
بوده و بسخاوت و شجاعت موصوف و خروج بشمشیر نموده امر بمعروف و نهی از منکر میکرد و طلب خون
جناب سید الشهدا می نمود و بسیاری از شیعیان اعتقاد بامامت او داشتند و منشاء این اعتقاد آنها
این بود که چون دیدند که او خروج بشمشیر نموده و دعوت میکرد بطرف الرضا من آل محمد گمان کردند که مراد او
از این حرف نفس خود است و چنین نبود چه او عارف بود باین که منصب امامت حق برادر بزرگوار او جناب
امام محمد باقر علیه السلام است و وصیت کرده بود در آخر وقت بحضرت صادق علیه السلام و سبب خروج او این بود
که روزی پیش هشام بن عبد الملک که خلیفه وقت بود رفت خلیفه امر نمود باهل شام که در مجلس او حاضر بودند
که چنان در مجلس تنگی نمایند که زید تا خلیفه نرسد زید گفت که هیچ یک از بندگان خدا فوق این نیست که وصیت
بتقوی نماید و من ترا وصیت بتقوی میکنم [illegible] هشام گفت تو خود را اهل خلافت می پنداری و حال آنکه
تو ام ولدی زید گفت مادر جناب حضرت اسمعیل ام ولد بود و حال این که مرتبه نبوت نزدیک خدا فوق مرتبه
خلافت است و چون هشام زید را از مجلس خود بیرون کرد زید در کوفه آمده خروج نمود و مردمان بسیار با او بیعت
کردند و آخر نقض بیعت نمودند و او شهید شد و چون خبر شهادت او بجناب امام جعفر صادق علیه السلام رسید
بسیار غمگین و ملول گردید و کسانی که با زید شهید شده بودند یک [illegible] آنها حضرت صادق علیه السلام
[illegible] قسمت نموده انتهی [illegible] عبد الکاذب [illegible] میان هشام بن الحکم و هشام بن عبد الملک اعتبار نموده
این [illegible] مناظره امامت [illegible] بالغیب حمل نموده **قوله** مختار ثقفی عبد الله پسر صحابی حضرت امیر المؤمنین
[illegible] **اقول** [illegible] تا صدق و کذب او معلوم گردد و بنظر احقر تا حال از
[illegible] روایات مختلفه در باب مختار وارد شده و لا کلام فیه **قوله** تا چهار
[illegible] که منکر امامت کافر نیست [illegible] **اقول** این هم باطل است که مثل شیطان ترا بضلالت می اندازد
[illegible] منکر امامت کافر نیست چنانچه مذهب ایشان است که او مؤمنست

نیست **قوله** اما درینجا قباحت دیگر لازم آید چون انکار امامت کفر نباشد محاربه بدل زمه انکارست ودر وقتیکه
که امام تصرف خود خواهد لابد کفر لازم غیر کفر باشد واین معنی محال ست انتهی **اقول** ملازمت به انکه فرق
نیست میان محاربه و میان انکار امامت چه محاربه بدون ارتکاب فعلی که حرمت آن از ضروریات دین ست متصور
نباشد اعنی تا وقتی که ایشان بغض علی بن ابیطالب ع نداشته باشند هرگز بآنحضرت محاربه نمیکنند و آن بغض
وبغض ایشان بحکم قوله تعالی قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی حرامست بخلاف انکار امامت
آنحضرت چه آن از ضروریات مذهبست نه از ضروریات اسلام حرمت آن پیش امامیه ثابتست نه سائر اهل اسلام
و انچه گفته که محاربه لازمه انکارست سخنی سست و واهی بمعنی چه معلومست که ابوبکر و عمر و غیرهما منکر امامت
آنحضرت بودند و محارب نبودند و همچنین سائر مخالفین الی یومنا هذا منکر امامت آنحضرت اند بی آنکه محارب
باشند و اگر مراد تو این ست که میان قول بعدم خروج از اسلام بسبب انکار و قول بعدم خروج از آن بسبب
محاربه ملازمتست پس باید که اول این ملازمت را بدلیل ثابت نمائی و اینکه گفتی که از جمله افراد انکار یکی
محاربه هم ست پس لهذا محاربه بدون انکار متصور نمیشود زیرا که انکار مع زیادتی ست و بسیاری از افراد
افرادیست که در ماهیت باقیه نمیشود پس چه استبعاد ست که بعضی از افراد انکار که مقارن بصفت محاربه باشد
مستلزم خروج مکلف از اسلام شود و انکار مجرد مستلزم آن نباشد **قوله** اکثر شیعه جواب این سخن باین وجه
داده اند که هر چند قاعده همین را تقاضا میکند که هرگاه انکار چیزی کفر نباشد محاربه با صاحب آن
چیز نیز میباید که کفر نباشد زیرا که محاربه نوعیست از انکار انتهی **اقول** ناصب عداوت اهلبیت و ائمه او را
لازمست که بمکافات سوء ادبی که در خدمت جنابی که ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
در شان اوست نموده اند هذیان و بیهوده گویند باید که کدام عالم امامیه چنین سخن گفته و در کدام کتاب ثبت
اگر صادقی آنچه بطرف ایشان اسناد مینمائی چرا اسم کتابی که از ان نقل نمودی نمینویسی چگونه عاقل اله امر این
هرگاه انکار چیزی کفر نباشد محاربه با صاحب آن چیز نیز میباید کفر نباشد و کدام دلیل قطعی بر آن قائم شده
اینحرف تو درست باشد پس باید حال آنکه منکر امامت امام حسین ع مثل قاتل شمر ذی الجوشن و عمر بن سعد
بن زیاد و یزید بن معاویه لعنهم الله الذین کانوا من محاربیه باشد و لیکن لکل امیر المؤمنین یا العالمین
اول آنکه این کلام مجروح از مجاز است بحذف حرف تشبیه یعنی حربک کالحرب لی زیرا که معنی حقیقی امکان ندارد انتهی **اقول**
شک نیست که هرگاه معنی حقیقی حربک حربی مراد نباشد لا محاله بطرف آن مراد خواهد بود کما تقرر فی موضعه

[illegible] معنی حقیقی نیست مگر آنکه هیچ احکام کلی در دو می موجود باشد الا ما اخرجه بالدلیل و شک نیست
که اجماع [illegible] خروج از اسلام است [illegible] [illegible] مؤمنین موجود با
[illegible] اقوال [illegible] امام [illegible] قولت [illegible] طیبات [illegible] کیف
[illegible] الاحکام [illegible] الا ما اخرجه [illegible] الدلیل اما آنچه گفته که
[illegible] کتب شیعیان نیست تا [illegible] باشند [illegible]
[illegible] اجماع خلافت [illegible] باشد و این گفتگو عبث است قوله دوم آنکه معنی کلام این است که حرب
[illegible] قتل عثمان که دران جمله حضرت [illegible] باشد حرب رسول باشد الخ
اقول هر که ادنی [illegible] داشته باشد میداند که جناب سید [illegible] فرموده [illegible] گفت کلمه یا علی
حربک حربی سلمک سلمی فرموده اند پس یکی از وجوه [illegible] آنحضرت [illegible] که [illegible] جنگ
[illegible] جنگ کرده و اگر [illegible] که احتیاج [illegible] باشد جنگ کند [illegible] که با من جنگ
[illegible] است [illegible] درگاه خدا و رسول است انشاء الله تعالی و شفاعت جناب سید المرسلین
[illegible] قبل از این [illegible] اختلاف نموده [illegible] و از کار مستلزم
[illegible] شود [illegible] است [illegible] گیرا و شده مطلق
[illegible] الله تعالی قوله [illegible] عداوت
عداوت [illegible] الشخص [illegible] ایشان بنا بر عداوت نبود الخ
اقول [illegible] عداوت میان عایشه [illegible] میان جناب امیر المومنین
[illegible] الشمس است و تا حال هیچیک عالم [illegible] قسم حرف صحیح
[illegible] قصاص مقابله نمودند و بقاتلان [illegible] اقول از اینجا
[illegible] کاه است که [illegible] عداوت [illegible] نظر [illegible]
[illegible] عمل [illegible] واقع [illegible]
[illegible] بیان [illegible] این جهت [illegible] شود که ناصب عداوت
[illegible] خود که نکث بیعت نموده اند [illegible] آنچه در او
[illegible] از کتب شیعه و از اقوال [illegible] لیکن غلامان علی با وجود

باوجود عدم التزام میتوانند که بر هر مطلب که باآن بر نواصب احتجاج نمایند از کتب ایشان میتوانند نمود پس
میگوییم در مسند احمد بن حنبل در مسانید عائشه مسطور ست گفت که پیغمبر خدا صلعم بیمار بود در خانه میمونه پس
آنحضرت از زنهای خود اجازت گرفت که در خانه من در حالت مرض بسر برد پس آنها اجازت دادند
فخرج رسول الله در حالتی که تکیه کرده بود بر عباس و مردی دیگر و پاهای مبارک بر زمین کشیده میشد
راوی از عبدالله ابن عباس روایت میکند که گفت میدانی که این مرد که نام او را عائشه نگرفت که بود
گفتم نه ابن عباس گفت علی ابن ابیطالب بود ولیکن عائشه را خوش نمی آمد که نام علی بر زبان برد و همچنین
در تاریخ طبری مسطور ست قال عبدالله فحدثت عنها عبدالله بن عباس فقال هل تدری من
الرجل قلت لا قال علی ابن ابی طالب و لکنها کانت لا تقدر علی ان تذکره بخیر و هکذا فی عمدة
القاری شرح صحیح البخاری حیث قال و زاد الاسمعیلی من روایة عبدالرزاق عن معمر و لکن
عائشة لا تطیب نفسا له بخیر و ابن اسحاق فی المغازی عن الزهری و لکنها لا تقدر علی
ان تذکره بخیر و قال بعضهم و فی هذا رد علی من زعم انها ابهمت الثانی لکونه لم یتعین فی
جمیع المسافة و لا معظمه قیل هذا رد علی النووی و لکنه ما صرح باسمه لا عبائه به و پوشیده
نماند که این امر دلالت میکند که عائشه با جناب امیر کبیر ع کمال عداوت داشته و مؤید این ست که آنچه جناب
امیر ع در بعضی خطبها فرموده و اما عائشة فادرکها ضعف رای النساء و ضغن غلا فی صدرها
کمرجل القین و کدام عداوت ازین بیشتر خواهد بود که مفضی گردید بطرف حرب و قتال و معلوم ست
که هر که با او عداوت داشته عداوت با خدا داشته و با جناب سید المرسلین صلعم پیغمبر فرموده اللهم وال من والاه
و عاد من عاداه و ازینجاست که ناصب عداوت اهلبیت ع مثل ثعلب ابن طرف بطرف میگریزد و چون از
گریز نمی یابد انکار عداوت انها که از بدیهیات و متواترات گردیده ارتکاب مینماید و عار کذب و نار آخرت
را بر خود گوارا میسازد و از جمله عداوت عائشه یکی این ست که نگذاشت که امام حسن ع را در جوار قبر
سید المرسلین صلعم دفن نمایند چنانچه ایمعنی در کتاب مختصر اخبار البشر که از مصنفات علامه اسمعیل بن محمود
بن محمد بن عمر بن شاهنشاه ست و هم در کتاب روض المناظر فی علم الاوائل و الاواخر لقاضی القضاة
محب الدین ابو الولید محمد بن محمد بن شحنة الحنفی الحلبی ست و از جمله عداوت عائشه و طلحه و زبیر با امیر کبیر
این ست که در فصول مهمه لعلی بن محمد المکی المالکی المعروف با بن الصباغ مسطور ست فی قصة وقعة

الجمل نادی منادان عائشة ام المومنین و طلحة و الزبیر متوجھون الی البصرة فمن اراد اعزاز الدین و قتال الملحدین و الطلب بثار عثمان فلیخرج پس ہرگاہ نوبت بتکفیر و تفسیق رسید معلوم است

که جاہل متعصب کدام معنی از عداوت خواسته که آنرا نفی مینماید و از جملهٔ عداوت او یکی این بود که این ابی الحدید میگوید ان فاطمة لما ماتت جاءت نساء رسول الله کلهن الی بنی هاشم فی العزاء الا عائشة

فانها لم تأت و اظهرت مرضا و نقل الی علی عنها کلام یدل علی السرور و از آنجمله اینکه چون عائشه خبر خلافت حضرت امیر شنید گفت کاش آسمان بر زمین افتاد تا این امر به قحوحه نمی آمد و از آنجمله آنکه روایت

طبرانی عن علی قال لقد علمت عائشه بنت ابی بکر ان جیش المراة و اهل النهروان ملعونون علی لسان محمد و از جملهٔ کلام حضرت امیر کلمه که شارح معتزلی در شرح نهج البلاغه ذکر نموده این است

ایها الناس ان طلحة و الزبیر بایعانی ثم نکثا بیعتی و البا علی الناس اللهم فاحلل ما عقدا و لا تحکما فی انفسهما و ارهما المساءة فیما قد عملا باید دانست که امثال چنین روایات بسیار است

که استیعاب منظور باشد جلد کتابی میتواند شد بالجمله عداوت میان عائشه و عثمان ظهور تمام دارد تا آنکه طعن میان آمده و اکثر اوقات بکلمه لعن الله نعثلا و قتل الله نعثلا عائشه ام المومنین رطب

اللسان شد از چه جای آنکه عداوت ایشان با علی ابن ابیطالب زیرا که عداوت میان ایشان بسیار دیرینه بود که هرگز بکار انکار کذب و انکار را صفحهٔ روزگار نمی تواند نمود و احقر العباد از بعض علمای اهل تسنن که

در بیان سبب عداوت ایشان کلام حکیمانه گفته نقل مینماید و چون کلام او در زبان عربی است بترجمه آن می پردازد و پیداست که شیخ ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از شیخ خود که ابو یعقوب یوسف بن اسمعیل لمعانی بود

نقل مینماید که او گفت اول عداوتی که میان عائشه و جناب سیدة النساء بهم رسید این بود که چون والدهٔ جناب سیدة النساء از جهان انتقال نمود عائشه بشرف ازدواج آنحضرت فائز گردید و عادت جاری

است میان صبیه که مادرش وفات یافته باشد و پدر او زن دیگر خواسته باشد باهم کدورت پیدا شده حکم ضره دارد و علاوه براین افزود که جناب سید المرسلین در اکرام و تعظیم جناب سیده هیچ دقیقه از دقایق شفقت و رافت فرو نگذاشت و محبت آن حضرت نسبت بجناب سیده دو چندان از مراتب پیاری یاد

بود از محبتی که پدر را با فرزندان میباشد تا آنکه آنحضرت در مجمع خاص و عام علی الدوام میفرمود انها سیدة نساء العالمین و انها عدیلة مریم بنت عمران و انها اذا مرت بالموقف نادی مناد من جهة العرش

العرش یا اهل الموقف غضوا ابصارکم لتعبر فاطمة بنت محمد وانها از جمله احادیث صحیحه اند نه اخبار
مستضعفه وهم آنحضرت فرمود که عقد نکاح میان جناب سیدة النساء و جناب امیر المومنین در دنیا واقع
نشده مگر بعد ازین که جناب حق سبحانه وتعالی بالای آسمان بگواهی ملایکه نکاح آنحضرت را واقع ساخت و مرات
عدیده و دفعات کثیره جناب خاتم الانبیا فرموده یوذینی مایوذیها ویبغضنی مایبغضها وانها بضعة
منی یریبنی مایریبها پس این چیزها و مانند اینها موجب زیادتی عداوت عائشه با آنحضرت گردید چه بحسب
مجاری عادات زوجه را خوش نمی آید که زوج دختر ضره را باین مراتب تعظیم و تبجیل نماید بلکه بکمتر ازان
راضی نمیشود چه جای آن که این تکریم از حد متعارف متجاوز گردد پس هرگاه خار خار چنین عداوتها در سینه
هم رسیده باشد و زنهای مدینه که از زبان جناب سیده شکوه عائشه می شنیدند بعائشه میرسانیدند و
حرفهای عائشه را که کدورت آمیز میگفت با آنحضرت کریمه نقل میکردند و جناب سیده شکوه عائشه را
پیش جناب امیر اظهار مینمود و عائشه پیش پدر خود ابوبکر چه میدانست که زوج او جناب سید العالمین
غیبت دختر خود را کی میتوانست شنید پس اینمعنی ابوبکر را برین داشت که در سینه او کینه حضرت امیر
ناشی گردید و علاوه برین چون جناب سید المرسلین حضرت امیر المومنین را بشرف قرب و علو منزلت
بنواخت بفضائل و کمالات او را اختصاص داد مزید بران حسد و غبطه بر ابوبکر مستولی گردید و همچنین تخم
عداوت و کینه در سینه طلحه که عمه زاده عائشه بود و گاه و گاه پیش او هم حکایات سرگذشت خود را
اظهار مینمود و باظهار شکوه و شکایت جناب اهل البیت رسالت دل خود را خالی میکرد کاشته شد چون
معلوم است که هرگاه شخصی منحرف از شخصی گردید از اهل او منحرف میگردد و همچنین بر عکس و بعد ازین ماجرای
قذف عائشه بوقوع آمد بر همگنان معلوم است و حضرت امیر هر چند از قاذفین نبود لیکن جناب
سید المرسلین را مشوره بطلاق او میداد تا آنکه دامن عزت و حرمت آنحضرت بگرد بدگوئیهای منافقین و طعن
تشنیع آنها آلوده نگردد و جناب سید المرسلین هرگاه استشاره نمود جناب امیر فرمود که عائشه نیست مگر بمنزله
نعلین شما از نعال مدینه که همراه او بود استفسار باید فرمود و تهدید و وعید بر اینمعنی میباید نمود بلکه از و بضرب تادیب
استکشاف اینمعنی فرمایند و این همه گفتگو بعائشه میرسید بلکه زیاده برین هم می شنید چنانچه متعارف است
که سخن چینان برای اشتعال نائره عداوت از طرف خود زیادتی ها ملحق میسازند و هم غمازان و سخن چینان
اظهار نمودند که جناب علی و فاطمه ازین سانحه شماتت کردند و خوشنود گردیدند پس هیجان عداوتها

برانچه بود بنصه ظهور آمد و چون بعد از این پیغمبر خدا با عائشه مصالحه نمود و آیه برائت او از آنچه متهم ساخته
بودند نازل کرد دید حال او مثل حال شخصی گردید که غالب کرد و بعد از اینکه مغلوب شده باشند و او را اثر
حاصل شود بعد از اینکه متهم شده باشد پس هر وقت زبان درازیها از او بظهور آمد و آنچه او میگفت بجناب امیر
میرسید و این موجب مزید عداوت میگردید و از این قبیل همیشه در وقت جناب پیغمبر خدا از احوال و اقوال
که موجب مزید معادات باشد بظهور پیوست تا اینکه روزی جناب امیر را پیغمبر خدا نزدیک خود خوانده در جائی
که عائشه متلاصق بجسم شریف پیغمبر خدا نشسته بود و جناب امیر امتثالا للامر الاقدس تشریف آورده میان
آنحضرت و عائشه نشسته عائشه بنابر ناخوشی که داشت گفت که غیر از فخذ من مگر جائی نشستن نیافتی
و تا اینکه روایت شده که روزی جناب سید المرسلین با حضرت امیر در خلوت راز میگفت چون مشهور
آنحضرت طول کشید عائشه آمده خود را داخل نموده گفت کدام امر نهانی دارید که اینقدر طول کشیده است
پیغمبر خدا [illegible] بی ادبی که از و بظهور آمد در غضب شد و بعد از آن از جمله اسباب عداوت این بود که از جناب فاطمه
اولاد ذکور و اناث بهم رسید و از عائشه هیچ فرزندی متولد نگردید و جناب رسول خدا فرزندان فاطمه را
بمنزله فرزند و اولاد صلبی میدانست و میگفت بعضی از فرزندان او را که بخوانید پسر مرا و چه کار میکنید
پسر مرا آزرده مکنید پس هر گاه حقیقت حال چنین باشد چه گمان میکنی در باب زوجه که محروم شده باشد
از ولادت فرزند و ببیند که شوهر او اولاد دختری را که از غیر او متولد شده بفرزندی خود گرفته
غمخواری انها می نماید و هیچ دقیقه از عطوفت پدری از انها دریغ نداده آیا میتواند شد که چنین زوجه
فرزندان دختری را دوست داشته باشد حاشا که چنین باشد بلکه البته میباید که عداوت داشته باشد
[illegible] چنانکه [illegible] بیان [illegible] از جمله اسباب عداوت یکی این بود که جناب سید المرسلین امر نمود
که [illegible] ابوبکر چه [illegible] که در اندرون مسجد بودند بند کردند مگر دروازه علی بن
[illegible] داشت که آنحضرت امر بسد آن [illegible] و باز از جمله اسباب عداوت
[illegible] عائشه را فرمود که سوره برائت را که رفته بر مشرکین بخواند و هنوز
[illegible] او را معزول ساخت و بشرف این منصب علی بن ابیطالب را [illegible] خود را فائز ساخت پس این
[illegible] دختر و پدر را مجروح گردانید و باز از جمله اسباب عداوت این شد که جناب
[illegible] فرزندی [illegible] بهم رسید پس جناب علی ابن ابیطالب بسیار مسرور و خوشحال گردید

گردید و همیشه طرفداری او و انجاح حاجات او از جناب رسول اللہ علی الرغم میفرمود و از اتفاقات اینکه تحویلکه عائشه متهم گردیده بود بماریه نیز همان برخ نمود پس جناب امیر اظهار براءت او قسمی فرمود و بطلان آن تهمت را بفضل الهی بر نهجی اظهار نمود که بر همه کس محسوس و مشاهد گردید و در باب او منافقین را هیچ مجال گفتگو نماند بخلاف آنچه در باب ایت عائشه گفتگو بکردند و این امر زیاده موجب غلیان عداوت عائشه گردید و بعد از آن چون ابراهیم پسر پیغمبر خدا وفات یافت عائشه مخفی اظهار شماتت و سرور می نمود و جناب امیر و فاطمه محزون گردیدند و حال برین منوال ماند تا اینکه پیمبر خدا بمرض الموت مریض گردید و این ... آن حضرت را عارض نشده بود و جناب امیر را گمان این بود که هیچ ... باب ... این نیست که با آنحضرت بعد وفات پیغمبر خدا منازعت نماید و از این جهت ... که ... پیغمبر خدا شده بود و گفت که دست خود را در از کن که با تو مبایعت کنم تا هیچکس با تو اختلاف نکند حضرت امیر در جواب گفت که آیا کسی میتواند که در باب خلافت طمع داشته باشد حضرت پیمبر خدا را بیماری طول کشید و روز بروز در تزاید گردید انفاذ جیش اسامه نمود ه ابوبکر و عمر و دیگر بزرگان مهاجرین و انصار را امر به بیرون رفتن فرمود پس درین هنگام جناب امیر را وثوق تام بهم رسید باینکه اگر حادثه وفات پیمبر خدا رو دهد بلا منازعت غیری انتظام امور خلافت او بظهور رسد و بعد ازین که امر خلافت استحکام یابد کسی را مجال این نیست که فسخ آن تواند نمود و بعد از آن آنچه از تخلف ابی بکر و باز آمدن او بمدینه بظهور آمده احتیاج بیان نیست هیچ کیفیت پیشنمازی ابی بکر جناب امیر المومنین را یقین حاصل بود باینکه تعین ابی بکر از جانب عائشه بود و هرگز پیغمبر خدا امر بمقتدا بودن ابوبکر نفرموده تا آنکه جناب سید المرسلین را چون خبر پیشنمازی ابوبکر رسید باآن شدت مرضیکه داشت بر جناب امیر و فضل بن عباس تکیه نموده خود را بمشقت تمام بمسجد رسانیده نماز را مودی ساخت و این نماز ابی بکر را عمر مستمسک خود ساخته بعد وفات حضرت پیغمبر خدا با بوبکر بیعت نموده منصب خلافت را با و اختصاص داده جناب امیر را منشاء این مصیبت کبری را از قبل عائشه میدانست چنانچه در خلوت پیش اصحاب خود این ... اظهار میکرد و آنحضرت میفرمود که جناب سید المرسلین در وقت وفات میفرمود که ای کن ... صحابت یوسف ونگفته بود مگر آنکه لهذه الحال نظر ... که عائشه و حفصه هر یکی میخواست که پدر خود را برای خلافت تعین نماید

حضرت ... از ... است

چون تقدیرات الهی با تدبیرات آن حضرت رسالت پناهی موافق نگردید و این مصیبت عظمی داهیه کبری
از قبل عائشه بآن حضرت رسید پس آنکه آنحضرت در خلوت دعای بد بر عائشه میفرمود و اکثر تظلم او
بطرف حق تعالی مینمود و بعد از ان آنچه بر جناب امیر از رهگذر تخلف نمودن او از بیعت گذشت مشهورست
و احتیاج به بیان نیست و آنچه فاطمه و حضرت امیر از قبل بکرهات بسبب عداوت عائشه و پدر او رسید
زیاده ازین نیست که بعرض بیان آید چه عائشه را درین وقت بسبب سلطنت و خلافت پدر استطالت
و عظمت شان بمرتبه کمال رسیده و درین وقت جناب امیر و فاطمه با کمال مغلوبیت و ضعف بودند و خلافت را
از ایشان گرفته بودند و فدک وغیره را از تصرف آنجناب بیرون آورده و هرچند حضرت فاطمه برای
طلب حق خود بمرات عدیده از خانه خود بیرون آمد و استدعای آن نموده لیکن اصلا بحق خود نرسید
و در جمیع این حالات زنهای مدینه آنچه عائشه از انها استطالت مینمود بجناب فاطمه و حضرت امیر
میرسانیدند و آنچه ایشان از راه تظلم شکوه عائشه مینمودند پیش عائشه آمده اظهار میکردند لیکن حالتهای
ایشان بسیار تفاوت یافته بود چه عائشه در کمال غلبه و سطوت و جناب معصومه در کمال ضعف و
مغلوبیت و او بر تخت فرمانروائی نشسته و جناب معصومه از جمله رعایا و مامورین او گردیده و علاوه
برین شماتت اعدا زیاده از همه چیز بر آنحضرت ناگوار میساخت ابن ابی الحدید میگوید که درینوقت
من خدمت شیخ خود عرض کردم که تو قائل باین هستی که عائشه از پیش خود پدر خود را برای نماز تعین کرده
باشد شیخ در جواب گفت که اما من پس قائل باین نیستم لیکن حضرت امیر قائل باین بود و تکلیف من غیر تکلیف ایشان
است ایشان حاضر بودند و من غایب بما اخبار چنین رسیده که عائشه بموجب حکم پیغمبر خدا ابوبکر را
تعین نموده و جناب امیر چون در انوقت و در ان مجلس حاضر بود او بمقتضای علم خود میفرمود و بعد از ان
چون حضرت فاطمه وفات یافت همه ازواج طاهره جناب سید المرسلین در خانه جناب فاطمه برای تعزیه آن
سعادت آمده بودند مگر عائشه که او نیامد و تمارض نمود و بجناب امیر از قبل عائشه کلامی رسانیدند
که دلالت بر سرور و خوشحالی عائشه میکرد و بعد ازین چون از حضرت امیر برای پدر او بیعت ابی بکر گرفتند
ظاهر است که خلافت پدر او مستقر شد و بی منازعت خصم باطل عائشه بسیار مسرور و مستبشر گردید و حال
بر همین حال باقی ماند تا انقضای خلافت ابوبکر و عمر و عثمان و حالانکه درین حالتها دلها پر از عداوت
بود [illegible] غلیان بود [illegible] میگداخت و هر قدر زمان غیبت خلافت

خلافت بطول میکشید هموم و غموم آنحضرت متضاعف میگردید تا اینکه عثمان کشته شد و عائشه قبل از کشتن عثمان کشته شود از جمله کسانی بود که مردمان را بر قتل او تحریص میکرد و هر گاه خبر قتل او رسید گفت که حق تعالی او را از رحمت خود دور دارد و آرزوی عائشه این بود که منصب خلافت به طلحه که عم زاده او بود قرار گیرد چون این اتفاق نشد و مردمان از وی عدول نموده بطرف جناب امیر رجوع نمودند و بطیب خاطر خلافت ظاهری برای آنحضرت منعقد گردانیدند و این معنی بگوش عائشه رسید بی اختیار نعره کرد و فریاد زد که واعثماناه قتل عثمان مظلوماً و آنچه بعد ازین در جنگ جمل از وی بظهور آمد عیانست که احتیاج به بیان ندارد **قوله** چهارم آنکه در جمیع افعال اختیاریه قصد و اراده شرط است تا مورد مدح و ذم شود الخ **اقول** اگر مراد او ازین مزخرفات این ست که چون فاعل خیر و شر جناب حق سبحانه تعالی ست و بندگان او هیچ چیز فاعل مختار نیستند پس عائشه و احزاب او در جنگ جمل که از ایشان بظهور آمد مختار نباشند پس هرچند این بنا بر مسلک شوم او درست میتواند شد لیکن حال سائر کفار که با جناب سید المرسلین مقاتله کرده اند همچنین باشد پس اگر اهل جمل در این مقاتله معذور باشند کفار هم البته معذور خواهند بود و ایضاً در مبدأ مقدمه ناصب عداوت اهل بیت عهد نموده بود که آنچه گوید و بآن احتجاج بر شیعه نماید از کتب ایشان گوید پس وجه نکث این عهد غیر ازین انفاس ناکثین بیعت جناب علی ابن ابیطالب ع که بالفعل در صدد نصرت انهاست چیزی دیگر نمیتواند شد و ایضاً برین تقدیر چون آن شکم نامبارک خلیفه ثانی بزور و قوت بازوی ابولولو شکست چون فعل او عین فعل حق سبحانه تعالی ست باید معذور بلکه مثاب و ماجور باشد **قوله** سلمنا که محاربه حضرت امیر بنا بر هرچه باشد محاربه رسول ست لیکن محاربه رسول نیز مطلقا کفر نیست بلکه بانکار نبوت و رسالت کفر ست و برای طمع دنیا و مال کفر نیست بدلیل آیه قرآنی در حق قطاع الطریق که بالاجماع کافر نمیشوند کو فاسق باشند الخ **اقول** باید دانست که بمقتضای قول حق تعالی ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة واعد لهم عذاباً مهیناً مجرد ایذا رسانیدن بآنحضرت کفر ست پس محاربه بآنحضرت بطریق اولی کفر خواهد گردید و اتفاق امامیه برین منعقد ست پس بنا بر مسلک هیچ خود که انکار کفر محاربین جناب سید المرسلین بتمامی نادر باب عدم کفر محاربین حضرت امیر چاره جوئی کرده هیچ مفید نباشد اما قوله تعالی انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فساداً ان یقتلوا او یصلبوا الخ که دلالت بر عدم کفر شان میکند و جوابش دلالت و گمراهی بر شر جستن اختی پس انتقاد و صحت باین وجه

اجماع اهل اسلام منعقد شده بر اینکه محاربه مسلمانان حکم محاربه آنها با جناب سید المرسلین ندارد و حلوست
باتفاق مفسرین خاصه و عامه که مراد از محاربه خدا و رسول در آیه مسطوره محاربه مسلمانان نیست لیس ملخص فیه
خارج باشد و این معنی که در آیه اراده کرده شده است ممکن نیست که در روایت حربک حربی مراد باشد و الا
و تخصیص به جناب علی بن ابی طالب نمیماند و کلام را از افاده علو منزلت جناب امیر می اندازد قوله کی می
میتوان گفت در حق حضرت موسی که محاربه با هارون تعمد نمی نمود تا آنکه حضرت هارون بنا رشی پیا
آمد الخ اقول عجیب است این اصحاب و شک که تا حال بر افصح استعمال [illegible]
[illegible] اند غیر ازین هیچ نابالغ مخفی نخواهد شد که هرگاه در [illegible] قومی [illegible]
بنا بر تاویلات جد و تعویج نماید آن محاربه بعنوان گفت و الالعم [illegible] که بنا بر روایت صحیح [illegible] عن
عائشة سقطت قلادة لی بالبیداء و نحن داخلون المدینة فاناخ النبی راحلته و نزل فثنی
راسه فی حجری راقدا فاقبل ابو بکر و لکزنی لکزة شدیدة و قال حبست الناس فی قلادة فبی
الموت لمکان رسول الله و قد اوجعنی پس میان ابوبکر و عائشه محاربه واقع شده باشد لیکن اگر
برای اظهار شجاعت ابوبکر چون غلبه بطرف ایشان بوده التزام صحت استعمال محاربه درینجا نمایند بعید نیست
چون معلوم است که در پنج از غزوات غیر ازین غزوه که پدر ایاه ختر واقع شده آثار شجاعت بروز نیافته
علاوه برین قول حق تعالی حکایة عن هارون لا تاخذ بلحیتی و لا براسی اصلا دلالت
نمی کند برین که اخذ موسی محاسن هارون بتقریب محاربه بوده باشد چه اخذ محاسن چنانچه در حالت غضب
متعارف است همچنین در حالت رافت و استفسار احوال هم متداول است و ایضا بسا اوقات برای مصلحت
اظهار عظمت گناه یا برای اظهار نصفت و عدالت و عدم مراعات جانب داری خویشان و اقربای
که بمنزله اعضاء و جوارح باشند ادم عتاب مینماید که در حقیقت از دل آزرده خاطر نشده باشد و الا معلوم است
که از هارون چیزی قصوری بظهور نرسیده بود و از عدالت شان پیغمبری بعید بود که بدون سابقه جرم
شخصی را که بمرتبه نبوت و امامت فائز باشد مثل حضرت موسی او را عبث عبث در معرض عتاب در آرد
و لئن تنزلنا عن ذلک المقام پس کلام ما درین بوده که محاربه با جناب سید المرسلین کفر است و نسبت در
که احکام جمیع انبیا یکسان باشد و ایضا کلام درین بوده که هرگاه رعایا و امت با جناب انبیاء و اوصیا
محاربه نمایند کافر می شوند و جناب موسی از جمله رعایا نبود بلکه مرتبه او فوق مرتبه هارون بود در باره

و بر بارهین اطاعت او واجب بوده بخلاف جناب امیر که با او کسانی که محاربه نموده‌اند همه رعایای او
بودند بالاتفاق چه او دران وقت امام برحق بوده بلا خلاف بین المسلمین و اما آنچه از مراد ازین بعض آیات نقل نموده
پس چون آیه نص است برینکه حضرت یوسف از گناه آنها درگذشت و اینها از ان فعل قبیح استغفار کردند
ازین بحث خارج باشند معهذا حضرت یوسف سابق از رتبه نبوت فایز نشده بوده و کلام ما در نبی است
که مبعوث باشد اما آنچه او گفت که جانب دیگر نیز ام المؤمنین زوجه رسول و مادر حضرت امیر است اگر مادر پسر خود را
توبیخ نماید الخ پس ایراد می‌شود که عائشه چون ام المؤمنین بود لابد است که بنابر مذهب آنجناب که ابوبکر را
مؤمن میدانند مادر ابوبکر هم باشد پس جناب ابی بکر که با ایشان لا مذهب بودند با مادر خود لکذا بوده باشد اگر کسی گوید
عائشه نسبت با ابوبکر دو حیثیت داشت حیثیت دختر بودن و حیثیت مادری و ابوبکر که بی ادبی کرد از حیثیت
اول بود نه از حیثیت ثانی در جواب گفته شود که نسبت بجناب امیر که برهم دو حیثیت داشتند یکی حیثیت مادری
و دیگری حیثیت عیب جو بودن پس از حیثیت ثانی اگر بسبب محاربه امام خود مستحق نار شوند نزد عقل سلیم استبعاد
نداشته باشد و علاوه اینکه این استحقاق نار بسبب نافرمانی جناب الهی و جناب سید المرسلین ازین حیثیت است
که محاربه حضرت امیر که در حقیقت محاربه با جناب سید المرسلین است نه ازین حیثیت که با پسر خود جنگ کردند
فلا تکن من الغافلین پس زندیق تو یا نفس خود را مخاطب کرده مصرع گر حفظ مراتب نکنی زندیقی را برزبان
جاری ساخته قوله و مخالف اصول بسیار میگردد الخ اقول آری مخالف اصول نواصب بسیار میگردد لیکن
بشیعیان چه ضرر اگر اصول سنیان برهم خورد قوله و اعمال [illegible] آن محاربین [illegible] الخ اقول
هرگاه که اعمال صالحه آنها از بغض و تبرا همدیگر اینها را مانع نشد کسانی را که اصلا از اعمال صالحه ایشان که
مقرون به نیت صحیحه باشد خبر ندارند و غیر از قبایح اعمال ایشان که مخالف [illegible] سید کی مانع میتواند شد
اما آنچه از سید نور الله شوستری نوشته لیس الخ در نقل دلیل [illegible] بوده بالجمله [illegible] البته نزدیک
در حق هیچکس از کفار و مسلم جائز نیست اما تبرا و بیزاری از اعدای دین واجب و لازم [illegible] اتفاق اگر [illegible]
نگوید قباحت نباشد لیکن اگر گناه دانسته نگوید البته گنهگار بلکه [illegible] ثابت [illegible] اگر گناه
دانسته نگوید از ایمان بیرون می‌شود چه او در نصوص منکر [illegible] امامیه شده مراد سید نور الله هر جا که
گفته باشد اگر گفته باشد همین است و عبارت ایشان هرگز با آنچه فقیر گفته مخالفت ندارد و گمان [illegible]
اما آنچه از سید نور الله نقل نموده که این ضعیف حدیثی در کتاب حدیث [illegible] دیده

باین مضمون که عائشه در خدمت امیر از حرب توبه کرده هر چند قصه حرب متواتر ست و حکایت توبه خبر واحد

اقول اگر بحسب اتفاق روایتی باین مضمون بنظر ایشان رسیده باشد هر گاه در مذهب اهل اسلام روایات
متضمن جسم بودن خدا و مکانی بودن او تعالی شانه مروی شده باشد و چون مخالف ضروری دین ست
محل اعتماد نباشد بهیچ وجه بمذهب اسلام ضرر نمیرساند پس چنین روایت هم بشیعیان ضرر نخواهد رسانید
زیرا که اگر روایت توبه او صحیح میبود جناب ائمه از و تبرا نمی نمودند و معلوم است که جناب صادق بعد نماز
عبادت نسبته دار ازو و از غیر او که اعدای دین مبین بودند تبرا می فرمودند و درین مقام لابد است که مجملی از
کیفیت مذهب امامیه که در باب توبه عائشه و طلحه و زبیر دارند با دلیل و برهان که بر اهل خلاف احتجاج بان متوان نمود
ذکر کرده شود تا آنچه ناصب عداوت در توبه هر سه ناکثین حکم بشهرت نموده ظاهر شود که بر تقدیر تسلیم
صحت صدق او از قبیل رب مشهور لا اصل له است پس میگوئیم که کافی است در باب دفع قول بتوبه عائشه و طلحه
و زبیر آنچه مشهور است که شیخ مفید بدر سرای ابو یاسر که در باب خراسان بافاده اشتغال داشت رجوع نمود ابو یاسر
چون از عهده بحث او بیرون نتوانست آمد باو گفت که چرا پیش علی بن عیسی رمانی که از اعاظم علمای کلام است
چیزی نمیخوانی و از و استفاده نمیکنی گفت من او را نمی شناسم و کسی ندارم که وسیله آشنائی او شود التماس نمود
یکی از اصحاب خود را با او همراه نمود و بخدمت رمانی فرستاد چون مجلس او از اهل فضل مملو بود در صف نعال نشست
و بتدریج که مردم از مجلس برمیخاستند شیخ مفید نزدیکتر میرفت و میخواست که استفاده بعضی از مسائل نماید
که درین اثنا یکی از اهل بصره در آمد و از و پرسید که چه میگوئی در حدیث غدیر و قصه غار رمانی گفت
خبر غار درایت است و خبر غدیر روایت و از روایت حاصل نمیشود آنچه از درایت حاصل میشود چون
آن مرد بصری نتوانست که سخن رمانی را جواب گوید برخاست و بیرون رفت شیخ مفید گوید که درین اثنا مرا طاقت
سکوت نماند و آنجا پیش رفتم و گفتم ای شیخ سؤالی دارم گفت بگو گفتم چه میگوئی در شان کسیکه با امام عادل
خروج نموده با او حرب و قتال کرده باشد گفت آنکس کافر است آنگاه استدراک آن نموده گفت فاسق است
گفتم چه میگوئی در باب حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب گفت او امام است گفتم چه میگوئی در باب
طلحه و زبیر در فتنه حرب جمل که از ایشان بوقوع پیوست گفت ایشان توبه کردند گفتم خبر حرب درایت است
و حدیث توبه روایت گفت مگر حاضر بودی وقتی که آن مرد بصری از من سؤال نمود گفتم آری گفت روایة
بروایة یعنی روایتی بروایتی برابر شده و سؤال تو وارد است انتهی کلام الشیخ و هم مسلک اهل تسنن در باب

در باب توبه عائشه روایت که حمیدی آنرا در جمع بین الصحیحین ذکر نموده اعنی ان ابن الزبیر دخل علی
عائشة فی مرضها فقالت له انی قاتلت فلانا وسمعت المقاتل برجل قاتلته وقالت
لوددت انی کنت نسیا منسیا و این حدیث دلالت بر توبه او نمیکند زیرا که معلوم نیست که این تمنی
برکدام چیز بوده احتمال دارد که چون بکام دل خود نرسید خائب و خاسر از انجا برگردید علاوه برین
شماتت اعدا سینه او را مجروح ساخت تاسف میکرده باشد و قرینه برین اینکه نام جناب علی ابن ابیطالب ع
درین کلام مذکور نساخت بلکه ذات شریف آنحضرت را برجل که مشعر بر تحقیر است تعبیر نموده و قد تقرر
فی موضعه انه اذا قام الاحتمال بطل الاستدلال و ایضا معلوم است هرگاه که صدور گناه متضمن
حقوق الناس باشد تا وقتی که از عهده آن بیرون نیاید توبه از ان بدرجه قبول نمیرسد و پر ظاهر است که خطای عائشه و طلحه
و زبیر متضمن خونریزی بسیاری از مهاجرین و انصار گردید و بسیاری از اموال مسلمین بتاراج و غارت منجر
تلف در آمد و ایضا ابن حجر در صواعق محرقه از بیهقی روایت نموده که حق سبحانه و تعالی توبه صاحب بدعت را
قبول نمیکند چنانچه گفته و ایضا عن البیهقی لا یقبل الله تعالی لصاحب بدعة صلوة ولا صوما
ولا عدلا یخرج من الاسلام کما یخرج الشعرة من العجین پس چون عائشه و طلحه و زبیر بالاتفاق
در باب حرب با امام حق از اهل بدعت بودند توبه انها مقبول نباشد و ایضا ابن ابی الحدید که از علمای معتزله است
و از انصار اهل اذناب نقل میکند که هرگاه اهل بصره هزیمت نمودند جناب امیر کبیر بر استر شهبای جناب
رسالتمآب سوار شده جای که قتلگاه بود تشریف بردند پس گذر نمود جائی که جسد نجس کعب بن سور قاضی
بصره افتاده بود پس فرمود که جسد او را نشانیدند بعد از ان فرمود که وای بر تو ای کعب بن سور کاش علم تو ترا
نفع میرسانید لیکن شیطان ترا گمراه کرد پس ترا بزودی داخل نار گردانید بعد از ان بجسد نجس طلحه گذر
نمود و فرمود که جسد او را نیز نشانیدند و آن حضرت فرمود که وای بر تو کاش هدایت اسلام ترا نفع رسانیدی
لیکن شیطان ترا گمراه گردانید و بتعجیل داخل نار جحیم نمود و ایضا روایت توبه طلحه را ابن حجر تضعیف نموده
در اطراف مبلغه بسند ضعیف جدا و در روضة الاحباب مسطور است که مروان چون طلحه را دید غلام خود را
گفت جامه بر سر من کش چنانچه مرا نشناسد تا کار او را بیک تیر تمام کنم و تو از مال من آزاد باشی غلام
بموجب فرموده خواجه عمل نمود و مروان یک تیر زهر آلود بجانب او کشود تیر مروان بر طلحه آمد چنانچه
پای او را بر پهلوی اسپش بدوخت طلحه تجلد نمود و بی توقف از میان خویش بیرون شد چون از

روان گشته و ابتی آن که تیر بسینه او رسید آخر سخت سست شد غلام را گفت تا او را بخوابانید تا با آن
خرابهای وحشی از بدن او مفارقت کرد و این کلام هم صحیح است که توبه از وی تا دم مرگ واقع نشده و آن
کلام جناب امیر است که خطاب بحاضرین نموده در حق طلحه و زبیر فرموده اند آگاه باشید قسم بخدا که من [illegible]
[illegible] طلحه و زبیر [illegible] شامت اعمال [illegible] بفعل خود را بقتل دهند و ابن عبد ربه در کتاب عقد
روایت کرده که جناب علی ابن ابیطالب در جنگ جمل بر طلحه لعنت نموده و هم در شرح ابن ابی الحدید مروی است
که جناب امیر در حق طلحه و زبیر فرموده اللهم ان طلحة والزبیر قطعانی و ظلمانی والبّا علی
و نکثا بیعتی فاحلل ما عقدا وانکث ما ابرما ولا تغفر لهما ابدا و این کلام دلالت میکند بر این
[illegible] توبه [illegible] و اگر [illegible] اند چون اهل بدعت بودند توبه ایشان مقبول نباشد
جناب سید مرتضی علم الهدی در باب عدم توبه زبیر و طلحه کلام بسیار متین و مدلل بدلائل و براهین فرموده اند اگر
خوف ملال نبود بقیه قلم می آمد و هذا القدر کاف فی اثبات المطلوب **اما آنچه ناصب جلادت**
اهل بیت از رجوع بعضی شیعیان از بعضی قواعد مقرره نقل نموده پس غالب است که اصل آن نشنیده
باشد و اگر مطابق واقع بود و [illegible] که نام کتاب [illegible] که در آنجا این رجوع و کیفیت جمع بین القولین
نموده اند ذکر نماید و بر تقدیر تسلیم چون امامیه اتفاق نموده اند بر این که مخالف حضرت امیر خواه محاربه با او نموده باشد
و خواه نه مخلد فی النار و مستحق لعن و طعن است و حال اینها مثل حال خوارج است نزدیک تو بلکه بدتر از آن
پس اگر اینها در باب نجس بودن محاربین در دنیا و حرمت مناکحت با ایشان اختلاف نموده باشند مطلب
که عدم استحقاق لعن باشد [illegible] حاصل نمیشود **قوله** لیکن حدیث مذکور با وجودی که قابل تاویل است و
بالقطع معنی حقیقی آن مراد نیست معارض نمیتواند شد آیات قطعیه را الخ **اقول** کفر محاربین جناب امیر
نه از این حدیث تنها مستفاد میشود بلکه اجماع امامیه و احادیث کثیره از کتب عامه دلالت میکند فضلا عن
احادیث امامیه [illegible] بنابر احادیث کثیره که در کتب اهل تسنن مسطور است تنها عداوت و بغض آنحضرت
مستلزم کفر و نفاق باشد [illegible] که مقاتله با جناب [illegible] قتال باشد یقینا مستوجب کفر خواهد بود و اگر تمام آن احادیث
[illegible] کفر محاربین آنحضرت بلکه مخالفین و معاندین ایشان باثبات میرسد ذکر کرده می شد شاید احادیثی
که قبل از این نقل [illegible] در فضائل آنحضرت مذکور شده کافی باشد **اما آنچه** از مسلک [illegible] خود ذکر نموده پس غیر از این
[illegible] صحیح [illegible] ذکر کرده باشیم هیچ از آن حاصل نمیتواند شد اما اولا پس بجهت آنکه این کلام [illegible]

تا فرجام او صحیح است در دین که مذهب حضرت امیر این بوده که امام بحق او است و میراث پیغمبر [illegible] بجناب
فاطمه میرسید حضرت فاطمه مالک فدک بنا بر هبه بودند و سهم ذوی القربی از آن حضرت است و متعلق [illegible]
بلکه واجب و هرگاه بزبان خود ثابت [illegible] اعتراف باین امر نمودی پس شبهه نیست که آنجناب
غاصبین حق خود را معذور نمیداشت و اکثر اوقات تظلم از ایشان مینمود و معلوم است که اگر خطائی اجتهادی [illegible]
مسائل جائز می بود بر باب مدینه علم که بالاتفاق اعلم صحابه بود مخفی نمیماند پس میباید که [illegible]
از و خلافت و فدک وغیره گرفتند معذور میداشت و شکوه و شکایت و تظلم و تخطیه دیگران نمیکرد
بلکه موجب اثم و گناه و لا یقول به المومن و اما ثانیا پس بجهت آن که هرگاه خود اعتراف نمودی [illegible]
محارب حضرت امیر کافر است پس [illegible] میتواند شد که کسی با شخصی [illegible] خود را
داند و مال او را نهب و غارت نماید و معهذا خود را آثم ندانند بلکه ماجور [illegible] حساب کنند [illegible]
آن کس با او عداوت نداشته باشد و اگر [illegible] ایشان را اطلاق عداوت نشود پس معلوم نیست که [illegible]
که نسبت به محاربین علی و با ابی بکر هرگز [illegible] عداوت [illegible] نگرایند که بگویند که ما [illegible]
تعصب و عناد با شیعیان عداوت نمیکنیم پس از طرف ما همچنین باشد که با وجود لعن و طعن از امیه [illegible] عداوت
نمیکنیم بلکه بنا بر اجتهاد دیکه میکنیم مستحق لعن دانسته ایشان را لعن میکنیم پس باید پیش تو معذور بلکه مثاب باشیم
و اگر حال عداوت این است پس میتوان گفت که پیمبر خدا با مشرکین هرگز عداوت نداشتند و جهاد کردن
با ایشان و قتل نمودن ایشان را از اهم واجبات میدانستند و ایضاً تعجب است از تو که قبل ازین باید که [illegible] حکم
نمودی که محاربه با جناب سید المرسلین هم موجب کفر نمیشود و الحال در باب کفر محاربین حضرت امیر که بنا بر عداوت
باشد حکم نمودی اما آنچه فرق میان خوارج و دیگر محاربین حضرت امیر نموده پس اصلاً مقبول [illegible]
نمیتواند شد زیرا که کسی اصحاب جمل و صفین را بنا بر شبهه وجود مخالفت آیات و احادیث بسیار که در فضل [illegible]
و وجوب تمسک با ایشان و رکوب سفینه ایشان واقع شده معذور خواهد داشت [illegible] بنا بر شبهه خوارج هم معذور
میتوانند گردید خصوصاً ایشان که با حضرت امیر محاربه نکرده باشند چنانچه عموم آیات دلالت بر [illegible]
و ایشان را [illegible] همچنین آیات دلالت بر فضیلت مومنین و نماز [illegible] قاری قرآن [illegible]
عفت بوده عموماً میکند پس چنانچه [illegible]
اجتهادی میکند باید افعال ناشایسته خوارج [illegible] خطای اجتهادی [illegible]

ناخطا باید نمود که گاهی خطای ناکثین بیعت علی ابن ابی طالب را خطای اجتهادی می نامند و مقتضای این الزام
اینست که ناکثین بر اجتهاد خود گر خطا کرده باشند مثاب شوند و گاهی میگویند که ناکثین بیعت از خطای
خود توبه کرده اند و این دلالت میکند بر اینکه بدون حجت شرعی ارتکاب امر حرام نموده اند و اینست حال کسی که
دست از تمسک عروة الوثقی اهلبیت کشیده تابع عمر و بکر شده باشد و ایضا مسلک نامربوط ایشان اقتضای
این میکند که حال امام حسین نزدیک ایشان بعینه حال خوارج باشد زیراکه بان اجماعی که ابو بکر امام و خلیفه
بوده یزید هم خلیفه بوده و شبهه نیست که امام حسین با یزید عداوت داشته با او جنگ نموده و از اینجاست
که از اقوال بعضی از بزرگان ایشانست که ان الحسین قتل بسیف جده و از اقوال بعضی از بزرگان ایشانست
که آنحضرت را حکم بخارجی بودن کرده و چون جاهل از حقیقت امر اطلاع ندارد و بنا بر علیه تکذیب این حرف
خواهد نمود لهذا بتفصیل آنکه بالینها نوشته میشود پس میگوییم شیخ ابن حجر مکی در شرح قصیده همزیه گفته که
که ابو بکر بن العربی که از اجله علمای مالکیه است گفته که امام حسین بشمشیر جد خود مصطفی کشته شد زیراکه مصطفی
منع کرده از خروج بر امامی که باجماع مسلمانان امام شده باشد و ابن شهر آشوب مازندرانی در مقدمه کتاب مناقب
گفته قال القتیبی اول خارجی فی الاسلام الحسین و از جمله آنچه که بر انحراف ناصب در عداوت اهل بیت از جاده انصاف
دلالت میکند اینست که بنوز فصل سیزدهم حرکت الی راچه بتکلفات نامربوط تاویل نموده حکم نموده که اصلا
دلالت بر کفر محاربین نمیکند و شبهه نیست که اگر تاویلات رکیکه او درست باشند حدیث چنانچه بر کفر محاربین
که از جمله مهاجرین و انصار باشند دلالت نخواهد کرد همچنین بر کفر خوارج پس بعد ازینکه حدیث را بتاویلات
رکیکه از افاده مرام انداخته باشد احتمال نامستقیم که دیدن کلام نگه خوردن نیست **قوله** پس در خطای اجتهادی
و بطلان اعتقادی و مشترک الذمه نیست که این خطای اجتهادی و فسق اعتقادی اصحاب جمل اصلا مجوز
لعن و تحقیر نیست الخ **اقول** این کلام دلالت بر کمال غباوت بلکه شقاوت قائل خود میکند زیراکه در باب
قباحت بمنزله اینست که گفته شود که در کفر ابوجهل و زید مثلا هر دو برابر بودند لیکن چون ابوجهل با پیغمبر خدا عداوت
دارد کفر او مجوز و مشروع ست و برای زید حرام بالجمله هرگاه باجماع ما و نواصب ثابت گردید که این اجتهاد
که ایشان کرده اند اجتهاد نامشروع بوده و حرام پس فعل ایشان برای بعضی مجوز باشد که مخالف دلائل قطعی باشد
و برای دیگران حرام باشد هیچ عاقل نمیتواند گفت و تا حال این معنی را هیچکس از علمای سنیان نگفته مگر ناصب
عداوت اهل بیت که بمصداق قول حق سبحانه مثل الذین حملوا التوریة ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل

بحمل استغراق و عمومات ایات مناقب معارض ست بعمومات ایات ذم که در باب صحابه و اهل مدینه
وارد شده و این چنین اخبار و احادیث که بنی امیه و بنی مروان بروایات آن متفرد باشد هیچ
برای عاقل متتبع کرده در دین داشته باشد و طالب الیقین بود مفید نمیتواند شد اما انچه از احوال جناب
حضرت موسی گفت و عجلت بی تاملی را بطرف ایشان اسناد نموده پس حاشا که چنین باشد و اسلام
و احادیث دلالت بران ندارد و ایضاً کدام دلیل قطعی بر خوبی هر یک از مهاجر و انصار ثابت شده
و از عمومات که معارض باشد بعمومات دیگر چه قسم قطع حاصل میشود **قوله** چون هیچ تا حال از روی روایات
معتبره ثابت نشده و اصل ایمان انها بالیقین ثابت تمسک باصل داریم الخ **اقول** مقدوح ست
باین که اگر نزد یک تو دخول هر یک از صحابه در عموم ایات و احادیث فضائل صحابه قطعی ست پس
باید بنابر مسلک تو کوئی از ینها حضرت علی بن ابیطالب را لعن بکند باید ناجی باشد و اگر این قسم شمول
یقینی نیست و عموم ایات در حقیقت و نفس الامر مقید ست بعدم صدور اسباب کفر و ضلالت
از انها پس بنابرین خواه مهاجر باشد و خواه انصار هر گاه صدور اسباب کفر بثبوت رسد حکم بکفر
انها باید کرد چه درین صورت مفروض انست که عموم آیات و احادیث متضمنه مناقب مقید ست
بعدم صدور اسباب کفر و ضلالات پس تفاوت میان اصحاب جمل و اصحاب معویه هیچ نباشد
و معلوم نیست که بکدام دلیل فرق میکند درمیان عداوت جناب امیر که بحد تکفیر انحضرت و لعن
نرسد کو سفک دماء انحضرت و اهلبیت انحضرت را حلال داند و میان عداوتی که بحد تکفیر انحضرت
و لعن رسد پس میبایست که در امثال چنین مقامات دعواهای خود را مقرون بدلائل و براهین
نقل نماید و الا از معرض اعتبار ساقط باشد و ایضا چون ساحت تاویل وسیع ست هرگاه پیش
پیر و مرشد سنیان محی الدین عربی استحقاق نار در باب فرعون بثبوت نرسید و گفت ما طاهرا
و مطهرا پس عداوت اصحاب صفین چگونه با امیر بمرتبه او به ثبوت خواهد رسید الا معلوم ست
که معویه در سهر نماز از جناب امیر و حسنین و عبد الله بن عباس تبرا می نمود و روایات اهل سنت برآن
ناطق ست و معهذا افعال شنیعه و اقوال قبیحه بسیار بظهور رسیده که دلالت میکند که ملعون
یعنی معویه اصلا از ایمان بهره نداشت و انکنت فی ریب من ذلک فاستمع لما نقول مع مراعات
الاجمال ابن الحدید معتزلی از شیخ خود ابو القاسم بلخی نقل مینماید که ما زال عمرو بن العاص

ملحداً ما ترددت قط فی الحادة و زندقته وکان معویة مثله و ایضاً گفته که معویه یک
اصحاب بلاد دین خود مطعون است و او را بالحاد نسبت میدهند و روایت نموده احمد بن ابی طاهر در کتاب
اخبار الملوک که معویه شنید که موذن اشهد ان لا اله الا الله میگوید فقال الها پس موذن گفت اشهد ان
محمدا رسول الله فقال لله ابوک یا ابن عبدالله لقد کنت عالی الهمة ما رضیت لنفسک
الا ان تقرن اسمک باسم رب العالمین و در کتاب ابی جعفر محمد بن جریر طبری مسطور است که در وقتی خود
مستند امر نموده بود که بر معویه بالای منبر لعن کنند و کتابی که نوشته بود بخوانند و در آن کتاب از جمله
چیزها که مسطور است یکی اینست که خلافی نیست که شجره ملعونه که در کتاب مجید مذکور است بنی امیه اند و روایت ثقات
لامة قول رسول الله و قد رای اباسفیان مقبلا علی حمار و معاویة یقوده و یزید یسوقه
لعن الله الراکب والقائد والسائق و هم در کتاب ابن ابی الحدید مسطور است که از حبیب بن ابی ثابت مروی است
که در حالتی که جناب حسنین حاضر بودند معویه با عوان کوفه داخل شد و بالای منبر برآمد و جناب امیر را ناسزا گفت
پس جناب امام حسین خواستند که [illegible] امام حسن دست امام حسین را گرفته نشاندند و خود برخاستند و فرمودند
ای کسیکه نام علی را گرفتی منم حسن و پدرم علی است تو معویه هستی و پدر تو صخر است و مادر من فاطمه و مادر تو هند و جد
من رسول الله و جد تو عتبه بن ربیعه و جده بزرگوار من خدیجه و جده تو قتیله پس حق تعالی لعنت کند بر کسیکه از ما
نام تو کم تر باشد از روی حسب و شرافت [illegible] و قدم او راسخ در کفر و نفاق داشته باشد پس کسانیکه در مسجد
بودند گفتند آمین فضل میگوید که یحیی بن معین میگوید من هم آمین میگویم و ابوعبید میگوید که فضل میگوید که
من هم آمین میگویم ابوالفرج میگوید که ابوعبید میگوید که من هم آمین میگویم و علی ابن الحسین اصفهانی میگوید که من هم
آمین میگویم ابن ابی الحدید میگوید که من هم آمین میگویم و احمد بن حسن بیهقی که از اهل سنت است در کتاب فضائل صحابه
ایراد کرده است از نصیر ابن عامر که او گفت که من روزی در مدینه بمسجد حضرت رفتم شنیدم که حاضران همه
ناگه میگویند [illegible] نعوذ بالله من غضب الله و غضب رسول الله و پناه بخدا می بریم از
غضب الله و [illegible] پرسیدم ای یاران چه واقع شده گفتند بلی رسول خدا بر منبر خطبه میفرمودند
در آن اثنا معویه برخاست و دست پسر خود [illegible] ابو سفیان گرفته بدر رفتند پس رسول خدا را چشم بر ایشان افتاد
فرمود که لعن الله القائد والمقود و ویل لامتی من معویة ذی الاستاه و در کامل گفته است
که ابن مطهر [illegible] شخصی [illegible] که حق مردمان را بالفعل تصرف کند و بصاحبش [illegible] و در تاریخ گزیده

کردیده در بیان ما جرا بین الحکمین مسطور ست که چون خبر غدر حکمین بحضرت امیر المومنین رسید بعد از نماز برین
بمجلس معویه و عمرو عاص و ابو اعور سلمی و عبد الرحمن خالد و ضحاک قیس تا سه گفتی چون معویه شنید او نیز بعد
از نماز برین پنج کس حضرات امیر المومنین علی کرم الله وجهه و امیر المومنین حسن و امیر المومنین حسین و مالک اشتر
و عبد الله بن عباس تا سه گفتی و [illegible] شصت و سه سال تا سه [illegible] گفتند تا عمر عبد العزیز دفع کرد و بباید دانست
که امثال چنین روایات در کتب مخالفین بسیار ست جلد کتابی میباید که مجملی از ان نوشته شود و من لا یکفیه
الیسیر لا یکفیه الکثیر لهذا باین قدر اکتفا نموده میشود **قوله** وصل ایمان ایشان بالیقین ثابت تمسک به
اصل [illegible] **اقول** انچه معلوم ست و متیقن این ست که کلمه گو بودند اما اینکه تصدیق قلبی بما جاء به النبی داشتند
پس حاشا که احدی از مومنین و مسلمین منصفین را بان یقین حاصل باشد و اخبار بسیار دلالت میکند برین که
معویه و غیره از ایمان بهره نداشتند بلکه منافق و مولفه قلوب بودند **قوله** بالجمله اجماع اهل سنت الخ
اقول این محض لسانی ست تا از شناعت خلق خود را محفوظ دارند و الا تاویل اقوال و افعال اهل صفین
نموده اند با اینکه انها تکفیر میکردند و منکر امامت ایشان بودند صریح ست درینکه این اجماع اصل ندارد
و هم میتوان گفت که با وجود اینکه آدم امام و پیغمبر خود را دانسته برو لعن کند و خون او را برخود لازم داند
افحش ست ازینکه تصدیق بامامت و نبوت او نموده با و جنگ کند و سنگ [illegible] او را احلال [illegible] اند و الا
بباید [illegible] که کسی که با وجود اینکه داند که واجب الوجود موجود ست و رسول فرستاده اوست جحد نماید و منکر شود
و با اهل حق قتال نماید کافر نشود و الحال قوله تعالی وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم دلالت بر خلاف
ان دارد **قوله** چون ابمعنی در حق خوارج نهروان بالقطع به ثبوت پیوسته انها را کافر میگویند الخ **اقول**
معلوم نیست که بکدام دلیل قطعی میان اصحاب جمل و صفین و میان خوارج تفرقه نموده به حیثیتی که موثر باشد
دراینکه احد هما کافر باشند و دیگران مومن و مسلمان و حال اینکه خوارج اول حضرت امیر را امام میدانستند
لیکن بعد از ان تحکیم را از جمله گناه کبیره دانسته قائل شدند که او را استحقاق امامت بدر رفت و این تحکیم
محبط اعمال او گردید و اصحاب صفین گفتند که او بسبب ناپروادن قتله عثمان که امام بحق بود و باشتراک
خون او شدن امام واجب الطاعه نیست و همچنین اصحاب جمل باین حیله خون او را واجب دانستند و قتال
کردن با او لازم شمردند و او را ظالم و از حکام جائر شمار کردند و بسبب این لعن کردن برو جائز دانستند
پس بعد نظر دقیق فرقی نمیماند مگر اینکه بگویند که اصحاب صفین و جمل حضرت و اصحاب او را نجس

نمیدانستند و مناکحه را با ایشان حلال میشمردند که حکم باهل نار بودن میکردند بخلاف خوارج که آنها حکم بنجاست
وحرمت مناکحت هم میکردند و این فرق در حقیقت فرقی نیست و هر دو فریق شریک اند درین که بخلاف
مدلول آیات و احادیث متواتره که در شان جناب علی ابن ابیطالب وارد شده قائل شده اند و تاویل
دور از کار مینمایند و در حقیقت منشاء تفرقه میان خوارج و اصحاب جمل و صفین و شیعه سفیان اینست
که چون دیدند که بعضی آیات بعمومها دلالت بر مدح مهاجرین و انصار و سائر صحابه میکند و بسیاری از احادیث
که در وقت بنی امیه وضع شده دلالت بر خوبی بعضی از اصحاب بخصوصیت هم میکند و بسیاری از انها
در جنگ جمل و صفین با جناب امیر جنگ کردند و قتال کردن با ایشان را جایز دانستند گفتند که بهر نهج که باشد
افعال ایشان را تاویل باید ساخت و از اینجاست که انهارا که [illegible] مقعد و راجح نمیدانستند
مجتهد قرار دادند و گفتند که انها در اجتهاد خود خطا کردند و چون مجتهد مخطی معذورست بلکه مثاب گفتند
این قتال و لعن و طعن بهیچ وجه ضرر نمیرساند و گاهی میگویند که اینها خطا کردند و گناه نمودند لیکن توبه نمودند
و این بیخبران نمی فهمند که آیات چنانچه بر مدح صحابه دلالت میکند همچنین بسیاری از انها بر ذم آنها
نیز دلالت وارد و هجرت و نصرت ممدوح امری ست که تعلق به صحبت نیست وارد و آن امری ست باطنی
و ایضا آیات بسیار دلالت میکند که کسیکه از و اسباب کفر و حبط اعمال بظهور رسد مستحق نار میشود عموما بدون
اینکه کسی را حق تعالی ازان استثنا نموده باشد و همچنین کسی که خلاف فرموده خدا و رسول خدا کند و معلوم ست
که در حق اهلبیت جناب حق تعالی و رسالت مآب چه سفارشها کرده اند و بوجوب تمسک بانها امر فرموده اند
و تخلف از ایشان را مستوجب هلاکت و خلود نار دانسته اند بدون اینکه احدی از مهاجرین و انصار را
ازان استثنا نموده باشند و ایضا وضع احادیث کثیره برای صحابه علی رغم اهلبیت نبوی معلوم ست و در کتب
ایشان مسطور و احادیث ذم صحابه و خبر ارتداد ایشان و انها بعداوت ایشان با علی بن ابیطالب و بسبب
ان مخلد بودن بنار از جمله احادیث مجمع علیها بوده و [illegible] ثابت شبهه باشد پس عاقل چگونه باوجود
این دین ضرورت افعال ناشایسته ایشان را که بالیقین معلوم ست که از ایشان بظهور پیوسته تاویلات
دور از کار نموده دست از متابعت اهلبیت بر دارد و هر که [illegible] تخلفات مینماید [illegible] بنا بر آیات [illegible]
و منیعین و نماز گذاران و قراء قران و از وسط امت بودن خوارج [illegible] و [illegible] افعال [illegible]
[illegible] میکند قال الناصب علیه ما علیه [illegible]

شده باشد بسبب غلط فهمی و شبهه فاسد مصدر امری شنیع گردد او را لعن و سب جایز نیست بچند دلیل اول قوله تعالی فاعلم انه لا اله الا الله واستغفر لذنبک وللمومنین والمومنات وقاعده اصولیه اتفاقیه است که الامر بالشی نهی عن ضده پس در حق مومنین فاسقین که محتاج باستغفار ایشان اند استغفار مامور به است و ایشان را سب و دعای بد در حق انها ضد استغفار پس منهی عنه باشد و لهذا در آخر نماز بعد از تشهد در دعا ماثور است استغفار برای مومنین و مومنات در پنج وقت مشروع شده و دعای بد و لعن که دور افکندن از رحمت الهی است مقابله با امر شریعت کردن است پس حرام باشد دوم الذین یحملون العرش ومن حوله یسبحون بحمد ربهم ویومنون به ویستغفرون للذین امنوا ربنا وسعت کل شی رحمة وعلما معلوم شد که ملائکه ملا اعلی در حق استغفار مومنین مشغول اند و بدیهی است که مخالف مقربان حضور در جناب پادشاهان عرض کردن موجب تقصیر و گناه و ناخوشی مقربان میگردد والعیاذ بالله سوم آنکه شفاعت انبیا برای اهل کبایر ثابت است پس بصورت لعن و دعای بد مقابله و معانده با پیغمبر خود و تمام پیغمبران لازم می اید والعیاذ بالله چهارم ایت والذین جاؤا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین امنوا ربنا انک رءوف رحیم معلوم شد که شان متاخرین است که دعای مغفرت سابقین نمایند و از کینه و بغض انها احتراز کنند و هر که خلاف این کند گویا خود را از این بیعت خارج کرده باشد والعیاذ بالله پنجم آنکه موجب محبت و دوستی ایمان است که در فاسق موجود است و فسق او محتاج بعلاج مثل مرض پس طریق علاج آن آفت زده همین است که ازاله اثر فسق از و نموده اید و ازاله اثر فسق راه طریق است در حالت حیات امر بمعروف و نهی عن المنکر و وعظ و نصیحت و اقامت حد و تعزیر و بعد از موت دعای مغفرت و صدقات و فاتحه و درود و بدیهی است که چون شخصی از برادران شخصی مرض صعب مبتلا شود علاج او بازاله اثر مرض میکنند نه بقتل و ازهاق روح چنانچه در حدیث صحیح وارد است لعن المومن کقتله زیرا که معنی لعن ابعاد از رحمت است و تا وقتی که در دل ایمان موجود است بعید از رحمت نمی تواند شد پس معنی لعن در حقیقت سلب ایمان او خواستن است و سلب ایمان موجب هلاک ابدی است بهزاران درجه شدیدتر از قتل ششم آنکه وجود علت مستلزم وجود حکم است و زوال علت مستلزم زوال حکم پس در مومن فاسق ایمان که صفت روح است ... موجب محبت دایم است بدوام روح پس وجوب محبت او دایم باشد بدوام روح و فسق که عمل بدنی است ... زوال تعلق روح با بدن پس حیات فسق که بغض و عداوت و سب و تحقیر و اهانت

نیز بعد الموت زائل گردد و مقتضیات ایمان کہ طلب مغفرت وامر نیست متعین باشد لا غیر و لہذا در حدیث صحیح وارد ست کہ لا تسبوا الاموات فانہم قد افضوا الی ما قدموا و موت در حق مومن فاسق حکم توبہ دارد در ینباب کہ عمل بد را منقطع میکند فرق اینست کہ توبہ عمل سابق را نیز محو میکند و موت عمل سابق را محو نمیکند وچون عمل بد منقطع شد محض ایمان ماند کہ مقتضی وجوب محبت ہفتم آنکہ حق تعالی بر محض ایمان وعدہ جنت فرمودہ است قولہ تعالی وعد اللہ المومنین والمومنات جنات تجری من تحتہا الانہار خالدین فیہا الایۃ در سورہ توبہ واقع ست پس لعن کردن و تعذیب خواستن از خدا حکم کردن برخدا باآنکہ وعدہ خود را خلاف کند و خلاف وعدہ در حق او تعالی محال ست قولہ تعالی واللہ لا یخلف المیعاد پس طلب محال ہم شد و مراد او ہم بنہایت انجامید قولہ مقدمہ ہفتم مرد با ایمان اگر مرتکب کبیرہ شود یا بسبب غلط فہمی و شبہہ فاسدہ مصدر امری شنیع گردد او را لعن ست جائز نیست بچند دلیل الخ اقول مخفی نماند کہ ناصب عداوت بفہم غلط و زعم باطل خود اثبات ایمان پیران خود کردہ میخواہد اعتذار نماید از آنچہ از ایشان بوقوع آمدہ از افعال قبیحہ و احوال شنیعہ و از آنچہ بیان کردیم معلوم شد کہ ایشان از اول ایمان نداشتہ اند بر فرض تسلیم اعمالی کہ از ایشان صادر شدہ باعث خلود فی النار و خروج از ایمان گردید کما مر غیر مرۃ قولہ اول قولہ تعالی فاعلم انہ لا الہ الا اللہ واستغفر لذنبک وللمومنین والمومنات اقول استدلال باینکہ آیہ وقتی درست میشود کہ ایمان ایشان بثبوت رسد والا فلا مع ذلک یکے از دو امر لازم میاید یا کفر شیخین یا مستحق لعن بودن آنہا وجود ایمان بیان آن اینست کہ از حدیث فاطمۃ بضعۃ منی من اذاہا فقد اذانی و من اذانی فقد اذی اللہ ثابت میشود کہ ہر کہ فاطمہ را اذیت رساند خدا و رسول او را اذیت رسانیدہ و ہر کہ خدا و رسول او را اذیت و آزار رسانیدہ مستحق لعن ست کما قال اللہ ان الذین یؤذون اللہ و رسولہ لعنہم اللہ فی الدنیا والاخرۃ واعد لہم عذابا مہینا و شبہہ نیست کہ ابوبکر و عمر حضرت فاطمہ را اذیت رسانیدند حتی کہ حضرت فاطمہ با او شان ہم کلام نشدند تا وفات یافتند پس یا اقرار بخروج شیخین از ایمان نمود یا بدخول ایشان در زمرہ ملعونین با اعتراف نماید کہ مومن نیز مورد لعن میباشد و بر تقدیر اخیر وجہ کیکی را اختیار باید نمود یا خروج او از ایمان یا اجتماع آن با لعن قولہ دوم الذین یحملون العرش ومن حولہ یسبحون بحمد ربہم الخ اقول در نزول آیہ سابقہ و ما بعد آن کہ ناصبی ذکر نمودہ در حق مومنین نہی میبینیم کسانی کہ خدا و رسول را اذیت رسانیدہ مورد لعنہم اللہ فی الدنیا والاخرۃ

والاخرة واعد لهم عذابا مهينا گشته وازایمان خارج شده اند از مورد ایات مسطوره بیرون گشته اند
قوله سوم آنکه شفاعت انبیا برای اهل کبائر ثابتست الخ اقول شفاعت برای اهل کبائر وقتی ثابتست
که ایمان داشته باشند اما اگر از ایمان خارج باشند فلا وایضا کبیره که مرتکب آن از ایمان بسبب ارتکاب خارج شود
نیز ازین قبیل ست که شفاعت دران نمیباشد قوله چهارم آیه والذین جاؤا من بعدهم یقولون
ربنا اغفر لنا الخ اقول همچنان که شان متاخرین ست که دعای مغفرت برای مومنین سابقین
نمایند همچنین ست شان ایشان که لعن کنند و بیزاری جویند از کسانیکه خدا ایشان را لعن کرده و برائت جسته
قال الله تعالی لئن لم ینته المنافقون والذین فی قلوبهم مرض والمرجفون فی المدینة
لنغرینک بهم ثم لا یجاورونک فیها الا قلیلا ملعونین اینما ثقفوا اخذوا وقتلوا تقتیلا
وظاهرست که مراد حق سبحانه تعالی از والذین فی قلوبهم مرض والمرجفون فی المدینة دو طایفه
بودند که احکام مسلمین بر ایشان جاری بود و فی تفسیر الکشاف الذین فی قلوبهم مرض قوم کان فیهم
ضعف ایمان وقلة ثبات علیه وقیل هم الزناة واهل الفجور والمرجفون ناس کانوا یرجفون
باخبار السوء عن سرایا رسول الله فیقولون هزموا وقتلوا وجری علیهم کیت وکیت
فیکسرون بذلک قلوب المومنین انتهی پس کسانیکه باوجود ضعف ایمان وصدور فجور مستوجب لعن الهی
وعذاب نامتناهی شدند تا آنکه از اول ایمان نداشته یا بعد از آن بسبب امری که بمراتب اشنع از فجور ست از
ایمان خارج شدند بطریق اولی از زمره ملعونین و جمله مطعونین خواهند بود ونیز آیه لعان که زوج در خامسه گوید
ان لعنة الله علیه ان کان من الکاذبین مجوز لعن ست بر کاذب که ایمان داشته باشد ایضا قوله تعالی
ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات والهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئک
یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون اگرچه مورد این آیه دیگران اند لیکن معلوم میشود که کتمان ما انزل الله
موجب لعن ست واگرچه اولئک یلعنهم الخ در صورت خبرست [illegible]
والمطلقات یتربصن بانفسهن ثلثة قروء که [illegible]
صدر الائمة عند المخالف موفق بن احمد المکی [illegible] اخطب خطباء خوارزم فیما [illegible]
من المناقب فی حدیث طویل الذیل من قول رسول الله لعلی ابن ابی طالب ع اتق الضغائن التی لک
فی صدور من لا یظهرها الا بعدی اولئک یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون [illegible]

که بعد از پیغمبر خدا چه سلوک بحضرت امیر المومنین کردند و از زبان حضرت رسول ملعون گردیدند و مومنین مامور
شده اند که بر اینها لعن کنند **قوله** پنجم انکه موجب محبت الخ **اقول** بلی بعضی از اقسام فسق که بمرض تشبیه
کرده چنان نیست که قابل علاج است و بازاله اثر مرض علاج او میتوان کرد و بعضی دیگر اقسام فسوق
بمشابه مرضیست که اگر در شخصی عارض شود و پیدا گردد علاج پذیر نمیشود بلکه اگر با اصحاب معاشرت نماید
سرایت مینماید پس در چنین حالت که از برای پاس خوف سرایت بدیگران باشد نزد عقلا اخراج او از بلد
و تبعید او از اصحاب مستحسن بلکه واجب است همچنین حال این فسق نیز چه فسق شیخین از قبیل فسوق آمیخته بود
و ناصب عداوت چون دلیل عقلی منافات با مثله و تشبیه اکتفا نمود لهذا ما هم به تمثیل اکتفا کردیم و الا تحریر
امثال این چیزها از دأب محصلین نیست **قوله** ششم انکه وجود علت مستلزم وجود حکم است و زوال علت
مستلزم زوال حکم الخ **اقول** این کلام نیز مثل سائر مزخرفات و مهملات است وارد میشود بر متکلم
اینکه بمقتضای ثبت العرش ثم انقش اول ایمان اصحاب ثلثه باثبات باید رسانید بعد از این باین
افسانه بیهوده ترنم باید نمود و نیز اگر دانستی که مسلک امامیه درین باب اینست که اصحاب ثلثه از اول امر از
ایمان بهره نداشتند و یا داشتند لیکن بسبب تفویت بعضی از شرائط ایمان بی بهره گردیدند پس تکلم
تو وقتی مفید می افتاد که امامیه قائل ایمان ثلثه باشند و یا بدلیل و برهان بر ایشان ایمان ثلثه باثبات
رسد و دانستی که این از جمله ممتنعات است و نیز دار تکلیف دنیاست و آخرة مطلقا دار تکلیف نیست پس
کسی که درین دار اعمال حسنه بجا آورده باشد جزای آن را در دار آخرت خواهد یافت و کسی که اعمال سیئه
و افعال شنیعه کرده باشد بعقاب آن معاقب خواهد گردید پس مراد تو از زوال فسق بزوال تعلق روح
با بدن یا بزوال نسبت یا بزوال اثر و وبال آن یا مجرد زوال فسق ثانی مسلم لیکن برای مخالف مفید نمی تواند شد
و بر تقدیر اول مع عدم مطابقت لنفس الامر ناقض لقوله الاتی ایضا **قوله** پس موجبات فسق
که بغض و عداوت است بسبب تحقیر و اهانت است بعد از موت زائل گردد و مقتضیات ایمان که طلب مغفرت و
امر مستحسن است متعین باشد الخ **اقول** پس این کلام است که هیچ معنی ندارد و موید این قول خود ناصب است
که در باب فرق میان توبه و موت نوشته که توبه عمل سابق را نیز محو میکند و موت عمل سابق را محو نمیکند پس معلوم شد
که بعد از موت وبال عمل سیئه بر گردن حال آن خواهد ماند **قوله** هشتم انکه حق تعالی بر محض ایمان وعده جنت
فرموده است الخ **اقول** این نیز مثل کلام سابق مشروط است به ثبوت ایمان و قد ثبت بطلانه و انتفاءه

وایضا از دو حال بیرون نیست با اینکه در ایمان تنها اظهار کلمه توحید کافیست یا اینکه مشروط است بجزاینها
بر تقدیر اول پس معلوم نیست که ابو هریره وقتی که اعتنا لا لا امر الاقدس النبوی نموده ...
لا اله الا الله دخل جنة میان مردم ... خلیفه ثانی چرا او را زده ...
او نموده بر تقدیر ثانی ... شهادة من عمل ...
پس حجت ... قال الناصب ... علیه قدس سره از ...
امور دنیا در میان بزرگان ... هرگز از ...
نیفتاده و مستحق تحقیر و اهانت نگشتند مثل آنچه میان حضرت ... برادرش ...
همه کس را تعظیم یا تکریم چیزی دیگر جائز نیست واین باب ...
خلاف واقع شد که ایشان نیز بجز تعظیم هر یک ...
پس چونکه شیعه برای تعظیم همه امام زاده ها که در میان ... معصوم ...
مقابلش را معذور داشته اند ... اعتقاد ... عظیم ...
رسول از صحابه و ازواج اهلبیت بکار ...
بنا بر مغت نظر کمی فی الجمله دارد ...
ال ایراد نموده و در دفع او کوشیده با نظر که گفت واینجا مقام ...
شبهه با قوتی که وارد ذکر کردن و اشاره بدفع آن ...
جماعه مقبولان درگاه الهی باشند و در میان ایشان ...
بهم رسد و درین صورت ما را میرسد که هیچ یک ...
مفروضه اگر در سائر الناس از صلحای امت که ...
که یک طرف مقابل معصوم باشد و دیگری جائز الخطا ...
طرف مخاصمه با یکدیگر برابر نیستند که یکی معصوم ... ودیگری جائز الخطا ...
دیگر که از برابر باشد ناحق آزرده نخواهد شد و چون طرف ...
آزرده شده عداوت خواهد ... معذور نخواهد شد ...
پس شبهه او اعتبار ندارد ... عداوت ...

کلام در جواب خلل نسبما است زیرا که کلام را فرض میکنیم در میان هر دو معصومین که باهم آزردگی
پیدا گشته و چون هر دو طرف معصوم اند کجا ابلیس و کجا آدم و این صورت را که از هر دو طرف معصومین
باهم نا خوشی نمایند و اتلاف حق یکدیگر کنند از کتب ناصبیه امثله بسیار برآریم اول منافسه
حضرت آدم با سبب رفع منزلت حضرات ائمه بر منزلت خود و مخالفت و حسد آنها نمودن و
عیاق ولایت ایشان را ادا نا وجود نص الهی چنانچه در مبحث نبوت بتفصیل گذشت دوم
آزردگی حضرت موسی با هارون و تحقیر و اهانت بگرفتن ریش مبارک ایشان و کشیدن سوی
خویش چنانکه منصوص قرآن است هیچکس را جای انکار آن نیست سوم در بحر المناقب که کتاب
معتبر شیعه است از مناقب اخطب خوارزم در سبب تسمیه و تکنیه حضرت مرتضی با بو تراب
نقل کرده که حضرت رسالت بخانه حضرت زهرا در آمدند و حضرت مرتضی را ندیدند فرمودند
که ابن عم من کجا است حضرت فاطمه گفت میان من و او مغاضبه واقع شده از ینجهت
[illegible] رفته و اینجا قیلوله نکرده آنگاه آنحضرت در مسجد تشریف برد و دید که جناب مرتضی
خفته و سر و روی آنجناب بخاک آلوده شده فرمود که قم یا ابا تراب قم یا ابا تراب
[illegible] صحیح بخاری نیز آورده انتهی کلامه چهارم آنکه ابو مخنف لوط ابن یحیی ازدی
[illegible] اخبار [illegible] ناصبیه است از حضرت امام حسین روایت آورده انه کان یبدی الکراهه
[illegible] من اخوه الحسن من صلح معاویه و یقول لو جز انفی کان احب الی مما فعله اخی پس
[illegible] اگر [illegible] هر دو جانب بر حق باشند اجتماع نقیضین لازم آید و اگر یکی بر حق باشد
[illegible] دیگری بر باطل [illegible] آن دیگر [illegible] شود و هو خلاف المفروض پس معلوم شد که آزردگی با
معصوم نیز دو قسم میباشد یکی آنکه از راه تعصب و عداوت بود چنانچه یزید خبیث را با اهلبیت
اطهار بود دوم آنکه بمقتضای بشریت باشد یا بنابر دلیلی که باو ظاهر شده باشد چنانچه حضرت
سیدة النساء را با حضرت مرتضی بود یا حضرت موسی را با حضرت هارون بود یا حضرت امام حسین را با حضرت
امام حسن بود و این قسم آزردگی با معصوم که بنابر مقتضای بشریت یا ظهور دلیلی باشد هرگز موجب
[illegible] عصمت [illegible] خلل [illegible] چون این قسم آزردگی در عصمت معصوم خلل نکند و در عدالت و تقوی
[illegible] نیست [illegible] الآن [illegible] مشغول شده [illegible] جواب [illegible] چیزی تواند داد [illegible]

که گفته اگر کسی گوید که شاید جماعتی از ابرار مرجحی را پاس مصلحت بحال مسلمین نخواسته باشند که قرار دهند آن امر چون نسبت بجماعه اهل البیت بی صرفه بود ایشان بمقتضای انسانیت وانکه آدمی مجبول است بر آنکه بحفظ غبطه خود را خواهد از آن جمله ابرار آزرده باشند و اظهار آزردگی کرده باشند و در کلام اهل البیت سخنان مشعر بعدم رضا از این جهت واقع شده باشد و از آن طرف مطلقا رنجش و عداوت نبوده باشد و جواب این سوال را در کلام طویل ادا کرده که حاصلش اینست که چون حضرت امیر [illegible] اهل بیت و اعلم بحقائق شرعیه نشاید تا بر خلاف حق مخالفت ابرار نماید پس حال او با صحابه [illegible] مصلحای امت باشند و خود با معترین جواب نیز بچند وجه خلل ست اول آنکه حضرت [illegible] معصوم [illegible] علیهم آلاف التحیة حضرت امام حسین و حضرت موسی و حضرت آدم پس نشاید [illegible] خلاف حق مخالفت معصومین نمایند پس باهر دو جانب حق باشند و اجتماع ضدین لازم می آید [illegible] الجانبین معصوم نباشند دوم آنکه در بعضی اوقات تقابل در میان اصوب و صواب می باشد و گاهی در صواب و خطا که نظر بکل در حق مجتهد حکم صواب دارد پس خلاف حق در هیچ جانب نیست انتهی کلام المخالف قوله مقدمه هشتم آزردگی باعتبار امور دنیا میان بزرگان باهم بسیار بوقوع آمده الی آخره اقول اعتقاد کل علماء شیعه از متقدمین و متاخرین در امثال این امور اینست که اگر یکی از ائمه [illegible] یا امام در مقام انکار امامت باشد و تا دم آخر بر همین عقیده فاسده باشد و توبه نکرده باشد [illegible] مخلد فی النار است همچنین در امور دنیا اگر امام را آزرده کرده باشد و امام عفو جرایم او نفرموده باشد [illegible] محل لعن [illegible] برادران حضرت یوسف پس قرآن ناطق ست باینکه حضرت یوسف عفو فرموده قال الله تعالی حکایة عن یوسف لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم و هو ارحم الراحمین و اما امام [illegible] کان [illegible] اخبار و احادیث در حق انها مضطرب و متعارض ست و هیچکدام را بر دیگری ترجیح نیست لهذا [illegible] ایشان باز مانده ایم بخلاف ثلثه که بتواتر از احادیث صحیحه متواتره اذیت رسانیدن ایشان [illegible] فاطمه و حضرت امیر المومنین و عدم عفو نفرمودن ایشان مر انها را ثابت و بیزاری هر یک از ائمه واحدا بعد واحد از ایشان منقول است و از ضروریات مذهب شیعه است که هر که منکر امامت یکی از [illegible] مخلد فی النار است اگرچه علوی فاطمی باشد و کتب حدیث مانند کلینی و ملا محمد باقر [illegible] از این احادیث مملو اند [illegible] و انصار رحمی که تو اصحاب را تعظیم و توقیر ابوبکر و عمر با وجودی که با حضرت پیغمبر [illegible] و اهانت و تحقیر و سب و لعن

[illegible] اینکه [illegible] بعد آبوده مقرر کرده اند شیعه اثنا عشری بر بری بر امور [illegible] تلته بیان
[illegible] اند [illegible] جمله مسلمات میان اهل اسلام ست که آنچه از امور سمعیه با ادله قطعیه
[illegible] ثابت [illegible] آن نموده موافق قطعیات می سازند و اگر قطعی نباشد کاه [illegible]
[illegible] میسازند و از قبیل بدالکاشت اینکه هر کار بدلیل قطعی عقلی بثبوت
رسیده [illegible] حق سبحانه [illegible] مکان نیست آنچه از سمعیات مثل قول حق تعالی ید الله فوق ایدیهم وجاء ربك
والملك صفا [illegible] اقرب الیه من حبل الورید میباشد تاویل مینمایند و همچنین ست
حال تاویل آیات [illegible] قائلین بالاختیار تاویل میسازند و علی هذا القیاس حج تاویل
اهل اسلام ست نصوص [illegible] دلالت بر صدور گناه مطلقا از انبیای قبل بعثت و بعد از آن میکنند
اگر سمعیات معارض [illegible] نباشد و اجبست حمل آن بر ظاهر چه اگر چنین نباشد کتاب و سنت از معرض
حجیت ساقط میشود [illegible] سل و نصب امام عاری از فائده میگردد و هرگاه این دانسته شد پس طریقه فرقه
مرضیه اثنا عشریه [illegible] شرفاء مکرمه در باب اخباری که متضمن وقوع ملال فیما بین معصومین خواه از
اصناف انبیا باشند و خواه اوصیا اگر بمرتبه قطعیة الصدور رسیده باشد تاویل الست بطرف یکی از
وجوه [illegible] من قبیل قول الاولی والتنبیه للغیر چنانچه باتفاق اهل اسلام
محمول ست بر آن منازعت ملکین نزدیک حضرت داود و اگر این نزاع فیما بین معصوم و غیر معصوم باشد
[illegible] خطا [illegible] کما عرفت جزما بطرف غیر معصوم خواهند نمود و بعد از ینکه روایت نزاع
بمرتبه [illegible] رسیده باشد [illegible] اگر این نزاع از قبیل انکار نبوت نبی و امامت وصی باشد و یا از قبیل جرح
و قتل ایشان [illegible] ایشان باشد و یا از قبیل غصب حقوق ایشان باشد و ایشان همیشه
[illegible] تظلم نموده باشند و او برین عداوت مرده باشد و این همه
[illegible] رسیده باشد شبهه نیست که در ینصورت تبرا نمودن از و ولعن کردن
[illegible] ایمان خود می شمارند و درین باب باز ایشان بهیچ وجه قصری نمی
[illegible] مثل ابی لهب و غیره چه جای آنکه وقتی که خصم ایشان یکی از بنی تیم و بنی عدی
[illegible] بکر و عمر چون بنائی گفتگوی ناصب بر اصول مقرره امامیه
[illegible] باالکلیه [illegible] ناصب عداوت اهل بیت که از لعین

سعدی و امام المشککین عن استعن جه بورانث باو رسیده از محل اعتبار ساقط گردد قوله اول منافقشه چه
با ثابت رفع منزلت حضرت امیر بر منزلت خود و مخالفت و حسد انها نمودن الخ اقول اگرچه بعد از رفع قاعده
کلیه آنفا تمهید یافت احتیاج این نیست که انسان باز در توضیح جواب چنین شبهات خود را مشغول بسازد
لیکن نظر باینکه مبادا بعضی از جهال اجمال را حمل بر عجز نمایند گفته می شود که این حرف تو برا لغو و بی
مفید می افتاد که اول باثبات میرسانیدی که اصحاب ثلثه و اصحاب جمل و صفین معصوم بودند و چون
این بالاتفاق باطل ست پس هیچ وجه برای تو غیر از ندامت ثمره ندارد زیراکه دانستی که قاعده مجمعه
مقتضی اینست که افعال و اقوال ناشایسته اینها محمول بر ظاهر خود باشند و همچنین آیات و احادیث نبویه
و قول صحابه که در مذمت انها وارد شده بحالها بدون تصرف و تاویل واجب العمل بخلاف آنچه از اخبار
احاد و یا از آیات ظنیة الدلالة که بر خلاف مقتضای عصمت من ثبتت عصمتهم دلالت داشته باشد که
آن بالضرورت ماول و یا مطروح خواهد بود چنانچه بالاتفاق میان علمای اهل اسلام قاعده مقرر ست که
آنچه از آیات و احادیث که بر خلاف قطعیات دلالت داشته باشد یا می اندازند اگر قابلیت آن نداشته باشد
و الا ماول میسازند و هرگاه این بوضوح پیوست پس روایت حسد حضرت آدم یا حوا چون از قبیل اخبار
احاد ست میتواند شد که اصلا اعتنا بان نکنند یا اینکه بگویند که حسد مادامی که آدم بمقتضای آن عمل نماید از
قبیل ترک اولی ست عموما یا برای انبیا خصوصا و یا اینکه بگویند که چون این حسد در بهشت و یا در عالم
ارواح بوده و آن دار تکلیف نیست پس شاید امثال چنین چیزها در ان عالم از انبیا ممتنع نباشد و یا
اینکه بگویند که انها را غبطه شده و استعمال حسد بران مجاز گردیده والله یعلم قوله دوم آزردگی
حضرت موسی و حضرت هارون و تحقیر و اهانت به گرفتن ریش مبارک الخ اقول اول این که اصلا این دلالت
ندارد بر خصوص غضب و اهانت دلی ایشان و بر تقدیر تسلیم چرا نمیتواند شد که نه هارون ترک اولی صادر شده باشد
و موسی چون مطاع لازم الاتباع هارون بود میرسید او را که بران ترک اولی مواخذه نماید آیا نمی بینی
که ولی را میرسد که بمقتضای حدیث نبوی واضربوا اذا بلغوا عشرا اطفال را ضرب و تادیب نماید بر ترک
نماز که بالاتفاق بر اطفال ترک نماز حرام نیست و ایضا میتواند شد که این تادیب از موسی در باب
بعمل آمده که از هارون بر ترک ترک اولی نشده باشد از قبیل ترک اولی باشد هر چند از دیگران در حق نبی مو جب کفر
نمی بینی که اگر کسی با ام المومنین نزد رسول خدا از ان حرف میزد ابو بکر گاهی طپانچه و گاهی الله دیده

سو را و بی مثل ابی بکر بیشود لا اقل حکم بالفسق نموده می شد و از بزرگی ابابکر چیزی نکاستی وقس الامور الاخر
علی ذلک **قوله** سوم انکه در بحر المناقب که کتاب معتبر شیعه است از مناقب اخطب خوارزم در سبب تسمیه و تکنیه
حضرت مرتضی که با بوتراب است الخ **اقول** ظاهر ا ناصب بزعم باطل خود اخطب خوارزم را از علما و روات
شیعه می انگارد و این زعم او ظاهر البطلان است چنانچه علمای این تصریح نموده اند پس صلاحیت ندارد
که بانچه از کتب او مسطور باشد بر شیعیان احتجاج نماید شیعه که از کتابهای اهل تسنن نقل مینمایند بنابر
الزام است بالجمله قطع نظر از انچه گفته شد روایات مکنی بودن آنحضرت بابی تراب در کتاب صحاح و غیر صحاح
ایشان و همچنین در کتب امامیه مختلف وارد شده پس انچه او از بحر المناقب نقل نموده متیقن الوقوع نباشد و بر
تقدیری که باشد پس جواب آن قبل ازین بتفصیل گذشت و هم جوابی که در باب موسی و هارون گفته شد همان جواب
اینجا هم میتواند شد کما لا یخفی **قوله** چهارم انکه ابو مخنف لوط بن یحیی ازدی که از عمده اخباریین امامیه است
از حضرت امام حسین ع روایت آورده انه کان یبدی الکراهة لما فعله اخوه الحسن ع من صلح معویة
و یقول الخ **اقول** ابن ابی حدید معتزلی بعد ذکر بعضی از اراجیز که در جنگ جمل بعضی مجاهدین خوانده اند
این عبارت گفته ذکرها ابو مخنف لوط ابن یحیی فی کتاب وقعة الجمل و ابو مخنف من المحدثین
و ممن یری صحة الامامة بالاختیار و لیس من الشیعة و لا معدود ا من رجالها انتهی و بر تقدیر
تسلیم میگوییم قبل ازین بوضوح پیوست که هرگاه یکی از سمعیات مخالف اصول قطعیه باشد لا بد است که باطرح
کرده شود و یا ماول پس روایت ابو مخنف مسطور بر تقدیر تسلیم صحت نقل چون مخالف امامیه است از محل احتجاج
ساقط باشد اما اولا پس بجهت عصمت و ثانیا بجهت اینکه پیش امامیه مقرر است که هر یک از جناب ائمه ع
بانچه مامور بوده اند کرده اند پس امام حسین ع چگونه بر مصالحه امام حسن ع که بآن از جانب خدا و رسول خدا
مامور بوده زبان طعن می کشادند و ثالثا بجهت آنکه جناب امام حسن ع محل احتجاج و عذر مصالحه بدلائل
واضحه و جوب آن را مبرهن ساخته پس حضرت امام حسین ع چگونه عذر آنحضرت را قبول نمیفرمودند و رابعا بجهت
انکه هرگاه این مصالحه و بیعت معویه بقدر پیش امام حسین ع قبیح بود چرا خود با او بجنگ پیش نیامدند
و عقد مصالحه بستند و بعد الّتیا و الّتی میگوییم که بکرات بعرض بیان آمد که امامیه را بنای تبرا بر صحابه
ثلثه و احزاب ایشان منحصر در انکار نبود بلکه هر که منکر امامت ائمه اثنا عشر باشد امامیه بر و لعن میکنند و همچنین
شخصی را که منکر یکی از ضروریات مذهب امامیه باشد چنانچه سایر اهل اسلام کافر و ملعون میدانند کسی را که منکر

یکی از ضروریات اسلام باشد قوله در عدالت و تقوی بالاولی مخل نخواهد بود و هو المدعا و صحابه کرام را که با حضرت امیر و
حضرت زهرا در باب فدک و غیره از روگیها بوقوع آمده از همین قبیل بود الخ اقول مردود است بچند وجه اول آنکه عدالت
و تقوی که فرع ایمان است مع اصل ثابت باید نمود دوم آنکه باثبات باید رسانید که میان معصوم مخالفت میباشد
چه امامیه این را قبول نمیدارند و آنچه در محل استدلال بدان ذکر نموده مقدوح است چنانچه دانستی مخالفت و عداوت
بلکه محاربه میان اصحاب ثلثه و عائشه و طلحه و زبیر باجماع ثابت است سوم آنکه باثبات باید رسانید که مخالفت ابوبکر
و عمر و عائشه و طلحه و زبیر و معاویه با جناب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب مثل مخالفت معصومین بوده الا میتواند
شد که بعضی از انواع مخالفت مثل آنکه از رهگذر ترک اولی باشد مضر بعصمت نباشد و بعضی از انواع آن منجر بفسق
و کفر بود و این مماثلت ببداهت عقل باطل است چه ما میدانیم که مخالفت جناب فاطمه با حضرت علی و مخالفت جناب
امام حسن با امام حسین و موسی با هارون بر تقدیر تسلیم و التزام ما لا یلزم مثل مخالفت ابی بکر است با عائشه وقت
طپانچه و لگد زدن بلکه کمتر از آن و مخالفت ایشان با علی هرگز مثل مخالفت ابی بکر با عائشه نبود بالضرورة و البداهة
کدام عاقل تجویز این خواهد کرد که مثل مخالفت ابی بکر است با عائشه مخالفتی که منجر شود بکشیدن بعنف از خانه کسی که
مثل نفس نبی و برادر آن حضرت باشد و او بگوید که بچه جرم خون مسلمانی را حلال میدانید و کسی مطلق اعتنا بجواب او
نکند و همچنین نوبت بجایی رسد که سر دروازه بضعه رسول در حالتی که آن بضعه و وصی و زهرا بالاتفاق و دو سبط
رسول در خانه باشند برای گرفتن بیعت بجبر آنکسیکه بمنزله هارون نبی باشد هیمه جمع کنند تا خانه و اهل آن را
بسوزانند و باز باین اقتصار نانموده آنچه رسول خدا ببضعه خود که حق سبحانه و تعالی بر پاکیزگی و عصمت او گواهی
و جناب نبوی در حق او سیده نساء عالمین فرموده و مرتبه او فوق مرتبه مریم بنت عمران یا مساوی آن بالاتفاق
داده عطا نموده باشد یا میراث باو رسیده باشد بحیلها و بزور و غلبه بستانند و آنرا مقتضیات اجتهاد
دو قرار دهند و او را بمرتبه تنگ رسانند که از دنیا از ایشان آزرده و غضبناک برود و وصیت نماید که البته شیخین
رسول از آن با تظلم نماید و همچنین نوبت بجایی رسد که با کسیکه بالاتفاق پیغمبر خدا در حق او فرموده باشد حربک
حربی و علی مع الحق والحق مع علی محاربه نمایند و در قتل کردن او هیچ [illegible]
جمله اجتهاد شمارند و کسی بوهم هم نرسد که این جرمها را شیعیان از پیش خود می بافند بلکه مراتب یاد داده این
گذشته در کتب معتمده سنیان موجود است اگر خوف تطویل نبود تفصیل با ذکر اسامی کتب که در آنجا اصح
مذکور گشته بیان مینمود و اگر معاند کسی را شکی و ریبی باشد رجوع نماید بکتابی که بحمد الله تعالی و توفیقه باکمال

بسط و تفصیل و با دلائل جز این جانبین در ترجیح مذهب اجماع امامیه درین اوان بمنصه ظهور رسید والله الهادی و منه التوفیق
قوله سوم آنکه در بعضی اوقات تقابل در میان اصوب و صواب نیز پیدا شود و گاهی در صواب و خطا که نظر به نفس حق
مجتهد حکم صواب دارد و پس خلاف حق در هیچ جانب نیست **اقول** پوشیده نماند که اگر کسی باشد که در یکی از آنها یک امر
مندوب بجا آورده و دیگری ترک نماید این را بالعکس تا حال تعبیر بمخالفت ننموده ولئن تنزلنا عن ذلک فنقول
اگر تنافی درین دو امر کی ثابت نمائی که مخالفتی که میان اصحاب ثلثه و اصحاب جمل و اصحاب صفین و میان علی ابن ابی طالب
علیه السلام بوده مثل فعل مندوب و ترک آنست هرچند نوبت باباحت سفک دماء بلکه نوبت بالحاد و تکفیر
و تبرا رسیده باشد پس باید که دلیلی برهانی برین بیاری و هرگاه این مدعا باثبات رسانی بعد ازین برهان
واضح ثابت نمائی که این اباحت سفک دماء و لعن و طعن مندوب مثل اباحت خوارج و اصناف مشرکین خون
مسلمانان را نیست بلکه آن حرام است و این مندوب معهذا نسبتی که باز در عالم تقدیر برای تو بهره غیر از خائب
و خاسر بودن نیست چه مراد تو وقتی حاصل می شد که بنابر قواعد امامیه اصحاب ثلثه مستحق لعن نباشند و این امر
چون از ممتنعات است این آرزوی محال را بگور خواهی برد **قال الناصب علیه ما علیه** مقدمه نهم هر عاقل
چون بوجدان خود رجوع کند و حال دیگران را هم تجربه نماید بیقین میداند که در اوقات بسیار او را بسبب
واردات مدهشه یا بسبب الف و عادت غفلت از مقررات و مسلمات بلکه بدیهیات هم رو میدهد و بمجاذبت
آن حرکتی و کلامی از وی بعمل می آید و در بعضی اوقات این غفلت مستمر میماند و در بعضی دیگر زود متنبه شده معاودت
خود عود میکند و این از لوازم بشریت است که نبی و غیر نبی و معصوم و غیر معصوم و ولی و غیر ولی و متقی و غیر متقی را
عام و شامل است فرق همین است که انبیاء را از این غفلت خداوندی زود متنبه میسازند و در غفلت مستمره
نمیگذارند و دیگران را این تنبیه قریب الزمان نیست دلیل این دعوی از قرآن مجید و سنت پیغمبر آیات و
روایات بی شمار است اول آنکه حضرت موسی را چون از شجره ندای انا الله رسید و بیقین معلوم فرمودند
که تجلی الهی است که کلام میفرماید و امر بالقای عصا مینماید و درین حالت اصلا خوفی و خطره از هیچ مخلوق
نباید کرد که حضرت قادر ذو الجلال حفیظ با کمال است باز چون عصا خود را بصورت مار متحرک دیدند
ولی مدبرا فرار نمودند و اصلا پس پشت ندیدند تا آنکه در عین کلام تنبیه واقع شد که لا تخف انی
لا یخاف لدی المرسلون و هم وقت مقابله با ساحران فرعون با وجود وعده صادقه الهی بیقین دانستند
که مار غلبه را من خواهد شد قوله تعالی بآیاتنا انتما و من اتبعکما الغالبون باز چون ساحران

احوالی بہیبت مجموعی سنہا و عصا ہا را انداختند و شور و شغب نمودند بی اختیار خوف در دل
ضرت موسی بہم رسید قوله تعالی فاوجس فی نفسه خیفة موسی قلنا لا تخف انك انت الاعلی سوم
وقت مراجعت از طور و اطلاع بر گوساله پرستی قوم خود و گمان آنکه حضرت هارون در نهی عن المنکر و ازالۀ
عت تقصیری فرموده باشند در ثوران غضب حقانی بر بی کار افتد و استیلاء غفلت شد که اصلا بخاطر ایشان نماند
حضرت هارون معصوم نیست و پیغمبر است و از معصوم و پیغمبر رضا بکفر و مداهنت درین امر عظیم چه قسم خواهد شد
چهارم در وقتی که با خضر عهد بستند که اصلا در ماجریات شما سوال نخواهم کرد چون امر عجیب دیدند آن
عهد بخاطر ایشان نماند و با نکارش پیش آمدند پنجم حضرت ابراهیم با وصف دانستن کفر قوم لوط و سزاواری
عذاب بر آنها و اعتقاد آن که حکم الهی را نتوان صرف کرد در شفاعت آن مجرمان مجادله آغاز نهادند قوله
تعالی فلما ذهب عن ابراهیم الروع وجاءته البشری یجادلنا فی قوم لوط ان ابراهیم لحلیم
اواه منیب یا ابراهیم اعرض عن هذا انه قد جاء امر ربك وانهم اتیهم عذاب غیر
مردود ششم آنکه حضرت پیغمبر ما در مسجد مقدس نبوی معتکف بودند و وقت عشا که مردم بعد از نماز از مسجد برفتند
و مسجد خالی شد حضرت صفیه زوجه مطهرۀ آنجناب برای زیارت ایشان آمدند تا مدتی دراز نشستند و خواستند
به خانه خود باز گردند چون شب بسیار رفته بود حضرت پیغمبر همراه ایشان برآمدند تا بخانه رسانند در اثنا
دو کس از مردم انصار که اهل ایمان و اخلاص بودند در اثنای راه پیش آمدند چون دیدند که آنجناب با زنی همراه ایشان
است یکسو شدند و خواستند که زود گذشته روند آنجناب با ایشان فرمودند که باشید و بشنوید که این زن صفیه
یعنی زوجه من است انها عرض کردند که یا رسول الله سبحان الله از ما چه توقع بود که چه گمان میکردیم آنجناب
فرمود که شیطان دشمن آدمی است ترسیدم که مبادا در دل شما خطرۀ فاسد و گمان بد القا نماید ازین معلوم شد که چون
اعتقاد عصمت آنجناب ممکن بود که بسبب همین ایحالت که نسبت باهمه ناس محل تهمت است در دل ایشان توهم صدور
ذنب از آنجناب پیدا می شد و منافی بقای اعتقاد عصمت بود هفتم آنکه اخبار بین امامیه قاطبه روایت کرده اند
عن ابی حمزة الثمالی عن ابن الحسین علیه السلام قال ابو حمزة قال لی علی بن الحسین کنت متکیا
علی الحائط وانا حزین متفکر اذ دخل علی رجل حسن الثیاب طیب الرائحة فنظر فی وجهی ثم قال
ما سبب حزنك قلت اتخوف من فتنة ابن الزبیر قال فضحك ثم قال یا علی هل رایت احدا خاف الله
فلم ینجه قلت لا ثم قال هل رایت احدا سال الله فلم یعطه قلت لا ثم نظرت فلم ار قدامی احد

بسط و تفصیل و با دلائل بحر این جانبین در ترجیح مذهب امامیه در دیوان منتصد ظهور رسید والله الهادی و منه التحقیق
فوائد لطیفه آنکه در بعضی اوقات تقابل درمیان احد جانب صواب نیز میباشد و گاهی در صواب و خطا که نظر بدلیل و حجت
مجتهد حکم صواب دارد و پس خلاف حق در هیچ جانب نیست **اقول** پوشیده نماند که اگر دو کس باشند و یکی از ایشان یک امر
مندوب بجا آورده و دیگری ترک نماید یا بالعکس تا حال تعبیر بمخالفت نموده و لئن تنزلنا عن ذلک فنقول
اگر منافی این دعوی کسی ثابت نمائی که مخالفتی که میان اصحاب ثلثه و اصحاب جمل و اصحاب صفین با جناب علی ابن ابی طالب
علیه السلام بوده مثل فعل مندوب و ترک آن است هر چند نوبت باباحت سفک دماء و بلکه نوبت بالحاد و تکفیر
و تبرا رسیده باشد پس باید که دلیلی و برهانی برین بیارید و هرگاه این را باثبات رسانید بعد ازین ببرهان
واضح ثابت نمائید که این اباحت سفک دماء و لعن و طعن مندوب است مثل اباحت خوارج و اصناف مشرکین خون
مسلمانان را نیست بلکه آن حرام است و این مندوب معهذا دانستی که باز در عالم تقدیر برای تعبیر غیر از خائب
و خاسر بودن نیست چه مراد تو وقتی حاصل می شد که بنا بر قواعد امامیه اصحاب ثلثه مستحق لعن نباشند و این امر
چون از ممتنعات است این آرزوی محال را بگور خواهی برد **قال الناصب علیه ما علیه** مقدمه نهم هر عاقل
چون بوجدان خود رجوع کند و حال دیگران را هم تجربه نماید بیقین میداند که در اوقات بسیار او را بسبب
واردات مدهشه یا بسبب الف و عادت غفلت از مقررات و مسلمات بلکه بدیهیات هم رو میدهد و بخلاف
آن حرکتی و کلامی از وی بعمد می آید و در بعضی اوقات این غفلت مستمر میماند و در بعضی دیگر زود متنبه شده بعادات
خود عود میکند و این غفلت از لوازم بشریت است که نبی و غیر نبی و معصوم و غیر معصوم و ولی و غیر ولی و متقی و غیر متقی را
عام و شامل است بتفاوت اینقدر است که انبیا را از پیشگاه حضور خداوندی زود متنبه میسازند و در غفلت مستمره
نمیگذارند و دیگران را این تنبیه قریب الزمان نیست دلیل این دعوی از قرآن مجید و سنت پیمبر آیات و
روایات بی شمار است اول آنکه حضرت موسی را چون از شجره ندای انا الله رسید و بیقین معلوم فرمودند
که تجلی الهی است که کلام میفرماید و امر بالقای عصا مینماید و درین حالت اصلا خوفی و خطره از هیچ مخلوق
نباید کرد که حضور قادر ذو الجلال حفیظ با کمالست باز چون عصای خود را بصورت مار متحرک دیدند
ولی مدبرا فرار نمودند و اصلا پس پشت ندیدند تا آنکه در عین کلام تنبیه واقع شد که لا تخف انی
لا یخاف لدی المرسلون و هم وقت مقابله با ساحران فرعون بموجب وعده صادقه الهی یقین داشتند
که مار غلبه این ها خواهد شد قوله تعالی بآیاتنا انتما و من اتبعکما الغالبون باز چون ساحران

با حوال بہیبت مجموعی سیہا و عصا ہا را انداختند و شور و شغب نمودند بی اختیار خوف در دل
حضرت موسی بہم رسید قوله تعالی فاوجس فی نفسه خیفة موسی قلنا لا تخف انك انت الاعلی سوم
در وقت مراجعت از طور و اطلاع بر گوساله پرستی قوم خود و گمان آنکه حضرت هارون در نهی عن المنکر و ایشان
بدعت تقصیری فرموده باشند در توران غضب حقانی برین کار آنقدر استیلا بغفلت شد که اصلا بخاطر ایشان نماند
که حضرت هارون معصوم است و پیغمبر است و از معصوم و پیغمبر رضا بکفر و مداهنت درین امر عظیم چه قسم خواهد شد
چهارم در وقتی که با خضر عهد بستند که اصلا در ماجریات شما سوال نخواهم کرد چون امر عجیب دیدند آن
عهد بخاطر ایشان نماند و بانکار شدید پیش آمدند پنجم حضرت ابراهیم با وصف دانستن کفر قوم لوط و سزای
عذاب بر آنها و اعتقاد آن که حکم الهی ناشنوان صرف کرد در شفاعت آن مجرمان مجادله آغاز نهادند قوله
تعالی فلما ذهب عن ابراهیم الروع وجاءته البشری یجادلنا فی قوم لوط ان ابراهیم لحلیم
اواه منیب یا ابراهیم اعرض عن هذا انه قد جاء امر ربك وانهم آتیهم عذاب غیر
مردود ششم آنکه حضرت پیغمبر ما در مسجد مقدس نبوی معتکف بودند و وقت عشا که مردم بعد از نماز از مسجد بدر رفتند
و مسجد خالی شد حضرت صفیه زوجه مطهره آنجناب برای زیارت ایشان آمدند تا مدتی در راز نشستند و خواستند
که بخانه خود باز گردند چون شب بسیار رفته بود آنحضرت هم همراه ایشان برآمدند تا بخانه رسانند و درین اثنا
دو کس از زمره انصار که اهل ایمان و اخلاص بودند در اثنای راه پیش آمدند چون دیدند که آنجناب زنی همراه ایشان
است یک سو شدند و خواستند که زود گذشته روند آنجناب با ایشان فرمودند که باشید و بشنوید که این زن صفیه
یعنی زوجه من است انها عرض کردند که یا رسول الله سبحان الله از ما چه توقع بود که چه گمان میکردیم آنجناب
فرمودند که شیطان در تن آدمی میدود ترسیدم که مبادا در دل شما ظن فاسد و گمان بد القا نماید پس معلوم شد که با وجود
اعتقاد عصمت آنجناب ممکن بود که بسبب همین احتمالات که نسبت با عامه ناس محل تهمت است در دل ایشان هم صدور
ذنب از آنجناب پیدا می شد و منافی بودن اعتقاد عصمت نبود هفتم آنکه اخبار بین امامیه قاطبه روایت کرده اند
عن ابی حمزة الثمالی عن علی بن الحسین علیه السلام قال ابو حمزة قال لی علی بن الحسین کنت متکیا
علی الحائط وانا حزین متفکر اذ دخل علی رجل حسن الثیاب طیب الرائحة فنظر فی وجهی ثم قال
ما سبب حزنك قلت التخوف من فتنة ابن الزبیر قال فضحك ثم قال یا علی هل رأیت احدا خاف الله
فلم ینجه قلت لا ثم قال هل رأیت احدا سأل الله فلم یعطه قلت لا ثم نظرت فلم ار قدامی احدا

فعجبت من ذلک فاذا بقائل اسمع صوته ولا اری شخصه یقول یا علی هذا الخضر درین قصه
حضرت امام را این وسخن که معلوم هر مومن هست بسبب شدت خوف غفلت بود تا آنکه خضر او را تنبیه و تذکیر نمود
پس اگر مثل این حالات مستمره بعضی صحابه را نسبت باہل بیت یا بعضی اہل بیت را نسبت بصحابه و داد
واز ملاحظه فضائل و مناقب همدیگر غافل کرده باشد چه عجب و کدام استبعاد و چرا محل طعن و تشنیع باشد قوله
مقدمه نهم هر عاقل چون بوجدان خود رجوع کند و حال دیگران را هم تجربه نماید یقین میداند که در اوقات بسیار الخ
اقول از کمال شقاوت و بی ادبی ست که انسان را بغرض فاسد خود که اظهار برات چند کس از اہل معاصی باشد
حیله و چاره جوید که اگر تمام شود لازم آید که هیچ یک از اشرار خواه فجار باشند و خواه کفار مستحق ذم و عقاب
نباشند و انبیا و اوصیا محل مدح و ستایش نباشند تفصیل این اجمال آنکه چنانچه بسبب مقتضای بشریت در بعضی افعال
انسان را معذور داشته اند همچنین بعضی افعال مستحق ذم و عقاب در دنیا و خلود نار در آخرت گردانیده اند و
اینجاست که افعال ایشان بعد از آنکه منقسم میشود بطرف اختیار و اضطرار بی اختیاری از متصف باحکام
خمسه میشوند که واجب و حرام و مندوب و مکروه و مباح باشد و لوازم آثار هر یک از آن از مدح و ثواب و ذم و عقاب
و نجات از آن مترتب میشود پس حق سبحانه و تعالی اگر کسی را چشم بصیرت داده باشد باید بدیده انصاف بیند و فرق کند
میان افعال انسانی و تمیز دهد میان احکام آنها و حال حرام را مثل حال مکروه و مندوب را مثل واجب انکار و
مباحات را در پایه خود نگاه دارد تا نشود که حال نمرود و شداد و ابوجهل و دیگر فراعنه امت مثل حال انبیا
و اوصیا که جناب حق سبحانه و تعالی گواهی بعصمت و طهارت ایشان داده و اہل اسلام بر عصمت و طهارت بعضی
از ایشان اتفاق نموده اند شود و تعیین شرائع و انزال کتب و ارسال رسل همه عبث و بیجا گردد و هرگاه این را دانسته
شد این اجمال بنظر انصاف ملاحظه باید نمود که آیا حال فرعون و افعال ناشایسته او مثل حال حضرت موسی علیه السلام
در باب خوف از عصیان و نحو ذلک میتوان شد که هیچ مسلمانی تجویز کند و بگوید که آنچه فرعون میگفت و میکرد بمقتضای
بشریت او از بدولی و غفلتی عارض شده که معاذ الله با وجود تذکار و تکرار متنبه نگردید و همچنین کلام جاری میشود در باب
نمرود نسبت حضرت ابراهیم و حال ابی جهل نسبت بجناب محمد صلی الله علیه و آله و سلم و شکی نیست که هر که التزام این امر خواهد نمود
از زمره اہل اسلام بیرون خواهد گردید فلا کلام لنا معه و هرگاه چنین نباشد پس کسی که خوف خدا و رسول داشته باشد
قول بعاد مذهب او را چرا نمی بیند و تامل نمی نماید که جناب امیرالمومنین علیه السلام در معرض تذکار و احتجاج در خطب
مر اسلاف و دیگر اصحاب خطابات هیچ دقیقه از دقائق نامرعی نگذاشته پس اگر با وجود این کسی قائل بعدم تنبه فرا عنه

فراغت حاصل شود و برای نماز هول و غفلت را وسیله نجات سازد و چرا در باب ابولهب که از اشراف عرب بود و قرابت قریبه
با جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله داشت بذل جهد نمی‌نماید و برای خود این سعی مشکور را وسیله نجات نمی‌سازد و آیا
هیچ عاقل افعال غاصبین حق اهل‌بیت علیهم السلام را بعد از این که جناب امیر علیه السلام در مجالس و محافل و مجمع‌های مخصوص
اصحاب او بآیات و احادیث و دیگر فضائل احتجاج بر حقیت آنحضرت نموده باشند حمل بر غفلت نماید و از جمله آنچه فرموده اند بذکر
حدیث مناشده که در طرق مخالف و موالف بتفاوت یسیر مسطور است و به نسبت تمام آنچه از آنحضرت و اصحاب او بوقوع آمده
نسبت قطعیه به بجا دارد اکتفا می‌نماید پس باید دانست که روایت نموده است ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه در کتاب
خود و او از جمله اعیان ائمه ایشان است و هم روایت نموده آن را عالمی که ملقب است بصدر الائمه اخطب خطبای خوارزم
در کتاب خود و کرامت [illegible] از امام طبرانی که او می‌گفت حدیث کرد مرا محمد بن سعید الرازی و او گفت که حدیث کرد [illegible] بن حمید
گفت که حدیث کرد مرا زافر بن سلیمان و او گفت که حدیث کرد مرا حارث بن محمد از ابی الطفیل عامر بن واثله که او گفت بودم
در روز شوری بر در خانه که اصوات در میان شوری مرتفع گردید پس شنیدم که علی بن ابیطالب ع می‌گفت که مردمان بیعت
نمودند ابی بکر را و من قسم بخدا اولی و احق بودم بخلافت از وی اطاعت او نمودم نظر باینکه اگر من بیعت نکنم و باب
فتنه را مفتوح سازم قوم کافر شوند و بعضی از ایشان بعضی را بقتل رسانند و بعد از این چون ابوبکر از این جهان رفت
و عمر را خلیفه ساخت من اولی بخلافت بودم از وی پس شنیدم و اطاعت کردم بخوف آنکه اگر اطاعت نکنم کافر شوند
و الحال شما می‌خواهید که با عثمان بیعت نمائید پس من اطاعت نمیکنم و بدرستیکه عمر گردانید مرا ششم شش کسان و نیست
فضل مرا او بر آنها [illegible] فضیلت مرا خیال کرده اند که من و ایشان در فضائل و کمالات در درجه مساوات هستیم
اگر خواهم تکلم نمایم [illegible] ایشان هیچ از عرب و عجم معاهد و مشرک نتواند که یک خصلت از آنها را [illegible]
نماید بعد از آن گفت قسم میدهم شما را [illegible] آیا در میان شما غیر از من کسی هست که عم او حمزه بن عبدالمطلب باشد
گفتند [illegible] فرمود آیا در میان شما کسی هست غیر از من که برادر او [illegible] المزین بالجناحین یطیر مع الملائکة فی الجنة
گفتند [illegible] فرمود آیا در میان شما [illegible] که بوده باشد او را زوجه مثل زوجه من فاطمه بنت رسول الله سیدة نساء [illegible]
الامة گفتند نه فرمود آیا در میان شما [illegible] که او را دو سبط باشد مثل حسن و حسین سبطا هذه الامة [illegible]
رسول الله [illegible] گفتند نه فرمود آیا [illegible] کسی هست که قاتل مشرکان قریش قبل از من گفتند نه فرمود آیا [illegible]
که وحدانیت [illegible] قبل از من گفتند نه فرمود آیا [illegible] کسی هست که صلی القبلتین [illegible] گفتند نه فرمود آیا [illegible]
[illegible] گفتند نه فرمود آیا [illegible] کسی هست که [illegible] المسجد [illegible] فیه جنبا [illegible]

گفتند نہ بازفرمود آیا کسی از شما ہست کہ رد شد علیہ الشمس بعد ما غربت حتی صلی العصر غیر از من گفتند باز فرمود آیا کسی از شما ہست کہ قال رسول اللہ حین قرب الیہ الطیر فاعجبہ اللہم اعطنی باحب خلقک الیک یاکل معی من ہذا الطیر فجئت و انا لا اعلم ما کان من قولہ فدخلت فقال الی یا رب غیر از من گفتند باز فرمود آیا کسی از شما ہست کان اقتل المشرکین عند کل شدیدۃ تنزل برسول اللہ منی گفتند باز فرمود آیا کسی ہست اعظم غناء عن رسول اللہ منی حین اضطجعت علی فراشہ و وقیتہ بنفسی و بذلت مہجتی دونہ غیر از من گفتند باز فرمود آیا در میان شما کسی ہست کہ یاخذ الخمس غیر از من غیر از فاطمہ گفتند باز فرمود آیا در میان شما کسی ہست کہ لہ سہم فی الخاص و سہم فی العام غیر از من گفتند نہ باز فرمود آیا کسی ہست در میان شما یطہرہ کتاب اللہ حتی سد النبی ابواب المہاجرین جمیعا و فتح بابی حتی قام الیہ عماہ حمزۃ و العباس و قالا یا رسول اللہ سددت ابوابنا و فتحت باب علی فقال النبی واللہ ما انا فتحت بابہ و لا انا سددت ابوابکم بل اللہ فتح بابہ و سد ابوابکم گفتند نہ باز فرمود آیا در میان شما کسی ہست کہ تمم اللہ تعالی نورہ من السماء حتی قال فان ذی القربی حقہ گفتند اللہم باز فرمود آیا از شما کسی ہست کہ ناجی رسول اللہ ستۃ عشر مرۃ حین نزل جبریل یا ایہا الذین امنوا اذا ناجیتم الرسول الخ غیر از من گفتند باز فرمود آیا در میان شما کسی ہست کہ ولی غمض رسول اللہ غیر از من گفتند باز فرمود آیا در میان شما کسی ہست کہ آخر عہد لرسول اللہ حین وضعہ فی حفرتہ گفتند و در دیگر روایت از صدر الائمہ مرویست کہ او با سناد خود از ابی ذر در ین مناشدہ زیادہ بر انچہ نوشتہ شدہ روایت نمودہ و آن این است کہ جناب امیر علیہ السلام فرمودند کہ فانشدکم اللہ ہل تعلمون معاشر المہاجرین و الانصار ان جبرئیل اتی النبی فقال یا محمد لا سیف الا ذوالفقار فلا فتی الا علی ہل تعلمون کان ہذا قالوا اللہم نعم قال فانشدکم اللہ ہل تعلمون ان جبریل نزل علی النبی صلعم و قال یا محمد ان اللہ تعالی یامرک ان تحب علیا و تحب من یحبہ فان اللہ یحب علیا و یحب من یحبہ قالوا اللہم نعم و قال فانشدکم اللہ ہل تعلمون ان رسول اللہ قال لما اسری بی الی السماء و السابعۃ و قعت الی رفاف من نور ثم و قعت الی حجب من نور فوعدنی الجبار لا الہ الا ہو شیئا فلما رجع من عندہ نادی مناد من وراء الحجب نعم الاب ابوک ابراہیم و نعم الاخ اخوک علی فاستوص بہ اتعلمون معاشر المہاجرین و الانصار کان ہذا الا فقال من بینہم ابو محمد یعنی عبد الرحمن بن عوف سمعتہا من رسول اللہ و الا فصمتا قال ہل تعلمون ان احدا یدخل المسجد جنبا غیری قالوا اللہم لا قال فانشدکم اللہ ان اللہ ابواب المسجد

المسجد سدها وترك بابي قالوا اللهم نعم قال هل تعلمون اني كنت اذا قاتلت عن يمين رسول الله
قال انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي قالوا اللهم نعم قال فهل تعلمون ان رسول الله
حين اخذ الحسن والحسين جعل رسول الله يقول هي يا حسن فقالت فاطمة ان الحسين اصغر واضعف ركنا
منه وانت تقول هي يا حسن فقال لها رسول الله الا ترضين ان اقول انا هي يا حسن ويقول جبرئيل هي
يا حسين فهل لخلق منكم مثل هذه المنزلة نحن الصابرون ليقضي الله في هذه البيعة امرا كان مفعولا
ثم قال وقد علمتم موضعي من رسول الله بالقرابة القريبة والمنزلة الخصيصة وضعني في حجره
وانا وليد يضمني الى صدره ويلفني في فراشه ويمسني جسده ويشمني عرفه وكان يمضغ الشيء ثم يلقمنيه
وما وجد لي كذبة في قول ولا خطلة في فعل ولقد قرن الله به من لدن ان كان فطيما اعظم ملك من
ملائكته يسلك به طريق المكارم ومحاسن الاخلاق عامة ليله ونهاره ولقد كنت اتبعه اتباع الفصيل
اثر امه ويرفع لي كل يوم علما من اخلاقه ويامرني بالاقتداء به ولقد كان يجاور في كل سنة بحراء
فاراه ولا يراه غيري ولم يجمع بيت يومئذ في الاسلام غير رسول الله وخديجة وانا ثالثهما
ارى نور الوحي والرسالة واشم ريح النبوة ولقد سمعت رنة الشيطان حين نزل الوحي عليه
فقلت يا رسول الله ما هذه الرنة فقال هذا الشيطان قد ايس من عبادته انك تسمع ما اسمع
وترى ما ارى الا انك لست بنبي ولكنك وزير وانك لعلى خير ولقد كنت معه صلى لما اتاه
الملأ من قريش فقالوا له يا محمد انك قد ادعيت عظيما لم يدعه اباؤك ولا احد من بيتك
ونحن نسألك امرا ان اجبتنا اليه واريتناه علمنا انك نبي ورسول وان لم تفعل علمنا انك ساحر
كذاب فقال لهم وما تسألون قالوا تدعو لنا هذه الشجرة حتى تنقلع بعروقها وتقف بين يديك
فقال ان الله على كل شيء قدير فان فعل الله ذلك لكم تؤمنون وتشهدون بالحق قالوا نعم قال
فانا ساريكم ما تطلبون واني لاعلم انكم لا تفيئون الى خير وان فيكم من يطرح في القليب ومن
يحزب الاحزاب ثم قال يا ايتها الشجرة ان كنت تؤمنين بالله واليوم الاخر وتعلمين اني رسول الله
فانقلعي بعروقك حتى تقفي بين يدي باذن الله فوالذي بعثه بالحق لانقلعت بعروقها وجاءت
ولها دوي شديد وقصف كقصف اجنحة الطير حتى وقفت بين يدي رسول الله مرفرفة
والقت بغصنها الاعلى على رسول الله فعلت بعض اغصانها على منكبي وكنت عن يمينه فلما

تلك القوم الذين ... قالوا استكبارا فمرها فليأتك نصفها ... نصفها فامرها بذلك فاقبل
اليه ... فلما ... عجب اقبال ... وكادت تلتف برسول الله فقالوا اعتوا فمرها هذا النصف
... الى ... كما كان ... رسول الله فرجع فقلت انا لا اله الا الله انى اول مومن امنت بك
يا رسول الله واول من اقر بان الشجرة فعلت ما فعلت بامر الله تصديقا لنبوتك واجلالا لكلمتك
فقال القوم كلهم بل ساحر كذاب عجيب السحر خفيف فيه وهل يصدقك فى امرك الا مثل
هذا يعنونى وانى لمن القوم الذين لا تاخذهم فى الله لومة لائم سيماهم سيما الصديقين وكلامهم
كلام الابرار عمار الليل ومنار النهار متمسكون بحبل الله القران يحيون سنن رسوله لا يستكبرون
ولا يعلون ولا يفسدون قلوبهم فى الجنان واجسادهم فى العمل قال الناصب عليه ما عليه مقدمه دهم
... بسبب ... فضیلت خاص از نظر ساقط باید کرد و مراعات حق آن فضیلت عام را از دست
نباید داد و این مقدمه ... عقلا و نقلا اما عقلا پس بدیهی ست که انتفای خاص مستلزم انتفای عام نمیشود مثل
انتفای انسان و انتفای حیوان پس چون عام منتفی نشد ثابت شد لعدم الواسطة بين النفي والاثبات وچون ثابت
شد لوازم آن نیز ثابت شد تحقیقا لمعنی اللزوم لهذا گفته اند که اذا ثبت الشئ ثبت بلوازمه واما نقلا
... کتاب ... احکام بسیار ترجیح داده اند بر غیر اهل کتاب مثل اکل ذبیحه و نکاح
زنان ایشان ... خاصه یعنی ایمان به محمد صلی الله علیه وسلم در ایشان مفقود ست لیکن
... انبیا ... شان ست اگرچه کسی این معنی ندارد و عرب را در کفارت بر عجم ترجیح
... قریش ... باشند و قریش را بر سائر عرب ترجیح داده اند
... القیاس در شریعت این مقدمه ... ملحوظ
... پرداخته می شود و قطع نظر از آن که این مقدمه بدلائل عقلیه
... فضیلتی ست مسلم ... جمیع
... کتب ایشان مصرح ست حالانکه بعض علویه منکر امامت ایمه وقت خود
... بانتفای فضیلت خاص که اعتقاد امامت حق ائمه است
... منکران امامت ایمه را نیز بسبب این منقبت گفتن
... محمد بن الحنفیه بر حضرت امیر دعوی امامت

امامت برای خود نمود و منکر امامت امام زین العابدین شد و پرخاش کرد تا آنکه نوبت محاکمه به حجر الاسود رسید و حجر الاسود
برای امام زین العابدین گواهی داد لیکن محمد بن الحنفیه تا آخر عمر از آن دعوی دست بردار نشد و مختار را نائب خود ساخت
و بشیعه کوفه در باب فاتحت او نامها نوشت و بر قتال اهل شام و کین خواهی حضرت امام حسین او را منصوب فرمود و مختار
بعد از فتح سرهای امرای شام را با فتحنامه و سی هزار دینار نزد محمد بن حنفیه فرستاد نه بخدمت امام زین العابدین و آخر
وقت رحلت پسر خود ابو هاشم را وصیت امامت فرمود و اعتقادی که شیعه در حق محمد بن حنفیه و پسر او ابو هاشم دارند
از تعظیم و توقیر در کتب ایشان باید دید خصوص صاحب مجالس المومنین و نیز از آنجمله است که زید شهید دعوی امامت
برای خود کرد و خروج نمود بشمشیر و گفت که امام همان است در میان ما اهلبیت که آشکارا بشمشیر خروج کند نه آنکه امامت
خود را پنهان دارد و منکر امامت امام محمد باقر شد چنانچه قاضی نور الله و دیگر شیعه از ابو بکر حضرمی در مجالس
و غیره نقل کرده اند و سلسله امامت و این دعوی در اولاد او جاری ماند یحیی و متوکل نیز خروج کرده اند و مدعی
امامت شدند و اعتقاد شیعه در حق این اشخاص نیز در کتب ایشان مسطور و مذکور است و همه را بخوبی یاد میکنند
و واجب المحبة می انگارند بلکه از حضرت امام جعفر نص صریح در مناقب زید شهید نقل میکنند که بعد از شهادت او
فرمود اشرکنی الله فی تلک الدماء والله زید عمی هو و اصحابه شهداء مثل ما مضی علی علی بن
ابی طالب و اصحابه رواه الشیخ ابن بابویه فی الامالی عن فضل بن یسار و قاضی نور الله در مجالس المومنین
نیز در احوال فضل بن یسار این روایت کرده و نیز از آنجمله است که هر پنج پسر حضرت امام جعفر صادق یعنی محمد و اسحق
و عبد الله و موسی و اسمعیل در باب امامت خلاف کردند عبد الله افطح برادر حقیقی اسمعیل بود [illegible] فاطمه بنت
حسین بن الحسن بن علی و اسمعیل اکبر اولاد امام جعفر بود و بحضور ایشان فوت شده بعد وفات اسمعیل عبد الله
از جعفر دعوی امامت نمود بموجب نص حضرت امام که ان هذا الامر فی الاکبر ما لم یکن به عاهة و [illegible]
هم حضرت جعفر را او داده بود و نماز جنازه هم او خوانده و در قید [illegible] و اکثری از ایشان [illegible] و حضرت
امام وصی امانت ها نیز او را فرموده و محمد نیز دعوی امامت برای خود نمود و سندش آنکه حضرت امام محمد باقر حضرت جعفر صادق
فرموده بود که در خانه تو بعد از این پسری خواهد شد که او را بنام من خواهی کرد و او امام خواهد [illegible] اند بامامت
اسمعیل و اسحاق قبیل امامت اسحاق و موسی [illegible] است [illegible] بعد از امام علی رضا [illegible] اکبری
شیعه از امامت ایشان بودند و بعد از امام تقی موسی بن محمد نیز دعوی امامت [illegible] کرده [illegible] نیز تابع او
بعد از امام حضرت علی نقی جعفر بن علی دعوی امامت برای خود نمود و کسانی [illegible]

مادریه لقب گذاشته و چون امام حسن عسکری وفات یافتند جعفر تقویت گرفت در دعوی خود و گفت که حسن بن
علی خلف نگذاشته و در امامت شرطست که البته خلف داشته باشد پس قائلین به امامت حسن نیز اکثر بجعفر رجوع
آوردند از انجمله حسن بن علی بن فضال است که از مجتهدین و محدثین و معتبرین شیعه است و بعد از جعفر بن علی پسر او
علی بن جعفر و دختر او فاطمه بنت جعفر بشرکت دعوی امامت نمودند و کسانی که معتقد امامت حسن بن علی
العسکری اند نیز یازده فرقه اند بالجمله مخالفات این صاحبان باهم و انکار امامت یکدیگر از ان قبیل چیزی
نیست که توان پوشید مصرع نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفلها خصوصا در میان امام حسن عسکری
و جعفر بن علی بابت امامت مطاعنت و نسبت بفسق و ارتکاب کبائر نیز واقع شده چنانچه شیعه خوب
میدانند پس با وصف اینهمه این بزرگواران را بجهت انتسابی که با حضرت امیر دارند مقبول و واجب التعظیم
والمحبة می انگارند و از مخالفات و مشاجرات فیما بین خود ها چشم پوشی و اغماض مینمایند و اما مطلب ثانی
این بجهت که مختار ثقفی بالاجماع منکر امامت امام زین العابدین بود و مصدر افعال شنیعه شده بود از انجمله
انکه پسر صلبی حضرت امیر المؤمنین را که عبد الله نام داشت در کوفه بقتل رسانید و دیگر قبائح و شنائع از وی بسیار
بظهور رسیده و با وصف اینهمه قاضی نور الله در احوال مختار از علامه حلی نقل نموده که در حسن عقیده او شیعه را
سخنی نیست غایة الامر چون بر بعضی از اعمال او اعتراض داشته اند او را بذم و شتم تناول نموده اند و حضرت امام
محمد باقر بر این معنی اطلاع یافته شیعه را از تعرض مختار منع نمود که او کشندگان ما را کشت و مبلغها بما فرستاده انتهی
کلام پس معلوم شد که چون شخص خود را شیعه علی گفت و بجناب انتساب پیدا کرد هر چه که باشد مقبول است و او را بذم و شتم
تعرض نمودن حرام است و نیز از ان جهت که نزد اثنا عشریه روایات فضائل در باب واقفیه و ناووسیه مقبول است و انها را
به لعن و طعن جائز ندارند بنا بر ان که محب علی بودند و خود را شیعه علی می گفتند هر چند منکر امامت ائمه بسیار بودند
و چون این مقدمه ثابت شد پس اهل سنت میگویند که محمد را بجای علی فرض باید کرد و محبت و ایمان به محمد را بجای محبت
و اعتقاد امامت علی باید داشت و اقارب و ازواج و اصحاب محمد را از مهاجرین و انصار بجای اولاد علی فرض باید کرد و کسانیکه
دعوی محبت محمد صلی الله علیه وسلم و ایمان او مینمودند و جان نثار محمد صلی الله علیه وسلم و خدمت ازواج مطهرات و
خاندان او بجا آوردند لو با وصف انکار و قدح اشخاص چند در اعمال شنیعه و افعال قبیحه بجای مختار و بنی فضال
باید گذاشت و باهم مواخذه باید کرد و بالجمله ازواج و اصحاب که منکر خلافت حضرت امیر بودند در ابتدا و [illegible]
آمده مثل عائشه و طلحه و زبیر بلکه خلفای ثلثه نیز بزعم شیعه مثل محمد بن حنفیه و زید شهید و عبد الله افطح و جعفر

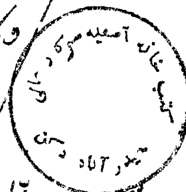
وجعفر بن علی و علی بن جعفر و فاطمه بنت جعفر خواهند افتاد و معاویه و عمرو بن العاص در پله مختار و بنی فضال قرار گرفته
خواهند شد و اگر گویند که محبت علی و شیعیت علی تاثیری دارد که صاحبان از لعن و طعن محفوظ میشوند که امامت ائمه را منکر
منکر شوند و بانها پرخاش نمایند و انها را باید که بدید و محبت محمد صلی الله علیه وسلم و خود را امت او شمردن ان قدر تاثیر
ندارد که صاحب آن با وجود انکار امامت علی و پرخاش با وی از لعن و طعن محفوظ گردد گوئیم که این از دو سبب
بیرون نیست یا محمد صلی الله علیه وسلم قصوری دارد از درجه علی یا علی فوقیت دارد از درجه محمد صلی الله علیه وسلم و این هر دو
شق نزد شیعه باطل است که نزد ایشان مساوات محمد و علی در درجه ثابت است چنانکه در باب نبوت گذشت و علو
منقبت محمد صلی الله علیه وسلم که نبوت است بر منصب علی که امامت است علاوه برین مساوات است و لهذا جمیع کتب شیعه
امامت را نیابت نبی گفته اند و چون این مقدمات عشره خاطرنشین شد استنتاج نتیجه باید نمود والله الموفق و الهادی
الی المقاصد فی المبادی قوله مقدمه نهم فضیلت عام را بسبب نبودن فضیلت خاص الی آخره اقول المقدمه ممنوع
نیست که چون قبل ازین فضیلت عام خوارج را که بسبب اکثار عبادات داشتند چرا بسبب نبودن فضیلت خاص که
حب علی بن ابی طالب علیه السلام و قائل بودن بفضائل ایشان است بباد داد و خود را مورد عتاب الهی بمقتضای
لم تقولون ما لا تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون ساخت و اگر نبودن فضیلت خاص
موجب ارتفاع فضیلت عام گردید مناقض قول خود شده باشد و معهذا این شیعیان نیز همین جواب خواهند داد ایضا
یکی از امور مضحکه این است که با وجود این جمود و کوری که دارد میخواهد که دست از متابعت اهل بیت علیهم السلام برداشته
بقواعد علوم نظری مطلب خود را مثبت سازد و نمیداند که این خیال محال است که میان علوم نظریه و واقعیه مباینت
حقه که منحصر در طریق اهل بیت است انفکاک واقع شود حاصل آنکه بسبب کمال غباوت معنی قول قدما را که العام
لا یرتفع بارتفاع الخاص باشد نفهمیده گمان کرده که از هر جا که خاص مرتفع شود لابد است که عام
باقی باشد و این بدیهی البطلان است آیا میتوان شد که با وجود ارتفاع انسانیت حیوانیت باقی شد
قائل را میرسد که چرا جائز نباشد که میان فضیلت خاص و فضیلت عام در ما نحن فیه علاقه مثل علاقه جنس و نوع و حقیقت
جنسیه باشد که در هر یک از مواد متحد فی الوجود است پس عدم آن عین عدم این خواهد بود و مقتضا علیهم است که حق سبحانه
و تعالی فضیلت عام ابلیس را چرا بنا بر عدم فضیلت خاص که عدم سجده آدم باشد از معرض اعتبار ساقط نموده و بعین کلام
در ابو لهب هم جاری میتوان شد و ایضا معلوم نیست که فضیلت عام که از لوازم [illegible] است و اگر [illegible] او است
که لوازم فضیلت عام اینست که هر چند فضیلت خاص نباشد ای فضیلة کانت آدم می باید ناجی [illegible]

فاسد پس چرا اسلاف و سائر اهل اسلام اهل کتاب را از اهل نار میدانند و اگر منظور نیست که فی الجمله بحسب بعضی
چیزها امتیاز داشته باشد پس برای شیعیان چه ضرر داشته باشد زیرا که اینها میگویند که ان لازم نجس ... النسل
و حلت مناکحت ست و ایضا معلوم نیست که چه چاره خواهد جست برای اینکه حق تعالی بنا بر معصیت گناه از بنی
سنه بد بخت ... عذاب قبر ... و حال اینکه نظر بفضیلت عام با وجود گناه و شتم باید عذاب بر آنها کمتر از
دیگران شود اما نتیجه تطویل طائل بطرف شیعیان اسناد نمود که ایشان بپاس خصلت علومی بودن از سادات
هر چند فاسد العقیده باشند قائل به امامت ائمه اثنا عشر علیهم السلام نباشند تبرا نمی نمایند پس این محض کلامی
ست و الا قبل ازین بتصریح بیان آمد که هر گاه یقینا بثبوت رسد که فلان کس هر چند امام زاده باشد مثلا منکر
یکی از اصول دین بوده و یا منکر یکی از ضروریات دین الهی امامیه از وی بیزاری میجویند و تبرا می نمایند و او را از جمله
ملاعین می انگارند اما تا وقتی که بثبوت نرسد و از احوال کسی که بظاهر مسلمان باشد اطلاع حاصل نشده باشد
امامیه اصلا و مطلقا از و تبرا نمی نمایند و بر او لعن نمیکنند خواه از اولاد علی بن ابیطالب باشد و خواه از نسل
ابی بکر و عمر یعنی که عبد الله افطح را بد میدانند و محمد بن ابی بکر را ستایش مینمایند و همچنین در خدمت ام سلمه رضی الله عنها
رسوخ و حسن اعتقاد دارند و هم در باب خدیجه و زینب رضی الله عنهما بخلاف عائشه و حفصه حاصل اینکه تا وقتی که بدی
امام زاده به ثبوت نرسد هر چند روایات مختلفه وارد شده باشند برای خاطرداری ابی بکر و عمر و مریدان آنها
نمیتوان شد که ما انها را در زمره اعدای دین حساب کنیم تو خواه از ما خوشنود شوی و خواه ملال اندوزی
مصرع تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال و اگر با وجود اینهمه کسی بسبب خباثت باطن که دارد بطرف شیعیان
اسناد نماید که اینها در باب سادات و امام زادها هر چند منکر امامت باشند احادیث مدح وضع مینمایند تا بر
عدم لعن بر اینها ... چاره جویند پس درینصورت چه جواب خواهند داد برای دفع شبهه منتشر که ... گناه
از ... [illegible] ... ایشان در باب فاطمه و تزویج زوجه زید و حلیت ازواج و التسعة
... [illegible] ... این یوسف ... همچنین چاره جسته باشند با جمله اگر ابواب کتابی کشوده شود تا دو هزار
... فاستقم کما امرت و لا تکن من الظالمین قال الناصب جعلیه ما علیه خاتمة الکتاب این نسخه
... تحفه اثنا عشریه ... است بعد از گذشتن دوازده قرن ... از هجرت خیر الانام علیه ... التحیة
... [illegible] ... یافت و نقش اختتام پذیرفت ... شرطی که در
... [illegible] ... امید واری از فضل حضرت باری آنکه این تحفه ...

مقبول درگاه خود ساخته جمیع مومنین و مومنات را بان بهره وافر عطا فرماید و راقم این رساله را نیک و ثواب عظیم تفضل نماید بمنه وکمال کرمه و مسئول بصد تضرع و زاری از جناب او تعالی آنست که اگر قلقه لسانی یا لغزش قلمی در اثنای تقریر و تحریر بانچه مرضی او تعالی نباشد در حق خود و دوستان خود درین رساله واقع شده باشد بمحض عنایت بیغایت خود از ان عفو و تجاوز کند و در دنیا و آخرت بران مواخذه نفرماید ربنا لا تواخذنا ان نسینا او اخطانا ربنا ولا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولانا فانصرنا علی القوم الکافرین وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله واصحابه اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین اقول خاتمه این عجاله نافعه متضمن اینکه جناب حکیم علی الاطلاق از نهایت لطف و مصلحت خود التزام نموده که در هر عصری که باغوای ابلیس پر تلبیس اللعین و شیاطین دیگر اصناف بنی نوع انسان بهم رسند و باحداث بدعات و شبهات خواهند که عوام مسلمین را در ضلالت اندازند او تعالی و تقدس بازای آنها بمقتضای لکل فرعون موسی بعضی از بندگان خود را موفق و مسدد سازد تا بحجج قاهره و براهین باهره صنوف شبهات ممعوهه مشککه مزخرفه انها را مستحیل و باطل گردانند و مصداق این مقال نظر بانچه میان نمرود و جناب ابراهیم و میان سامری و فرعون و جناب موسی و میان مشرکین مکه و جناب سید المرسلین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین گذشته ظاهر تمام دارد و ازینجاست که جناب علی بن محمد علیه الصلوات والسلام میفرماید لولا یبقی بعد غیبة قائمکم علیه السلام من العلماء الداعین الیه والدالین علیه والذابین عن دینه بحجج الله والمنقذین لضعفاء عباد الله من شباک ابلیس ومردیه ومن فخاخ النواصب لما بقی احد الا ارتد عن دین الله عز وجل ولکنهم الذین یمسکون ازمة قلوب ضعفاء الشیعة کما یمسک صاحب السفینة سکانها اولئک هم الافضلون عند الله عز وجل و همچنین در صواعق محرقه ابن حجر از ابن عباس روایت نموده ان النبی قال ما ظهر اهل بدعة الا اظهر الله فیهم حجة علی لسان من شاء من خلقه جریا علی هذه السنة ولا تجد لسنة الله تبدیلا چون درین اوان بعضی از ابالسه‌ٔ ان بخیال خام اینکه خطه هندوستان در روزگار از انفاس علمای اعلام شیعه زادهم الله شرفا و مکرمة خالیست خواست که بمشابه سامری لعین را بافسون نامرد

حالی جسد له خوار باشد که رساله پر دیده خواند او تعالی شانه از کمال الطاف و اکرام بنده ذلیل خود را توفیق
ساخت که باین کلام مختصر که در ابطال سحر ناصب عداوت اهل البیت بمنزله ید بیضا هستواند شد بمصداق جاء الحق
وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا تمام حبال مکائد او را متشتت و متلاشی گردانید و کانه لم یقع
شد و هم هیچ باس گر چه سحر سامری دانسته باشم و سخن گفتن ید بیضا ست میگوییم اما قوله علیه
در سوره ضد نمه او موافق شرطیکه در ابتدای این کلام بان اشاره رفته بود انجا سید اقول پس درست
بنیر فرع چنانچه بحمد الله توفیقه بوجه احسن بوضوح پیوست فلعنة الله علی الکاذبین و بر ناظرین
این رساله مخفی و پوشیده نیست که ما بحمد الله تعالی و توفیقه با وجود اینکه در دیباچه این جزیره التزام نموده ایم
که بغیر از آیات و احادیث مذکوره در کتب مخالفین و اقوال ایشان احتجاج ننمائیم در معرض احتجاج بغیر از آیات و احادیث
متفق علیها و اقوال علمای ایشان حدیثی از احادیث امامیه ذکر نکرده ایم و هذا من الفضائل التی لا تنکر و لله
الحمد علی ذلک قوله اگر فلته لسانی یا لغزش قلمی در اثنای تحریر و تقریر الخ اقول لیس هذا اول فاره
کسرت فی الاسلام چون بیعت امام شما فلته واقع شده اگر فلته لسانیه ناسیا بتبعیة الامام ایشما واقع شد
عجب نیست اما چون خلیفه ثانی فرموده اند که فمن عاد الی مثلها فاقتلوه التماس عفو و تجاوز از ان متضمن
مخالفت خلیفه ثانی که امام شماست خواهد بود اما رسته عار مغفرت از جناب حق سبحانه و تعالی با وجود اصرار
بر گناه و احداث بدعات بین الالف میکند بر اینکه بگوش هوش ایشان نرسیده که توبه اهل بدعت اصلا
مقبول درگاه حق سبحانه تعالی نیست چنانچه دلالت میکند بران روایت بیهقی که جناب سید المرسلین فرموده
لا یقبل الله لصاحب بدعة صلوة و لا صوما و لا صدقة و لا حجا و لا عمرة و لا جهادا و لا
صرفا و لا عدلا یخرج من الاسلام کما یخرج الشعرة من العجین ایضا قال عن حمید بن ابی حمید
رفعه قال رسول الله صلعم ابی الله لصاحب البدعة بالتوبة قیل یا رسول الله و کیف ذاک
قال انه قد اشرب قلبه حبها و ایضا احسن صحیح محرقه آورده است از طبرانی و بیهقی و ضیاء که
ان الله احتجر التوبة علی صاحب کل بدعة و ایضا بعض احادیث وارد شده است که حاصل
مضمون این است که شخصی مدت مدیدی برای تحصیل دنیا از وجه حلال نمود چون او را میسر نشد تا یک
مدت دیگر از وجه حرام جد و جهد بود در تحصیل آن نمود چون باین تقریب هم مراد خود نرسید شیطان
مجسم شده پیش او آمده گفت که تا این مدت از وجه حلال و حرام طلب دنیا کردی و از دنیا میسر نشد الحال

الحال اگر بگفته من عمل نمائی البته مراد دل خود معتوا لی رسید و کام جان باید تشهد صد هزار بسوانی ساعت
چون آن شخص ازان امر استفسار نمود شیطان درجواب گفت که بدعتی چند درین احداث باید نمود و بر خلاف
طریقه نبوی مردمان را دعوت باید فرمود وان مرد فریفته دنیا بر طبق آن عمل نمود جمعی کثیر از مردمان را بضلالت
انداخت و بدینی چند برین نگذشت که دنیا با این جمیع نمود و از اموال و اسباب دنیوی زیاده از آنچه
متمنای او بود بعیش خود آماده و مهیا یافت بعد مدت مدید چون از خواب غفلت بیدار شد با خود فکری کرد
که و اسفاه چه کاری کردم که دین خود را بدنیا فروختم و خود را مستحق عذاب ابدی ساختم مبحث در لیسمانی برگرفت
و بیجا رفته مبنع افروکوفته خود را بان بست و اظهار توبه و استغفار بدرگاه حق سبحانه تعالی نمود جناب
حق سبحانه تعالی به پیغمبری از پیغمبران خود را وحی نمود که برو پیش این بنده من و بگو که اگر خود را اینقدر ببسته
نگاهداری که گوشت و پوست و استخوانت از هم جدا شود تا که آنها را که در ضلالت انداخته هدایت ننمائی توبه تو
هرگز مقبول نیست وها نختم بالدعاء تلك الرسالة ومنا الدعاء وعلى الله
الاجابة فاقول كما قال نوح النبي اللهم اعداء اهلبيت الرسول
مكروا مكرا كبارا وقالوا القومهم لا تذرن آلهتكم ولا تذرن
ودا ولا سواعا ولا يغوث ويعوق ونسرا وقد
اضلوا كثيرا فلا تذر على الارض
من الكافرين ديارا انك ان تذرهم
يضلوا عبادك ولا يلدوا الا فاجرا
كفارا رب اغفر لي ولوالدي
ولمن دخل بيتي مومنا
وللمومنين والمومنات
ولا تزد الظالمين
الا تبارا



تمام شد

در مطبع مجمع البحرین باهتمام محمد ناصر خان و محمد شاه موسوی حلیه طبع پوشید